



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عمر الکرما
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

افتخار اسلام

برسایر ادیان

۱۰۱

شیخ محمد صادق قزوینی

چاپ سوم ۱۳۶۱ هـ ش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

افتخار اسلام بر ساير ادیان

نویسنده:

محمدصادق فخرالاسلام

ناشر چاپی:

مسجد مقدس جمکران

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	افتخار اسلام بر سایر ادیان
۷	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۱۱	فهرست
۱۳	یادداشت ناشر
۱۵	مقدمه مصحح
۱۵	اشاره
۱۶	نگاهی به حیات شکوهمند فخر الاسلام
۱۸	بازگشت به ارومیه
۱۹	ترک عراق
۲۱	غروب صبح صادق
۲۱	تألیفات
۲۴	فرایند تحقیق
۲۴	سپاسنامه
۲۹	باب اول
۲۹	اشاره
۲۹	فصل اول
۳۶	فصل دوم
۴۳	تثلیث و تجسم از مخترعات یهود و نصاری است نه از انبیاء
۴۷	باب دُئیم
۴۷	اشاره
۴۷	فصل اول
۵۰	فصل دوم: در اصول دین اسلام است

۶۷	فصل سوم: در بیان اعتقاد مسیحیین در معرفت الله تعالی
۱۰۲	فصل چهارم: در بیان عقاید مشترکه فیما بین یهود و نصارا
۱۲۳	تلخیص و دعا
۱۳۹	باب سیم
۱۳۹	اشاره
۱۳۹	فصل اول: در اعتقاد مسلمین است به انبیا علیهم السلام
۱۶۱	فصل دوم: از باب سوم در بیان عقیده یهود و نصارا در نبوت
۱۹۷	باب چهارم
۱۹۷	اشاره
۱۹۷	فصل اول: در بیان عقاید مسلمین در معاد
۲۰۹	فصل دوم: در بیان عقیده مسیحیین در خصوص معاد
۲۰۹	اشاره
۲۱۸	تلخیص: خلاصه کلام از آغاز تا انجام اینکته:
۲۲۲	فصل سیم: در بیان عقاید جماعت یهود است در باب حشر و نشر و معاد و جزای اعمال عباد
۲۳۱	باب پنجم
۲۳۱	اشاره
۲۳۲	فصل اول: در بیان عقاید هندویان
۲۵۰	فصل دوم: در بیان مذهب اهل چین است
۲۵۵	فصل سوم: در بیان مذهب فرس قدیم است
۲۶۹	بشارت
۲۷۱	اهم منابع تحقیق
۲۷۹	درباره مرکز

افتخار اسلام بر سایر ادیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : فخرالاسلام، محمدصادق، -1330ق.

عنوان و نام پدیدآور : افتخار اسلام بر سایر ادیان/مؤلف محمدصادق فخرالاسلام.

مشخصات نشر : قم: مسجد مقدس جمکران، 1388.

مشخصات ظاهری : 276ص.

شابک : 25000 ریال:978-964-973-262-6

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

موضوع : ادیان -- بررسی و شناخت

اسلام -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده : مسجد جمکران (قم)

رده بندی کنگره : BL80/3/الف3/7 1388

رده بندی دیویی : 200

شماره کتابشناسی ملی : 4 4 6 7 4 9 1

اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیپا

ص: 1

اشاره

افتخار اسلام بر سایر ادیان

مؤلف: محمد صادق فخر الاسلام

مصصح: ناصر باقری بیدهندی

صفحه آرا: امیرسعید سعیدی

ناشر: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

چاپخانه و شمارگان: پرستش / 2000 جلد

نوبت و تاریخ چاپ: اول / زمستان 1388

قیمت: 2500 تومان

شابک: 978 - 964 - 973 - 262 - 6

مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدّس جمکران

تلفن و نمابر: 7253700 ، 7253340 - 0251

قم - صندوق پستی: 617

ص: 2

یادداشت ناشر *** 7

مقدمه مصحح *** 9

نگاهی به حیات شکوهمند فخر الاسلام *** 10

بازگشت به ارومیه *** 12

ترك عراق *** 13

غروب صبح صادق *** 15

تألیفات *** 15

فرایند تحقیق *** 18

سپاسنامه *** 18

باب اوّل

فصل اوّل *** 23

فصل دوم *** 30

تثلیث و تجسّم از مخترعات یهود و نصاری است نه از انبیاء *** 37

باب دُیّم

فصل اوّل: *** 41

فصل دوم: در اصول دین اسلام است *** 44

ص: 5

فصل سوم: در بیان اعتقاد مسیحیین در معرفت الله تعالی *** 61

فصل چهارم: در بیان عقاید مشترکه فیما بین یهود و نصارا *** 96

تلخیص و دعا *** 117

باب سیم

فصل اول: در اعتقاد مسلمین است به انبیا علیهم السلام *** 133

فصل دوم: از باب سوم در بیان عقیده یهود و نصارا در نبوت *** 155

باب چهارم

فصل اول: در بیان عقاید مسلمین در معاد *** 191

فصل دوم: در بیان عقیده مسیحیین در خصوص معاد *** 203

تلخیص: خلاصه کلام از آغاز تا انجام *** 212

فصل سیم: در بیان عقاید جماعت یهود است... *** 216

باب پنجم

فصل اول: در بیان عقاید هندویان *** 226

فصل دوم: در بیان مذهب اهل چین است *** 244

فصل سوم: در بیان مذهب فرس قدیم است *** 249

بشارت *** 263

اهم منابع تحقیق *** 265

ص: 6

ای نام تو بهترین سرآغاز *** بی نام تو نامه کی کنم باز

ای کارگشای هر چه هستند *** نام تو کلید هر چه بستند (1)

یادداشت ناشر

اثر حاضر یکی از منابع ارزنده ای است که حقیقت و ماهیت ادیان بزرگ را می شناساند و امتیاز اسلام را بر سایر ادیان روشن می کند.

نویسنده عالیقدر کتاب، دانسته های ارزشمندی را بیان می کند که می تواند راهنمایی خوبی باشد برای آنان که می خواهند با تحقیق و تفحص راهی به سوی دین برتر پیدا کنند.

در این کتاب مطالبی دیده می شود که نه تنها فکر مسلمانان را در بسیاری از امور روشن می کند، بلکه پیروان ادیان دیگر را اگر با بی طرفی و منصفانه مطالعه کنند، خواهند دید که دین آنها دینی است کهنه که تاریخ آن درنور دیده شده و برای هدایت، در جهان جز اسلام و قرآن دین و کتابی یافت نمی شود.

ص: 7

1- از نظامی گنجوی، لیلی و مجنون، ص 229، کلیات خمسه.

این نوشتار سه نوبت چاپ شده و مرجع بزرگ عصر خود، حضرت آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله، به تجدید طبع آن عنایت داشته است. خدا را شکر می کنیم که توفیق چاپ چهارم آن با تصحیح و تحشیه حجة الاسلام و المسلمین آقای ناصر باقری بیدهندی نصیب شده است.

مصصح محترم با بهره گیری از دو نسخه و ویرایش و افزودن پانوشت ها تمام تلاش خود را به عمل آورده است تا کتاب مفیدتر باشد. امید است تلاش ایشان موجب رضای حق قرار گیرد. ان شاء الله امید آن داریم که انتشار این کتاب کسانی را که جدا در جستجوی حقیقت اند یاری نماید.

در پایان بر خود لازم می دانم که خدای بزرگ را بر توفیق نشر این کتاب شکرگزارم. زحمات مصصح محقق محترم هم قرین سپاس باد.

ص: 8

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي نزل الكتاب بالحق مصدقا لما بين يديه من التوراة و الانجيل و الصلاة على الرسول الامين و آله الطاهرين من اهتدى بهديهم الى يوم الدين.

و بعد: هر پژوهنده ای که در صدد فرقه شناسی و عرفان به ملل و نحله ای است، بایستی افزون بر کنکاش در آیات و روایات به عنوان دو منبع اصیل و بنیادین به آثاری که از دانشوران و متخصصان حق مدار بر جا مانده مراجعه کند. اگر به این اسلوب عمل شود، پژوهشگر از دایره منطق و صدق و راستی پا بیرون ننهد، به فضل و توفیق الهی به صراط مستقیم رهنمون می شود و می تواند کژی را از راستی و سره را از ناسره تشخیص دهد و طریق و مسلکی را که مرضی الهی است، برگزیند.

این کتاب شرح یکی از یافته های حق جویانه دانشمندی فرزانه در عهد قاجاریه است که به توفیق الهی به سمت و سوی که مرضی حق تعالی است، راه یافت و با پشت کردن به آیین آباء و اجدادی خویش، افق روشنی را به حیات و زندگانی اش گشود.

شادروان محمّد صادق فخر الاسلام از پژوهشگران نامدار و آزاداندیشی بوده که عنایت و هدایت الهی چراغ راهش گردیده و پس از ترك آیین موروثی مسیحیت، مشرف به دین حنیف اسلام شده است. وی به شکرانه هدایت یافتن در باقیمانده عمر گرانمایه خود قدم های مؤثری در دفاع از ساحت مقدّس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و قرآن مجید در برابر حمله های بی امان مبلغان مسیحی قرن نوزدهم برداشت، آثار ماندگاری پدید آورد و با کوشش او نیز چهره حقّ نمایان گشت. او با تألیف کتاب هایی آکنده از مباحث تحقیقی و ژرف، سخنرانی های ارزنده، گفتمان روشنگر و نشر روزنامه در مسیر اعلاى «کلمة الله» اقدامات مؤثری نمود.

ص: 10

1- برای دریافت اطلاعات بیشتر درباره مؤلف به منابع زیر مراجعه فرمایید: آشنایی با قرآن، ص 31 اثر آفرینان، ج 4، ص 261 انیس الاعلام، مقدمه رسائل حجابیه، دفتر اول، 59 به بعد طبقات اعلام الشیعه، (قرن 14 / 850 - 851) دراسات مقارنة في التوراة والانجيل، ص 54 الذریعة، 2/452 - 453، 3/101 - 102، 180، 4/210، 7/132، 12/271، 25/32. ریحانة الادب، 4/301 - 302 تاریخ جراید و مجلات ایران (صدر هاشمی)، ج 2، ص 114. هفت آسمان، ش 19، س 5، پاییز 1382، مقاله استاد حسین توفیقی. تاریخ ارومیه، ص 473 - 474. یا اهل الکتاب، ص 313.

فخر الاسلام در راه دفاع از مقدمات اسلامی اعتنایی به خرده گیری های غیر اصولی نداشته و از ملامت ملامت کنندگان نهرا سید.

ترجمه نویسان مراتب علمی و فضل و کمالش را ستوده اند.

خصال حمیده و ملکات فاضله آن مرحوم را در مجال دیگر و فرصتی بیشتر باید تبیین کرد. اما به اجمال باید گفت: او بر حقّ عالمی وارسته و دارای حرّیت و شجاعت قلمی و ثابت قدم در راه عقیده، فطن، قوی الاراده متحمل و بردبار بود.

فخر الاسلام در يك خانواده فرهیخته مذهبی پا به عرصه گیتی نهاد. از تاریخ تولدش آگاهی کامل و دقیقی نداریم. پدر و اجداد فخر الاسلام همگی از کشیش های بزرگ مسیحی بودند و ایشان از کودکی نزد پدر و عالمان مبرز مسیحی به تحصیل پرداخت و پیش از رسیدن به حدّ بلوغ به مراحل عالی دست یافت. به طوری که خود او گفته: دوازده سال از عمرش سپری شده بود که از تحصیل تورات و انجیل و سایر علوم رایج در جوامع مسیحی فارغ التحصیل و به درجه کشیشی نائل آمد. این سطح از تحصیل برای فروکش ساختن عطش دانش پژوهی که تشنه حقیقت بوده کافی نبود لذا برای تکمیل اندوخته های خود رهسپار واتیکان(1) شد و در مدت اقامت خود از محضر قسیسان

ص: 11

1- نام شهری است در شمال غربی شهر «رم» ایتالیا که مرکز استقرار پاپ، رهبر کاتولیک های جهان است. این شهر که فقط 44 هکتار مساحت دارد امروز در حکم يك دولت مستقل مذهبی است و در بیشتر کشورهای دنیا نمایندگان مذهبی دارد که آنان در حکم نمایندگان سیاسی هستند. لغتنامه دهخدا، ج 14، ص 355.

و مطران های برجسته مانند رابی تالو و کورکز کسب فیض کرد. و نزد یکی از استادان عالی مرتبه خود مرتبتی ارجمند یافت او خود در این باره گفته است: «بعد از ورود به «واتیکان» نزد استادان آن دیار به تحصیل علوم مسیحیت پرداختم، به ویژه استادی از فرقه کاتولیک که از نظر موقعیت اجتماعی دارای مقامی والا بود و در زهد و تقوا شهرتی بسزا داشت... در میان شاگردان خود، به من عنایت خاصی داشت».

و سرانجام به خواست و مشیت الهی در پرتو الفتی که میان شاگرد و استاد مزبور برقرار شد، زمینه تشرّف محمّد صادق به اسلام فراهم گردید.

این عالم حقیقت جو بعد از آنکه به زبان استاد خود از حقانیت اسلام آگاه شد، با اعترافات و اظهارات صریح و ره توشه های مشفقانه او مجذوب نورانیت این دین شد، پس از تحقیق و تأمل و اندیشه به اسلام گرایید. (1)

بازگشت به ارومیه

بازگشت به ارومیه (2)

فخر الاسلام پس از راه یابی به حقیقت و بازگشت به زادگاهش، نزد یکی از شاگردان شیخ اعظم انصاری به نام «شیخ محمّد حسن مجتهد» (م 1281 ه. ق) رفته به طور رسمی گرایش خود را به اسلام اعلام نمود.

ص: 12

1- نك: انيس الاعلام، ج 1، ص 8 - 20.

2- مركز استان آذربايجان غربی و در شمال ايران واقع شده است.

مجتهد ارومی به گرمی از او پذیرایی کرد و پس از درخواست کشیش نومسلمان خلاصه عقاید و تعلیمات دین را به او تعلیم داد.

وی برای احاطه بر مبانی و اصول عقاید و معارف اسلام به تحصیلات حوزوی روی آورد مقدمات را در ارومیه آموخت آنگاه در حدود سال 1285 (ه. ق.) رهسپار عراق شد و در شهرهای نجف، کربلا و سامراء، تحصیل را دنبال کرد و به برکت بهره مندی از محفل استادان برجسته آن عصر و هوش و استعداد خدادادی و تلاش و کوشش شخصی طی شانزده سال توانست مبانی علمی خود را استوار سازد.

ترك عراق

معظم له بعد از تکمیل تحصیلات عالی علوم حوزوی برای انذار و تبشیر به ایران بازگشت و مدتی در ارومیه به انجام وظایف تبلیغ پرداخت سپس برای زیارت امام هشتم علیه السلام به مشهد مقدس مشرف شد و آنگاه در سال 1264 (ه. ش) در تهران رحل اقامت افکند و از سوی ناصرالدین شاه قاجار لقب «فخر الاسلام» را دریافت نموده «محمد صادق» نامیده شد.

ایشان با درایتی ویژه عمده ترین بخش زندگانی خود را بر پنج پایه مهم استوار کرد:

1- تبلیغ و ترویج دین اسلام؛ که از اولویت خاصی برخوردار بود.

ص: 13

2- تألیف و تصنیف؛ او با نگارش کتاب راه روشن رستگاری را فراروی پیروان ادیان گذاشت.

3- مدیریت روزنامه تدین

4- تدریس

5- مناظره با علمای مسیحی ارومیه، سلماس، تبریز، تهران و جلفای اصفهان.

او با استدلال‌های محکم و منطقی خویش که به دور از هرگونه تعصب نابجا و افراط و تفریط و نابخردی بود افق‌های روشنی را در تبیین و شناسایی ادیان ارائه نمود و با مطالعات و اطلاعات فراوانی که داشت نقاط ضعف این ادیان را به گونه کاملاً آشکار به تصویر کشید و با مقایسه دین اسلام با سایر ادیان مزایای اسلام را به منصفه ظهور رساند.

او اعلام کرد: «چون این حقیر خود را در حضور خدای عادل مقدّس، مدیون می‌دانم که حقّ را آشکار و ظاهر نمایم (همان) طور که برای این حقیر آشکار و ظاهر گشته است، از این رو در کمال احترام به تمامی قسیسین و مسیحی‌های روی زمین اطلاع می‌دهم که هر کس طالب نجات است و یا شکی دارد در (مورد مسایلی که در این صورت مناظره و مباحثه نوشته شد که محل گفتگو بین مسلمانان و مسیحیان است) در اثبات آن حاضریم، و هر کسی که دستش نمی‌رسد، بنویسد، جواب داده خواهد شد. و کلیه مقصود این حقیر آن است که نزاع

ص: 14

مذهبی به کلی از میان فریقین (اسلام و مسیحیت) مرتفع شود و حق ظاهر و هویدا گردد»⁽¹⁾.

غروب صبح صادق

روح ملکوتی مردی که بعد از تشریف و گرایش به اسلام و تشیع آنی از وظیفه الهی و تکلیف انسانی اش در راه دفاع از حریم اسلام غفلت نورزید و تا آنجا که در توانش بود با تلاش های پیگیر، فرهنگ اصیل اسلام را به مردم شناساند، پس از سال ها مجاهدت قلمرو عملی و مبارزه با افکار انحرافی، در حدود سال 1320 (ه. ق.)= (1291 ش 1912 م)، از قفس تن رها شد و به ملکوت اعلی پرواز کرد. از مدفن او اطلاع دقیقی در دست نیست.

تألیفات

فخر الاسلام در طول عمر پر برکت و سراسر کوشش خود آثار ارزنده ای را به بازار دانش و اندیشه های کلامی عرضه نموده است. در این میان، کتاب مشهور انیس الاعلام في نصره الاسلام یکی از این آثار گرانبهاست. توان گفت بیشترین شهرت وی مرهون همین کتاب پر برگ و بار و عالمانه است که با دقت های موشکافانه خود تحسین

ص: 15

1- برهان المسلمین، ص 61.

مسلمانان و خشم پیروان سایر ادیان را برانگیخت. البته برخی می گویند مباحث مربوط به مسیحیت این کتاب از کتاب نفیس اظهار الحق علامه رحمت الله هندی اقتباس شده است.

اینک از خداوند توانا، یاری می طلبم و امیدوارم که در فرصت و فراغت تن در جان توفیق تصحیح این کتاب را بیام بمنه و توفیقه.

2- برهان المسلمین که در نقد مسیحیت و به زبان فارسی و به گونه رد نصاری، به فارسی، مشتمل بر سؤال و جواب با مسیحیان است.

3- بیان الحق و الصدق المطلق، فارسی، ده مجلد، که چهار مجلد آن در اثبات قرآن مجید و نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. رد بر کتاب الهدایه از آثار معروف مسیحیان است.

4- تجمیز المسیحین فی تأیید برهان المسلمین

5- السیاسة الاسلامیة

6- وجوب الحجاب و حرمة الشراب که آن را در سال 1329 (ه. ق) تألیف کرده و همان زمان به صورت سنگی چاپ شده است.

7- تعیین الحدود

8- تحفة الارب

9- حجة الالهیین

10- كشف الاثر فی اثبات شق القمر

11- رساله فارقلیطا

از جمله آثار مکتوب بر جای مانده آن بزرگوار کتاب خلاصة الکلام

ص: 16

في افتخار الاسلام على ساير الاديان عنوان فارسی کتاب مزبور «افتخار اسلام بر ساير ادیان» است که توسط یکی از اعلام بر آن گذاشته شده است.

نویسنده در سال 1322 کتاب را شروع و در همان سال از تألیف آن فراغت یافته است. چاپ نخست کتاب بعد از 19 شعبان 1322 تمام شده و چاپ دوم آن برای آیت الله العظمی بروجردی رحمه الله به اهتمام مرحوم آیت الله حاج میرزا ابوالفضل زاهدی قدس سره در خرداد 1330 (ه. ش) پایان یافته است.

وی این اثر را به درخواست برخی از علما و مردم اصفهان به رشته تحریر در آورده است. او که در شناخت ادیان به ویژه یهود و مسیحیت از آگاهی های فراوانی برخوردار بوده است در این کتاب کوشیده است تا مزایای دین حنیف اسلام بر ساير ادیان را تبیین کند.

مطالب کتاب با مدارك و مأخذ غیر قابل انکاری تنظیم شده و نشان دهنده آزاد فکری، تبخر اندیشه، توسعه دانش نویسنده است.

علامه بزرگوار سیّد حسین عرب باغی در کتاب رساله طریق صواب، ص 49 می نویسد: الحق کتاب خلاصة الکلام کتاب خوب است و لازم است ترویج آن و نشر و تکثیر آن کتاب در ولایت اسلام بلکه، در غیر آن هم؛ زیرا که مؤلف آن مرد ماهر و شخصی خیلی با خبر و از کتاب های اهلی کتاب بسیار با اطلاع و در این فن بی نظیر است.

ص: 17

این کتاب ارزشمند مدت ها نایاب شده بود به درخواست متقاضیان هم اکنون به زیور طبع آراسته می گردد. این چاپ مزایایی دارد از جمله:

برای تسهیل مطالعه، سراسر متن، با علایم نگارشی، علامت گذاری شد.

اشتباهات چاپی تصحیح و عبارت های آشفته به سامان رسید.

آیات اعراب گذاری شد.

اصطلاحات توضیح و لغات دشوار تعریف شد.

واژه ها و اصطلاحات شکل و پیچیده اعراب گذاری شد.

متن مستند سازی شد.

سپاسنامه

در اینجا لازم می دانم تشکرات قلبی خویش را به دوست گرامی و بزرگوار حضرت آقای محمد اصغری نژاد - وفقه الله تعالی - به خاطر کمک هایش و برادر عزیز جناب آقای محمد جواد یعقوبی به خاطر طراحی کتاب، دوست بزرگوار و فاضلم جناب آقای علی جلالوند، تقدیم داشته و توفیق و سلامت و سعادتشان را از خدای بزرگ مسألت نمایم سعی و اجرشان مشکور و مأجور باد.

اقدام شایسته دانش دوستان نیک اندیشی را که در نشر این کتاب

پیشگام بودند، می ستایم و برای آنان ثواب و اجر الهی آرزو می کنم. و برای مؤلف گرانقدر درجات عالی و برای خوانندگان گرامی توفیق بهره وری بیشتر را آرزو مندم.

امید است این خدمت ناچیز، مقبول درگاه احدیت و موجب خشنودی حضرت ولی عصر - ارواحنا له الفداء - باشد و به بخش کوچکی از نیازهایی که در زمینه پژوهش های ادیان در راستای تطبیق و مقایسه احساس می شود، پاسخگو باشد.

قم: حوزه علمیه

ناصر باقری بیدهندی

بهار 1383

ص: 19

الحمد لله الواحد الاحد الفرد الصمد الذي لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد، والصلاة والسلام على نبيه المحمود الاحمد سيدنا و مولانا ابي القاسم محمد وعلى آله الامجد.

وبعد، چنین گوید اقل الأنام، (1) محمد صادق فخر الاسلام - حفظه الله الملك العلام - که در اثنای تألیف و تصنیف کتاب «بیان الحق و الصدق المطلق» (2) در رد و جواب مجلدات اربعه «الهدایه» (3) و غیره (که از تألیف علمای مسیحیه است بر رد قرآن و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و اثبات تثلیث).

ص: 21

1- کمترین مردمان، کمترین آفریده شدگان.

2- نک: الذریعة، ج 10، ص 237.

3- مؤلف کتاب الهدایة شناخته شده نیست، به قولی نوشته جمعی از مسیحیان است ولی آخر کتاب نوشته شده «بنده فقیر گوید:» که از این سخن معلوم می شود که نویسنده آن يك نفر است. کتاب در سال 1900 چاپ شده است ص 3 و نویسنده با تکلف و رنج به رد دو کتاب اظهار الحق و سیف حمیدی پرداخته است. کتاب های بسیاری در رد «الهدایة» نوشته شده است از جمله: «كشف الغواية» از سید اسد الله خرقانی، نک: الذریعة، 10، ص 236. «الرد على الهدایة» شیخ الشریعة اصفهانی (ناتمام) الذریعة، 10، ص 237. «مناهج الیقین» میرزا ابوالقاسم اردوبادی، نک: الذریعة، 32، ص 351. کتاب الهدی الی دین المصطفی اثر آیت الله مجاهد شیخ جواد بلاغی نیز رد بر این کتاب و دیگر کتاب های نصاری است. نک: الذریعة، ج 10، ص 237.

بعضی از اجله اخوان - ایدهم الله الرحمن - از دارالسلطنه اصفهان ملئت بالأمن و الايمان کتبا مکرر از این اقل خدام اسلام (1) خواهش کردند (مکتوبه 12 ربیع الثانی، سنه 1222، از صفاخانه مبارکه و غیره) که رساله مختصری در افتخار اسلام بر سایر ادیان تألیف و تلیفیک دهم. با وجود کثرت اشتغال، و تلبیل بال و پریشانی خیال - شدت مرض و بلاء اعادنا الله تعالی و جمیع المسلمین منه عامه و اخوانا، خاصة، خود حقیر با اطفال نالان در بیان (در سرقنات جی در قرب امامزاده حسن علیه السلام - ایجابا لمسؤولهم و تعظیما لأمرهم، به تألیف و تلیفیک این رساله متوکلا - علی الله تعالی، و متضرعا الیه و مستعینا به قیام و اقدام و آن را مسمّاة به «خلاصة الكلام في افتخار الاسلام»، مرتب بر ابواب و فصول نمودم.

ص: 22

1- کمترین خادمان اسلام.

و در این باب دو فصل است:

فصل اوّل

بدان ای طالب نجات نفس خویش از عذاب الیم(1) و نار(2) جحیم(3) و فوز آن در جنات النعیم و جوار رحمت خدای حکیم علیم قدیم. هرگاه جناب تو جمیع آنات و اوقات عمر شریف خود را صرف تفکر نمایی، و غایت و نهایت جهد خود را در خلوت و جلوت بذل فرمایی، و استعانت بجویی در این امر، از هر کس که ممکن باشد استعانت از او، به هر وجه ممکن مقدور که طاقت بشر به او رسد، برای اینکه واقف شوی بر حقیقت این امر عظیم، پس متابعت نمایی چیزی را که مایه نجات تو باشد از عذاب دائم الیم، و موصل تو باشد به نعیم مقیم. هر آینه این مطلب و بذل جهد، قلیل قلیل خواهد بود در جنب این مهم اعظم و امر متحتّم و الزم. و بلکه این مقدار از سعی مانند سعی کسی

ص: 23

1- الیم = دردناک.

2- نار = آتش.

3- جحیم = یکی از نام های دوزخ است.

خواهد بود که يك دانه ريگ را مثلاً انفاق نمايد که در عوض آن سلطنت جميع روى زمين و ربع مسکون را از ابتدای خلقت آدم الی انقراض عالم به او بدهند بلامانع و منازع. و بلکه اين امر اعظم و اجلّ و اکبر و بزرگ تر از آن است که گفته شد، و الفاظ و عبادات بشر اقصر و کوتاه تر از بيان حقيقت آن است. و لايمکن ان تقى ء لبیان حقیقة العبارة، و العاقل تکفیه الاشارة.

ای طالب نجات! اينک برای جناب تو فتح بابی می کنم که از آن داخل تفکر شوی در اين امر مهم که اهم و الزم و واجب از او در عالم يافت نمی شود. فنقول بالله التوفيق و عليه التکلان.

ایها الانسان، تو می دانی که محبت، عادت از حین ولادت الی حین رحلت، بالطبع بر نوع انسان غالب و انسان کائنا من کان از ابيض(1) و اسود(2) و عالم و عامی، مقهور و مغلوب عادت است، لاسیما(3) اذا طال علیه الزمان؛ که در آن هنگام عادت بر او حاکم و سلطان می شود که قادر بر مفارقت آن ابدان نخواهد بود، مگر با کراهت نفس و اجبار و اکراه حاکم و سلطانی اقوی از سلطان انس و عادت. پس انسان بعد از ولادت، رضاع(4) و شیر خوردن را دوست دارد و از او مفارقت نمی کند و رضا نمی شود به فطام(5) مگر به مشقت و اکراه و اجبار امهات(6) به انواع حیل در غایت و نهایت کراهت.

ص: 24

1- سفید.

2- سیاه.

3- مخصوصاً، به ویژه.

4- دوران شیرخوارگی.

5- واگرفتن از شیر.

6- مادران.

پس از آن رفته رفته حب لهُو و لعب بر او غالب و قاهر می شود و از آنها مفارقت نمی کند و زیر بار تعلیم و تأدیب و تحصیل کمال نمی رود مگر به اکراه و اجبار و ابغض اشیاء در نزد او معلم کمال است. پس از آن رفته رفته الفت می گیرد با اخوان و شهر و بلده و محله و قریه خود، و كذلك الفت پیدا می کند با دکان و بازار و اصناف و فن خود. و همچنین با اهل بیت و عائله و عشیره و رقفا و صنعت و اجناس و لغت و زبان و رسوم و دیانتی که در آن نشو و نما کرده و بزرگ شده است، و هکذا با پدر و مادر و خواهر و برادر و زوجه و اطفال. و مفارقت نمی کند از چیزی از اینها مگر به اجبار و اکراه. (لهذا نبی کامل باید مأمور به جهاد باشد که بعد از اتمام حجّت مجبور کند ایشان را بر ترك عادت ردّیه کفریّه). منشأ فرق و جماعات مختلفه و متشتته همین است.

علّت عمده این است که هر کس در عبادت صنم(1) متولد شد، غالباً عابد صنم و بت پرست از دنیا می رود. و متولد شده در یهودیت، یهودی و در نصرانیت نصرانی، و در مجوسیت، مجوس، و در شرك، مشرك، و در كفر، كافر، و در توحید، موحد، و در اسلام مسلم، و در تسنن، سنی و در تشیع، شیعه، و در تشیخ، شیخی(2) و در تشفّع، شافعی، و در تحنّف، حنفی، و در تملك، مالکی، و هکذا تا آخر باب فَعَلَّلَ

ص: 25

1- بت.

2- شیخیه نامی است که به پیروان شیخ احمد احسائی (1166 - 1241 ق) گفته می شود.

و تَعَلَّلَ. و این امری است ظاهر و بدیهی و حسی و منکر این امر نمی شود مگر باقل(1) و غیر عاقل.

همه مردم من الباب الى المحراب از ابیض و اسود، عالم و عامی گرفتار تقلید آباء و اجداد و مقهور انس و عادتند. مع ذلك حیا نمی کنند؛ هر کس در عالم خود ادعای اجتهاد می کند و از جمله واضحات است که اگر اجتهاد در میان بود، بر دین واحد اتفاق می نمودند، از میان ادیان هر کدام که حق بود انتخاب کرده، متدین به او می شدند. و سایر ادیان باطله را که موجب خرابی دنیا و آخرت اند، از میان بر می داشتند.

و از جمله عجایب آن است که علمای جمیع ادیان بر حسب حکم کتاب سماوی(2) خود، حکم می کنند بر اینکه اجتهاد در اصول دین بر هر فردی از افراد واجب و تقلید حرام است؛ به خصوص حضرات مسیحیه که منتشر شدن علمای ایشان در اقطار(3) عالم برای امر به اجتهاد است. و مردم را امر می کنند به ترك انس و عادت و حال آنکه ایشان را و انداشته است به این دعوت مگر انس و عادت. و اگر هیچ معصیتی نداشته باشند، همین برای هلاکت ایشان بس است. و آیات مندرجه در تورات و انجیل و قرآن مجید دالّه بر حسن اجتهاد و قبح تقلید، و ذمّ و قدح آن بسیار است،(4) رساله گنجایش ندارد مگر برای قلیلی از آیات

ص: 26

1- باقل = نام مردی است که در عرب به کند زبانی و لکنت معروف است.

2- آسمانی.

3- جمع قُطر، سرزمین، کشور.

4- مذمت تقلید از علما: سوره توبه، آیه 30. تقلید از پدران نیز مذمت شده، نك: بقره/170، مائده/104، اعراف/28، شعراء/71 تا 76،

لقمان/21، زخرف/23 و 24.

قرآنیہ، محض تیمّن و تبرک؛ در سوره مبارکہ زخرف، آیه 21 الی 24 می فرماید:

«أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ مُسْتَمْسِكُونَ * بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ * وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي فَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ * قَالَ أَوْلُو حِجَّتِكُمْ بَأْهَدَىٰ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ»

اگر در انتہی دم تقلید هیچ آیه نداشته باشیم مگر همین آیات مبارکات، کافی است.

و از این آیات مبارکات صریحا معلوم می شود کہ سابقین و لاحقین گرفتار تقلید آباء و اسیر انس و عادت بوده و هستند. و در حقّ مقلد، ما نمی گوئیم مگر آنچه را کہ خدا گفته است. پشت سر همین آیات:

«فَانتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ»

ای اسیر انس و عادت و گرفتار تقلید آباء و اجداد بترس از انتقام و بدان کہ بطش رب، شدید است: آیه 3 در سوره مبارکہ المؤمن.

ایضا در مذمت مقلدین می فرماید (56):

«إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتِيهِمْ إِنْ فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَا هُمْ بِبَالِغِيهِ»

ص: 27

و از این رقم آیات در قرآن مجید بی شمار است، مثل آیه مبارکه 111 در سوره بقره، و آیه 117 از سوره المؤمنون، و آیه 25 از سوره القصص، و آیه 156 از سوره و الصافات، و آیه 10 و 11 از سوره ابراهیم، و آیه 15 از سوره کهف، و آیه 21 از سوره نمل، و آیه 27 از سوره طور و غیره که در این آیات و امثال اینها امر به اقامه برهان و اتیان به سلطان و مذمت از تقلید شده است در امر دین.

و چون این مطلب معلوم و محقق گردید، اکنون این فصل را ختم می کنم به عبارت علامه - اعلی الله اعلامه - که در باب حادی عشر می فرماید:

اجمع العلماء كافة على وجوب معرفة الله تعالى و صفاته الثبوتية و السلبية⁽¹⁾ و ما يصح عليه و ما يمتنع عنه، و النبوة، و الامامة، و المعاد بالدليل لا بالتقليد. و من جهل شيئا من ذلك، خرج من ربة المؤمنين و استحق العقاب الدائم انتهى.⁽²⁾

و چون این عبارت مضرّ به حال بعضی از مقلّّ دین و مشهور به مجتهدین بوده با وجود تطابقش با کلام الهی - چنان که می بینی - در او گفتگو کردند، چرا که اگر در ظاهر خود بگذارند، کار خودشان خراب

ص: 28

1- «به نقایصی که ساحت خداوند سبحان از آنها میراست، صفات سلبيه و به کمالاتی که برای خدا ثابت است صفات ثبوتیه گویند».

2- باب حادی عشر، ص 4 - 6. اجماع کرده اند همه علما بر وجوب شناختی خدا و صفات ثبوتیه و سلبيه او، و دانستن چیزهایی که صدور آنها از ذات باری تعالی جایز است، و اموری که وقوع آنها از او ممتنع است و معرفت نبوت، و امامت، و معاد به دلیلی، نه به تقلید و هرگاه کسی به چیزی از این امور جاهلی باشد، از رشته مؤمنان خارج، و مستحق عقاب همیشگی است.

است. اما سنی ها؛ امام فخر در ذیل شرح کریمه «أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (1) صفحه 399، مجلد سیم، در ذم تقلید چنین گوید: «المسألة الرابعة: دلت على وجوب النظر والاستدلال، وعلى القول بفساد التقليد. لأنه تعالى أمر المنافقين بالاستدلال بهذا الدليل على صحة نبوته. و إذا كان لا بد في صحة نبوته من الاستدلال، فبان يحتاج في معرفة ذات الله وصفاته الى الاستدلال كان اولي» انتهى. (2)

ص: 29

1- سوره نساء، آیه 82.

2- تفسیر کبیر (مفاتیح الغیب)، ج 5، ص 204، چاپ دارالفکر.

چون این مطلب را دانستی که غالب اهل جهان از جمیع فرق و ادیان گرفتار تقلید و اسیر انس و عادتند و مقلد در دین در زمره هالکین است، اکنون بدان - وفقك الله تعالى - که مجرد دوست داشتن مردم دین و دیانت خود و تمسک ایشان بدان و مدح ایشان مرا او را و قدح غیر او را دلیل کافی و برهان شافی برای هر يك از ایشان نخواهد بود که دین او بهترین ادیان و اشرف و افضل آنهاست. چنان که دوست داشتن ایشان حرفت و صنعت خود را و ثابت و مقیم بودن او بر آن و عدم مفارقتش از آن دلیل نخواهد بود بر اینکه صنعت و حرفت او بهترین صنایع و حرف است.

و بلکه بسا باشد که صنعت او و شغل و کارش احسن (1) صنایع و اکثف و ارذل (2) آنها باشد و شغل و کار او بهترین کارها، مع ذلك آن را دوست دارد و از او دست بر نمی دارد. و حال بدین منوال است در سایر امور معتاد که مدتی مصاحبت به امور آنها نموده باشد که آنها را دوست دارد و مفارقت آنها بر او صعب و مشکل است و هر قدر مصاحبت امتداد یابد مفارقت اشکل و اصعب خواهد بود و محبت اکثر و اوفر.

اگر ترك عادت مشکل نبود، موجب مرض نمی شد و ارباب و اصحاب صنایع خسیسه و مکاسب دنییه (3) و حالات ردیه ملازمت آنها

ص: 30

1- پست.

2- رذل تر.

3- کسب و کار پست.

را فوراً ترك می کردند، ولی عادت مانع است. و اگر عادت موجب محبت نبود، هیچ کس در عالم، تطهیر بالوعه(1) را برای خود صنعت، و از اول عمر تا آخر محل معیشت قرار نمی داد.

پس از این جمله كالشمس في رابعة النهار واضح و آشکار گردید که به مجرد محبت انسان دین و آئین خود را که در اول متولد گشته و نشو و نما نموده و بزرگ شده و انس گرفته است، دلیل حقانیت آن نخواهد بود. و کشف از این معنی نخواهد کرد که دین او حق و موجب نجات از شقاوت ابدیه و فوز به سعادت سرمدیه است و غیر او از ادیان باطل.

و اذا كان الأمر كذلك ولا ريب في ذلك. پس از واجب واجبات و اهمّ فرایض بر عاقل طالب نجات آن است که بحث و تجسس و تفتیش نماید در حقیقت دینی که در او هست و غیر او از ادیان و حقیقت همه را بدانند. چه تا نداند حقیقت جمیع ادیان را اصلاً و فرعاً با ادله آنها از کجا می تواند معلوم کرد که حق کدام است و باطل کدام، مثلاً تا انسان جمیع اطعمه(2) را نچشد، چطور می تواند حکم بکند بر این که این طعام بهتر از آن طعام است؟ لعل(3) طعامی که رفیقت دارد، به مراتب بهتر و بالاتر باشد از طعامی که تو داری، منتها طبیعت تو به این طعام ردی(4) عادی شده است. آن کسی که می گوید من اجتهاد در دین کردم و حال اینکه حقیقت دین یهود و نصارا را نمی دانم مثلاً بالقطع و الیقین مقلد کاذبه است.

ص: 31

-
- 1- چاه ضروری.
 - 2- جمع طعام.
 - 3- شاید.
 - 4- نامرغوب، پست.

بالجمله، بر انسان واجب و لازم است که تجسس نماید از حقیقت ادیان تا حق، واضح و ظاهر و آشکار گردد. پس بعد از وضوح و ظهور، علی بصیرة تابع حق شود در هر جا که یافت شد؛ خواه دینی باشد که در آن متولد شده یا غیر آن، چرا که خطا در دین باطل که انسان در آن متولد و بزرگ شده، مثل خطای در صنایع خسیسه و محبت، ملازمت به آنها نیست؛ زیرا که غایت و نهایت خطای در آنها اینکه عیش انسان در این زندگانی بدتر از زندان غیر سعید و رغید خواهد بود و بلکه ناقص و ناگوار و خود وی دائما ملازم روایح (1) کریهه خواهد بود در تطهیر بالوعه خانه (چاه ضروری) عمرو و زید. با وجود این، محبت تامه بدین عمل دارد و در کمال رضا و رغبت، تنعم و تعیش می کند و عمر خود را به سر می برد، هر چند که در نزد غیر عمل او غیر مرضی باشد، ولی در نزد خود وی مرضی و پسندیده است.

پس حاصل در خطایای صنایع، تکدر عیش دنیوی شد و اما خطا در محبت دین باطل، پس عاقبتش هلاکت ابدیه و دمار (2) سرمدی و شقاوت غیر متناهی است. تفاوت و فرق فیما بین این دو خطا غیر قیاسی است: *أَيْنَ الثَّرَى مِنَ الثَّرِيَّاءِ، أَيْنَ الثُّورُ مِنَ الظُّلْمَةِ؟* چرا که مقایسه متناهی با غیر متناهی مناسب نیست، و نیست در میانه آدمی و این هلاکت، مگر خروج روح از جسد و موت و حلول فوت. پس از آن

ص: 32

1- جمع ریح.

2- خرابی، ویرانی.

داخل عذاب الیم شدید دائم ابدی می شود که توقف لحظه ای در آن موجب فراموشی جمیع لذایذ دنیویّه از ملاذ شهوات و انواع مسرّات است.

آه من ذنوب ذهبت لذاتها و شهواتها و بقیت تبعاتها.

ای انسان! تو را قسم می دهم به خدای متعال و قادر بی مثال که جان خود را در نزد خود این قدر خوار و بی مقدار مکن که به هلاکت ابدیه او راضی باشی. حاشا و کلاً از تو که اعزّ الانفس در نزد تو اینقدر خوار و بی مقدار باشد لکن نائم(1) هستی در صورت یقظان(2) و به شراب غفلت سکران(3).

اللّٰه الله عباد الله في اعزّ الانفس عليكم و احبّها اليكم ان الله تبارك و تعالی قد اوضح سبيل الحق و انار طرقه فشقوة دائمة او سعادة لازمة.

[راه شناخت دین حقّ]

و ان قلت: (اگر بگویی) چه کنم که دین حقّ را بشناسم تا اینکه متابعت نمایم که نفس من امتناع دارد از قبول کردن هر دینی مگر دینی که در آن متولد شده و نشو و نما کرده است و آن را ترجیح می دهد بر غیر آن و کمال میل را به آن دارد و کمال نفرت از سایر ادیان؟

قلت: اولاً تو را لازم است که بدانی معنی دین،(4) انقیاد است:

ص: 33

1- خواب.

2- بیدار.

3- مست.

4- دین معانی دیگری نیز دارد؛ از جمله: «جزاء» (مالک یوم الدین، فاتحه/4) و «شریعت»؛ (ان الله اصطفى لكم الدین، بقره/132) و آیه 76 سوره یونس. مفردات راغب، ص 175؛ معجم مقاییس اللغة، ج 2، ص 319؛ مجمع البیان، ج 1، ص 25.

هو انقيادُ العبد الى ما شرَّعه الرَّبُّ على السنَّةِ رُسله مِنْ معاملةِ الناسِ مَعَ رَبِّ الناسِ و خالقِهِمْ و معاملتهم مع الخلق بما فيه المصلحة في المعاش و المعاد.

ای عاقل بصیر و ناقد خبیر، ثانیاً نفس خود را مجرد از جمیع ادیان فرض بکن، و بعد نظر و تأمل بفرما در جمیع ادیان به نظر حقیق و دقیق و انصاف و خالی از جور اعتساف(1) و تأمل و تفکر بفرما.

اصول و فروع ادیان، در عقاید متعلقه به خالق از اوصاف الوهیت و نعوت(2) ربوبیت، و احکام عبادتش، و احکام متعلقه به مخلوق از مصالح و مفاسد از معاملات و عقود و ایقاعات و غیره.

چرا که «دین» عبارت از امور مذکوره است. خدای متعال و قادر بی مثال - له الحمد و الجلال - عقلت داده و شعورت عنایت فرموده که به واسطه آن فرق می گذاری در میانه حسن و قبح و حق و باطل، پس هرچه در نظرت قبیح آمد، هرچه زودتر آن را ترك کن؛ زیرا که حق تعالی دین قبیح را تشریح نمی فرماید، و هر چه که در نظرت حسن و جمیل و(3) خوف و مرغوب آمد، دقت نظر را در آن زیاد کن و نظر خود را در آن توسعه بده. علم اخبارش و احوالش و کیفیت ظهورش را به دست بیاور و همچنین اوصاف نبی و رسولی را که آورنده آن دین

ص: 34

1- ستم، استبداد.

2- جمع نعت به معنای وصف، صفت.

3- کذا.

است، و اوصاف اوصیای مرضیین و خلفای راشدینش را تحصیل کن. و هکذا احوال اصحاب و احباب و امت و ناقلین دینش تا به آن وقتی که به تو رسیده است. و چون دیدی که اصول محکم و فروع مستحکم است و تعجب کردی از حسن آن، و دیدی که قواعد و ارکان و احکام و اساس آن محکم و متین و رزین می باشد و بنایش به قول حضرت مسیح علیه السلام بر سنگ قرار داده شده نه بر ریگ، و از یوم (1) ظهور الی یوم وصول به تواتر (2) تواترش مقطوع نگردیده و در نظر شریف رجحان دارد بر دینی که در آن متولد شده و نشو و نما کرده ای، عاجلاً (3) تابعش باش و حق را بعد از وصول به تو از دست مده که موجب هلاکت ابدیه است و دمار سرمدیه.

عقل خود را بر نفس حاکم قرار بده و در وقت مخالفت به نفس خود بگو: ای نفس! جمیع آنچه از او می ترسی از عار و سقوط منزلت و اعتبار در نزد اهل بیت و قوم و اهل دیار که در میان ایشان بزرگ شده، در دینی که بطلان آن بر تو واضح و آشکار گردیده، و عداوت و دشمنی ایشان را و ضررهای دنیوی که از ایشان بر تو وارد می شود، در یک کفه از میزان بگذار و هلاکت ابدیه و عذاب سرمدیه را که مرتب می شود بر بقای تو در دین باطل، در کفه دیگر از میزان. پس بسنج اینها را با هم (چنانچه حقیر سنجیدم در ترک دین نصارا و دخول در اسلام).

ص: 35

1- روز.

2- توالی.

3- فوراً، بی درنگ.

و از جمله واضححات است که ضرر وارد بر تو در دنیای پنج روزه نسبت به عذاب دائم که از آن نجات یافتی به سبب منتقل شدن از باطل به حقّ، مانند ذره ای است در مقابل آسمان ها و زمین و آنچه در آنهاست و بلکه زیادتیر که عبارت بشر قاصر از ادای حقّ آن است و همچنین موازنه قرار بده در میان منافع دنیویه مرتّبه بر بقای تو در دین باطل و سعادت ابدیّه و نعمت سرمدیّه که حاصل می شود برای تو به سبب انتقال از دین آباء و اجدادی به دین حقّ غیر مانوس با تو که می خواهی داخل آن شوی. از جمله واضححات است که فوت شده مثل هباء(1) است در مقابل ارض(2) و سماء بل اوفر و اکثر، و چون حقّ تعالی توفیقت بدهد و هدایت کند و صاحب لبّ و ادراک و شعور باشی، تابع دین مبین اسلام شده و ایمان می آوری به حضرت خیر الأنام - علیه الصلاة والسلام - و در ضمن ایمان آوردن به آن جناب، ایمان آورد به جمیع انبیاء و مرسلین و کتب و شرایع سابقین؛ زیرا که این دین مبین مقرّ و معترف است به جمع انبیاء و مرسلین و کتب منزله بر سابقین. و اختلاف ندارد با هیچ دینی در اصول دین مثل توحید و نبوّت و معاد. اختلاف ایشان در بعضی فروع است که به حسب اقتضای زمان کم و زیاد می شود.

ص: 36

1- غبار، خاک نرم.

2- ارض = زمین.

تثلیث و تجسم از مخترعات یهود و نصاری است نه از انبیاء

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نَفَرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ» (1) ای: فی الایمان بهم و بما جاؤوا به من عند اللّٰه.

پس مؤمن به دین اسلام، مؤمن به جمیع شرایع و ادیان است به خلاف مؤمن به دین موسی و عیسی علیهما السلام که اول کافر به دو، و ثانی به یک دین است. معلوم است که یهودی، منکر دین حضرت عیسی و حضرت رسول صلی الله علیه و آله است. و نصرانی (2) منکر دین اسلام و کافر بدان است. و لکن مؤمن به دین اسلام، مؤمن به جمیع ادیان است چنان که گذشت. پس متابعت دین اسلام موافق احتیاط و متابعت آن دو دین برخلاف احتیاط است و ترک احتیاط، خلاف عقل و نقل صحیح است. و لکن بدون توفیق از جانب حق تعالی و تصمیم عقل این امر بر نفس تو صعب و مشکل خواهد بود؛ زیرا که از راه عصبیت مذمومه و حمیت جاهلیه مشؤومه بر بغض این رسول کریم و صراط مستقیم نشو و نما کرده و بزرگ شده ای و از ایام صغر (3) تربیت داده اند تو را بر آن اخوان الشیاطین از آباء و اجداد و معلمین.

ص: 37

1- سوره بقره، آیه 285.

2- به تابعان شریعت حضرت عیسی علیه السلام «نصرانی» گفته می شود. در تعریف لغوی نك: قاموس اللغة، 2/143.

3- کودکی.

بزرگان گفتند: العلم في الصغر، كالنقش في الحجر. (1) و نقش در حجر (2) زایل نمی شود مگر به صعوبات (3) شدید و مجاهدات عدیده با نفس و هوا به جهاد عظیم و اقامه برهان قویم و استعانت از حضرت ربّ کریم و رحیم. و ما هم ان شاء الله تعالی نعم المعین خواهیم بود برای تو در ابواب و فصول آتیه. و اگر اخذ به قول و کلام ما بکنی، نجات خواهی یافت یقیناً ان شاء الله تعالی.

و ان قلت: (اگر بگویی) از کلام سابق معلوم و محقق گردید که انسان تا حقیقت ادیان را نداند، نمی تواند در آنها اجتهاد کند ما که حقیقت دین یهود و نصارا را نمی دانیم، آنها هم حقیقت دین اسلام را جاهل اند پس راه اجتهاد بر ما و ایشان مسدود است، لهذا هر کسی در هر دینی متولد شده و نشو و نما کرده است، تقلید آباء و اجداد نموده، به همان دین از دنیا می رود. غالب مسلمانان از کتاب و زبان ایشان خبر ندارند و ایشان نیز از کتاب و زبان مسلمانان خبر ندارند.

قلت: شکی و شبهه ای در این نیست که انسان تا حقیقت ادیان را نداند، نتواند اجتهاد کند و نمی تواند حکم کند بر حسن یکی و قبح دیگری و اینکه اغلب از مردم جاهل بر دین یکدیگرند و بلکه بر دین خود هم، محل کلام و گفتگو نیست لهذا این حقیر محض خیر خواهی

ص: 38

1- در دیوان منسوب به امیرالمؤمنین علیه السلام هم آمده است: و انما مثل الآداب بجمعها *** فی عنفوان الصبّی كالنقش في الحجر

2- سنگ.

3- صعب = سخت.

و از راه محبت بر نوع انسان - کائنا من کان - بر خود لازم و واجب دانسته که حقیقت اصول ادیان را به طول اختصار و اشاره از کتاب آسمانی صاحب هر دینی و از ضروریات آن دین و اجماع و اتفاق اهلش بنویسم. پس از آن هر کس هر دینی را اختیار می کند علی بصیرة باشد؛ حق را از باطل بشناسد و قبیح را از حسن بداند، حجت بر همه تمام باشد.

«فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» مؤمن بداند که مؤمن است و کافر هم بداند که کافر است، حق و باطل مشتبه و ملتبس (1) به یکدیگر نباشند. و در این امر عظیم و سایر امور توفیق از خدا می خواهیم و استعانت از حضرت او می جوئیم لآله خیر معین.

ص: 39

1- مشتبه.

و در این باب نیز چند فصل است:

فصل اوّل

مستمع باش به آنچه من می گویم:

در باب سابق دانستی که مقصود از متابعت ادیان، نجات از شقاوت و هلاکت ابدی است و فوز به سعادت و نعمت سرمدی. پس در هر جای که دین خدا یافت شد که از متابعت آن مقصود حاصل گردد، فهو المطلوب؛ نباید تمرد و تکبر ورزید و نباید تعصب کرد که محل تمرد و تکبر نیست. و مقصود از متابعت ادیان، تعصب نی که هر انسانی تعصب ورزد بر دینی که در آن نشو و نما کرده و بزرگ شده است، بلکه مقصود نجات است؛ النجاة، النجاة، النجاة.

الحاصل، انسان عاقل آن است که نظر کند هر نبی که شروط نبوت در او اوفر و اوصاف رسالت در او مجتمع تر است من عند الله - تبارك و تعالی - دین او را باید متابعت نمود و وجوبا داخل دین او شد که دین او مطلوب از عباد است که از متابعتش، نجات و از مخالفتش هلاکت

حاصل خواهد شد. و از انقیاد به آن سعادت و ترك انقياد، شقاوت. خالف نفسك و هواك و ما وجدت عليه امك و اباك تنجو من عذاب اليم و تصل الى رحمة رب كريم و رؤوف رحيم.

و مكرر گفتم که حسن دین از اصول و فروع آن پیدا و هویداست اکنون باید نظر کنیم در اصول ادیان ثلاثه (برای فروع، رساله گنجایش ندارد).

اول: دین اسلام که از تسلیم به معنا انقیاد به امر الله تعالی است، و غیر مُنقاد خارج است.

دوم: دین نصارا است که از تنصّر است؛ ای: صار نصرانیا.

ثالثا [سوم]: دین یهود است که از تهوّد است؛ ای صار یهودیا.

اما سایر ادیان مثل دین وثنیون و دهریون و طبیعیون و بودائیون، کنفوشسیون و امثال اینها از ادیان - که به عوائد بهائم (1) شبیه تر از دین عقلا است؛ زیرا که منکر وجود حق تعالی و یا مشرک در ذات و صفات و عبادت و افعال خدای متعال و قادر بی مثال می باشند. - و هم کالأنعام بل هم اقل و اضلّ - و در صورتی که مشرک باشند در یکی از مراتب مذکوره فضلاً از اینکه مشرک در جمیع مراتب باشند به خصوص مشرک در ذات که اقبیح انواع مشرک است، پس نظر باید نمود در ادیان ثلاثه نه غیر آنها؛ زیرا که قابل نظر نیستند. چرا که فساد آنها اوضح از آن است که

ص: 42

1- جمع بهیمه.

محتاج به نظر و تأمل باشد، چرا که گفتیم یا مشرکند، و یا منکر. پس باید اصول ادیان ثلاثه را بیان کنیم و بس.

ص: 43

[اصول دین اسلام]

بدان ایدک الله تعالی که مسلمین ایمان می آورند به اینکه الله - تعالی جلّ ذکره - الهی است واحد و منفرد در الوهیت؛ وحدة وحدة و وحدة، لا شریک له.

و مردا ایشان از وحدت حقّ تعالی دو امر است:

اول: ذات پاکش مرکب از اجتماع اجزاء و امور کثیره نیست مثل اقانیم (1) ثلاثه و غیره. چرا که اولاً هر مرکب محتاج به اجزای خود می باشد، و خدا غیر محتاج است. و ثانیاً مرکب، مرکب می خواهد، هر چیزی از چند چیز ساخته، یکی او را باید بسازد.

دوم: اینکه واحد می گوئیم؛ یعنی لا نظیر له، و لا مثل له، و لا ندّ له، و لا ضدّ له است. مثل و مانند و شبیه و کفو ندارد. و مسلمین نمی گویند که کسی مثل عیسی و یا روح القدس و یا پیغمبر، یا امیرالمؤمنین و یا یکی از انبیا و اوصیا - العیاذ بالله - شبیه و نظیر و مانند خداست، بلکه خدا را واحد من جمیع الجهات می دانند.

سوم: خدا را مقدّس می دانند از جمیع نواقص و عیوب، و موصوف به صفات کمال، و منزّه و مبرّا از اتخاذ شریک؛ نه در مرتبه ذات و نه در مرتبه صفات و نه در مرتبه افعال، و نه در مرتبه عبادت، یعنی اگر کسی

ص: 44

1- کلمه اقانیم جمع اقتوم: شخص و اصل. اقانیم ثلاثه یعنی اصول سه گانه واژه ای «سریانی» است.

در ذات و نه در مرتبه صفات و نه در مرتبه افعال و نه در مرتبه عبادت، یعنی اگر کسی در ذات خدا برای خدا شریک قرار بدهد، مثل اینکه بگوید ذات خدا مرکب از اقانیم ثلاثه و یا چیز دیگر است، و یا بگوید خدا مثل و مانند دارد در نزد مسلمین مشرک و نجس است. و این نوع از شرک را شرک در ذات گوئیم که اقباح انواع شرک است. (عن قریب خواهد آمد که نصارا مشرک در ذاتند؛ چرا که ذات خدا را مرکب از اقانیم ثلاثه می دانند. عجب جاهل آن صاحب جریده «تربیت و مظفری» که گوید روسی ها موحدند.

و همچنین در صفات، مثل ازلیت و ابدیت که از صفات حق تعالی می باشند. اگر کسی غیر خدا را ازلی و ابدی بداند، هر که باشد و هر چه باشد، مشرک و نجس است.

و هکذا در افعال، مثل خالق و رازق و محیی و ممیت و غیره اینها از صفات فعلیه. پس هر کسی غیر خدا را رازق و خالق و محیی و ممیت بداند مشرک و نجس و خارج از دین اسلام است خواه به اذن الله بگوید و خواه بی اذن الله و آنچه از انبیا و ائمه علیهم السلام صادر می شود، در مقام اعجاز فعل خداست که از ایشان صادر می شود نه فعل ایشان، لهذا دلالت می کند بر بودن ایشان از جانب خدا.

و همچنین در عبادت، هر که غیر خدا را عبادت کند، مشرک و نجس است؛ عابد هر که باشد و معبود هر چه و هر که باشد غیر خدا، پس

مسلمین اعتقاد می نمایند که خدا واحد است در ذات، و واحد است در صفات، و واحد است در افعال، و واحد است در عبادت. و خدا را حی و قیوم و ازلی و ابدی و سرمدی، علیم، حکیم، رحمن، رحیم، سمیع، بصیر، مرید، خبیر، حنان، منان، سلطان، سبحان، دیان، شکور، غفور، قدوس، عادل، جواد، باذل، محیی، ممیت، موجد، مفید، قادر، قاهر، باطن، ظاهر می دانند و غیر ذلك از اسماء و صفات.

«وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا» (1) «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ - أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَانَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ». (2)

هر صفت و اسم حسن را که در قرآن مجید و احادیث شریفه وارد شده است، منتسب به خدا می نمایند و جمیع عیوب و نواقص را از او - سبحانه و تعالی - سلب می کنند.

اعتقاد مسلمین در باب خدا مطلق است یا مضمون آیات آتیه که بر حسب وعده ذکر می شود که اول آنها «آیه الکرسی» است که در سوره مبارکه بقره از آیه 254 الی 257 بدین نحو مذکور و مسطور است:

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ

ص: 46

1- سوره اعراف، آیه 180.

2- سوره اسراء، آیه 110.

الْعَظِيمِ * لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ لَا انفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ * اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»

حاصل ترجمه کلمات آیات شریفه به فارسی اینک:

خدای متعال سزاوار پرستش و عبادت است، هیچ خدایی نیست در وجود، به حقیقت مگر او که استحقاق عبادت، وی ثابت است، حی است به حیات ابدی که حیات همه اشیاء از او است. قیوم: پاینده بر وجه دوام و بقاء در ذات و صفات، و قائم به تدبیر و حفظ مخلوقات. هذا ربنا و رب جميع المسلمين. به روایت صحیحه ثابت شده است که بیشتر دعای رسول الله صلی الله علیه و آله این بوده است: یا حی یا قیوم.

و ابوامامه روایت کرد که بهتر و مهتر نام خدا در سه سوره است:

اول در سوره بقره: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»؛

دوم در سوره آل عمران: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ»؛⁽¹⁾

سوم در سوره طه: «وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ».

در خبر است که مداومت به این دو اسم موجب دفع بلاهاست: «یا حی یا قیوم، ادفع عنا وعن جميع المسلمين الوباء والبلاء انك سمیع الدعاء یا حی یا قیوم، آمین».

ص: 47

1- سوره آل عمران، آیه 2.

فرا نگیرد خدا را خواب و نه مقدمه آن. مر او راست آنچه در آسمان ها و آنچه در زمین است، همه در قبضه قدرت اویند. کیست کسی که تواند شفاعت کند در نزد او از گنهکاران مگر به اذن و اجازه او.

منقول است که مشرکین می گفتند بتان را عبادت می کنیم ما را شفاعت خواهند کرد عند اللّٰه، پس خدا در ردّ ایشان فرمود:

«مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ» خدا می داند آنچه پیش اهل آسمان و زمین است از امور این جهان، و آنچه در پس ایشان خواهد بود از کارهای آن جهان و احاطه نکنند اهل آسمان ها و زمین به چیزی از معلومات او مگر اینکه او خواهد که بدان عالم شوند و بدانند. فرا گرفته است علم او همه آسمان ها را و آنچه در آنها است و زمین را و آنچه در آن است. و به رنج و مشقت نیندازد او را حفظ و نگاه داشتن آسمان ها و زمین و اوست برتر از حدّ وهم ها، متعالی از امثال و اشتباه، بزرگ تر از اندیشه فهم ها و خیال ها، در نهایت بزرگواری؛ و هو العلیّ العظیم.

هیچ اجبار و اکراهی نیست در قبول کردن دین اسلام، یعنی اهل ادیان ثلاثه را نباید مجبور کرد بر قبول کردن توحید مذکور و سایر معالم دین (مراد یهود و نصارا و مجوس است). به درستی که روشن شده است راه راست از گمراهی حقّ و باطل، کفر و ایمان از همدیگر جدا شده اند، پس هر که کافر شود به بتان و ایمان بیاورد به خدای رحمن، چنگ زده است به عروة الوثقیای ایمان که هرگز منقطع نشود

و پاره نگردد و خدا می شنود قول هر کسی را و دانا است بر نیت خالص هر کس. خدا دوست و یار کسانی است که ایمان آوردند به وحدانیت وی و اوامر و نواهی او - سبحانه و تعالی - و متولی کار ایشان است به راه نمودن به صراط مستقیم که موصل است به جنّات نعیم. بیرون می آورد ایشان را به هدایت و توفیق از تاریکی معاصی و اتباع هوا به روشنایی اعمال صالحه و آنانی که کافر هستند اولیاء و دوستان شیطان و بتانند. بیرون می آورند و می خوانند ایشان را شیاطین از نور ایمان و اعمال صالحه به ظلمت کفر و اعمال قبیحه. پس ایشان اصحاب آتش و در آن مخلدند و جاوید؛ وَ مَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ.

[فضایل و خواص آیه الکرسی]

فضایل و خواص تلاوت آیه الکرسی در صبح و شام به خصوص بعد از نمازهای پنج گانه به جهت اشتمالش بر توحید اسماء الله تعالی زیاده بر آن است که در این خلاصه بگنجد، (1) ولکن للّٰتِیْمَن وَ التَّبَرُّکِ قَدِی از یک حدیث ذکر می شود و آن این است که رسول الله صلی الله علیه و آله در خطاب به ولی الله علیه السلام فرموده: یا علی، تعلیم ده این آیه عظیمه را به فرزندان و به اهل و به همسایه های خود که حق تعالی هیچ آیتی بزرگ تر از این آیه فرو نفرستاده.

و نیز فرموده که عظیم تر آیتی که در کلام مجید است، آیه الکرسی

ص: 49

1- نک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج 1، ص 526، چاپ بعثت.

است. هر که او را تلاوت کند، حقّ تعالی دو فرشته به وی فرستد تا حسنات اعمال او را در نامه اعمال او نویسد و سیئات او را محو کنند تا روز دیگر؛ آن ساعتی که آیه الکرسی در آن خوانده است.

و هر که در عقب هر فریضه بخواند، منع نکند او را از دخول بهشت مگر مرگ. و هر که در محل رفتن به جامه خواب بخواند، حقّ تعالی او را از همه بلاها و آفت‌ها ایمن گرداند.

و نیز در اخبار کثیره وارد شده است که تلاوت این آیه مبارکه بعد از هر فریضه موجب زوال فقر و پریشانی است. چرا چنین نباشد و حال اینکه مشتمل بر توحید و اسماء الله الحسنى است.

بیان این مطلب:

بدانکه ذکر و علم تابع مذکور و معلومند پس هر قدر مذکور و معلوم اشرف باشد، ذکر و علم اشرف خواهند بود. اشرف مذکورات و معلومات حقّ تعالی است. بلکه اجل و ارفع از آن است. گوییم خدا اشرف از غیر است؛ زیرا که این مقتضی يك نوع مجانست و مشاکلت است. و خدا مقدّس از مجانست و ماسوا است. پس هر کلامی که مشتمل باشد بر نعوت جلال و صفات کمال، آن کلام در نهایت جلال و شرف خواهد بود در عقیده مسلمین. و چون آیه الکرسی اینطور است، لهذا در نهایت شرف و فضیلت است، و فضایلش غیر محصور.

ص: 50

آیه دوم از آیات مشتمله بر توحید در سوره مقدسه اعراف از آیه 54 الی 56 می فرماید:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ * ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ»

خلاصه مراد به فارسی چنین باشد: به درستی که پروردگار شما خداوندی است مستجمع جمیع صفات کمال و اوست که آفرید آسمان ها و زمین را بی ماده و آلت در مقدار زمان شش شبانه روز.

چه مصلحت در این بود که هر شیئی در وقت معین خلق شود. در اخبار و تورات آمده است که ابتدای خلقت، روز یکشنبه بوده و تمامی خلقت، روز جمعه، لهذا مسلمین در روز جمعه در مسجد آدینه جمع می شوند برای ادای شکر حقّ تعالی. و عجب است از مسیحیین با اینکه به مدلول تورات قرار دارند بر اینکه ابتدای خلقت و کار خدا یکشنبه بوده است (1) و (لی) ایشان بر ضد خدا روز یکشنبه را روز تعطیلی و بیکاری قرار داده اند!

ص: 51

1- نك: اعياد کلیسای ارمنی، از آرداك مانوکیان.

پس از آن مستولی شد ارادت حق بر خلقت عرش که اعظم مخلوقات است. (یا مراد از عرش، تمامی مخلوقات و از استوا، احاطه است. پس مراد این خواهد بود که علم و قدرت خدا محیط بر تمامی خلق است) و خدای شما آن کسی است که می گرداند روشنایی روز را به تاریکی شب و به عکس. و می طلبند شب و روز یکدیگر را به سرعت پی هم. و آفتاب و ماه و ستارگان مسخرند به امر حق تعالی در مجاری و مطالع خود. آیات و علایم قدرت اویند - سبحانه و تعالی - بدانید که مر خدای راست خلقت جمیع مخلوقات و مر او راست فرمان نافذ مقرون به مصلحت و متصرف در جمیع امورات خلق، نه غیر او. بزرگ است خدا به وحدانیت و فردانیت و الوهیت و ربوبیت. پروردگار و آفریدگار همه عالمیان است. بخوانید پروردگار خود را در حال تضرع و زاری و در حالی که پنهان باشد از نظر مردمان که اقرب به اخلاص است. به درستی که خدای تعالی دوست نمی دارد معتدین را که در دعا فریاد می کنند (و یا غیر مستحق را نفرین می کنند، و یا چیز نالایق از خدا می خواهند مثل موت انبیا و علما) و افساد نکنید در زمین به کفر و انواع معاصی پس از اصلاح آوردن آن به ایمان و تقوی. و بخوانید خدا را در حالی که ترسان باشید از عذاب او و امیدوار به رحمت او. به درستی که رحمت خدا نزدیک است به نیکوکاران و محسنین.

سیم [سوم]: در آیه 22 الی 24 از سوره حشر می فرماید:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقَدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

خلاصه مراد اینکه: آن کسی که قرآن را نازل فرمود، خدایی است به حق و نیست معبودی عبادت را مستحق مگر او - سبحانه و تعالی - و علم او محیط است به جمیع اشیاء از پنهان نهران و آشکار. اوست بسیار بخشنده و مهربان در دنیا به جمیع خلق و در آخرت به مؤمنین خاصه. اوست آن خدایی که به هیچ وجه نیست خدایی که سزاوار پرستش باشد مگر او. پادشاهی است که جمیع ممالک و ملکوت، ملک اوست. و همه اشیاء در تحت تصرف او. و هیچ کس قادر نیست بر منع او. چه جلال ذاتش با استغنائی مطلق مقرون و کمال صفاتش از وجه احتیاج مصون. در نهایت تنزه میرا از جمیع قبایح و رذایل، و مقدّس از اتخاذ شریک و اولاد، و منزّه از صفات اجسام مبارک. (کذا) جمیع برکات از جانب او فایض، و جمیع خیرات از او نازل. سالم از عیوب و علل، و میرا از عجز و نقص. و خلل دهنده سلامتی به عباد در مبدأ و معاد. ایمن کننده بندگان صاحب ایمان از عقوبت نیران. نگهبان هر

ص: 53

چیزی که خلق فرموده، و ایمن بر همه اشیاء که هیچ چیز در نزد او ضایع نشود. عزیز و غالب است در حکم، و هیچ کس او را مغلوب نسازد. و از مرتبه رفیعه خود زایل ننماید. جبار و بزرگوار و عظیم الشان در ملك و سلطنت. و قاهر و به اصلاح آورنده کارهای شکسته بندگان. متکبر در نهایت کبریایی و عظمت و بلند مرتبه از ظلم و نقص و احتیاج و از سایر صفات محدثات و اجسام. پاك است خدا از آنچه شريك می سازند برای وی از اقانیم و غیره. و اوست خدایی که خالق جمیع مخلوقات و موجد جمیع موجودات و صانع جمیع مصنوعات از عدم، نه از ماده و هیولا و ذرات چنان که کفار گویند.

«الباری»؛ آفریننده اعیان و ظاهر سازنده آنها از عدم به وجود در حال برائت از نواقص و عیوب در خلقت آن.

«المصور»؛ صورت بخشنده و نگاه دارنده آنها بر اشکال مختلفه از حیوانات و نباتات و جمادات که هر يك را صورتی بخشیده ممتاز از دیگری. مر او راست اسماء حسنی، که حسن است در عقل و شرع. به پاکی و پاکیزگی یاد می کند او را آنچه در آسمان ها و زمین هاست به لسان حال و قال. و اوست عزیز و حکیم. غالب در ملك خود و کارهای او موافق حکمت و صواب، و هر چه کند بر وجه حکمت و مصلحت باشد. انتهی.

ص: 54

تذییل: از حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ منقول است که سه مرتبه از جبرئیل پرسیدم از «اسم اعظم»، جواب داد که علیک بآخر سورة الحشر، فاكثر قرانته.

و از سعید بن جبیر منقول است که از حضرت رسول صلی اللہ علیہ و آلہ روایت کرد که هر که در هر صباح سه مرتبه بگوید: «اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم» و سه آیه آخر سورة الحشر را بخواند، حقّ تعالی هفتاد هزار ملک بر او موکل گرداند تا او را نگاه دارند از جمیع آفات و صلوات می فرستند بر او تا شب.

اقول: در بعضی از کتب ادعیه به نظر رسید که این آیات را سه مرتبه صبح، و سه مرتبه شام بخوانند با استعاذه چنان که ظاهر این حدیث است.

چهارم: سوره توحید است:

«بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ * قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ * اللّٰهُ الصَّمَدُ * لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ * وَلَمْ یَكُنْ لَهُ کُفُوًا اَحَدٌ»

خلاصه مقصود به فارسی اینک: بگو ای محمد صلی اللہ علیہ و آلہ آن کسی که او را می پرستید، او خدایی است مستجمع جمیع صفات کمال، یگانه به ذات، و متفرد به صفات معبود. به حقّ پناه نیازمندان و محتاجان، و بی نیاز از همه. و بیرون نیامد از او چیز کثیفی چون ولد و غیر آن. و نه چیز لطیفی چون نفس. و منبعث نشد از او عوارض چون سنه (1) و نوم (2)

ص: 55

1- چرت.

2- خواب.

و غم و حزن و بهجت و ضحك (1) و بكاء (2) و خوف و رجاء و رغبت و سامه و جوع (3) و شبع (4) متعال است از اینکه متولد شود از او چیزی، و زاده نشده و بیرون نیامده از چیزی (چنان که اجزای کثیفه بیرون از عناصر خود؛ مانند حصول حیوان از حیوان و نبات از ارض (5) و ثمار از اشجار (6) و نه چیز لطفی مانند اشیاء لطیفه که از مرکز خود بیرون آید، مثل معرفت از قلب و نار (7) از حجر (8) و غیره) بلکه مشیء اشیاء است و مبدع بدایع و مکیف کیفیات. نیست و نبود مر او را کفوی و همتا و مماثل. هیچ کس مثل و نظیر و شبیه در ذات و صفات ندارد. فرد [و] واحد است.

پنجم: در سوره البقره می فرماید:

«وَاللَّهُمَّ إِلَهٌ وَاحِدٌ لَّا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»

(حشر/17) من بعد هم عشر را نشان می دهیم برای یافتن آیه.

و نیز می فرماید:

«مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ» (مائده/2)

«إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (نساء/17)

«إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (ابراهیم/6، نحل/9)

ص: 56

1- خنده.

2- گریه.

3- گرسنگی.

4- سیری.

5- زمین.

6- میوه ها از درختان.

7- آتش

8- سنگ

«إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (نحل/3)

«أَتَمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (كهف/11، انبياء/11، فصلت/10)

«فَالِإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ» (حج/4)

«وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ» (زخرف/9)

«أَمْ لَهُمْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ» (طور/5)

«أَأَلَّهُ مَعَ اللَّهِ» (نمل/7) چهار مرتبه

«اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (بقره/29، نساء/9، نمل/3، تغابن/2)

«لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ» (بقره/17، آل عمران/1 و 2، انعام/11 دو مرتبه، اعراف/11، توبه/4 و 14، رعد/3، مؤمنون/12، قصص/9، مائده/1، مؤمن/7، دخان/1، مزمل/1).

از این قبیل آیات مبارکات بسیار و بی شمار است. ثلث بیشتر قرآن در توحید است و ادله آن. رساله گنجایش ندارد، لهذا به اشاره اختصار می رود. این است خدایی که مسلمین اعتقاد می نمایند.

عجب است از بعضی اشخاص که با وجود این آیات مبارکات در قرآن مجید از قرآن اعراض نموده رجوع بر اسفار ملاحظه (1) می نمایند برای تصحیح عقیده.

آیا صاحب اسفار و غیر او از تابعین بت پرست های یونان! خدا را از

ص: 57

1- وی محمد بن ابراهیم شیرازی از بزرگ ترین فلاسفه مسلمان است که در عصر صفویه می زیسته و پایه گذار مکتب فلسفی و فکری است که هنوز هم پیروان فراوانی دارد. بیش از پنجاه اثر ارزشمند از خود به یادگار گذاشته و در سال 1050 از دنیا رفته است.

خود خدا بهتر توصیف می نمایند؟ خداوند همه را هدایت کند به سوی خدایی که در قرآن وصف شده.

ایضا مسلمین اعتقاد می نمایند که خدا منزّه از آن است که در مخلوق حلول نماید، یا مخلوقی در او حلول کند، و یا با مخلوق متحد شود، و یا مخلوقی با او اتحاد پیدا کند در ذات و صفات. حلولی ها و اتحادی ها در نزد مسلمین نجس و کافرند، اعم از اینکه حلول و اتحاد را با مسیح بدانند و یا با امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین - سلام الله عليهم اجمعین - چنان که مسیحین و غلات(1) گویند. و یا با تمامی مخلوقات چنان که بعضی از صوفیه گویند و بت پرست های قدیم. همه اینها در نزد ما کافر و خارج از دین اسلامند. (مسلم است که حلول و اتحاد از صفات اجسام است و خدا جسم نیست).

و ایضا اعتقاد می نمایند که برای خدا مکانی نیست و زمان بر او مرور نمی کند و غیر مرئی است در دنیا در جمیع فرق اسلام الا السفهاء و مرئی است از برای مؤمنین (عند البعض) و آن بعض در این مسأله با نصارا متحدند چنان که عنقریب خواهد آمد - ان شاء الله تعالی - .

این است اجمال عقیده مسلمین در باب معرفت الله. (ادله این مسائل را در جلدین انیس الاعلام و حجة الالهین و مجلدات عشره بیان الحق می تواند یافت).

ص: 58

1- غلات گروهی هستند که در احترام بعضی اشخاص زیاده روی کردند و آنها را تا مقاماتی فوق مقامات بشریت بالا بردند.

تذییل شعشعانی و نورانی:

در بعضی از تسبیحات مسلمین.

اول: بعد از هر فریضه باید خواند شود: «لا اله الا الله وحده وحده وحده، انجز وعده، و نصر عبده، و غلب الأحزاب وحده، فله الملك و له الحمد، یحیی و یمیت، و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قذیر».

دوم: مسلمین بعد از نماز صبح و مغرب می خوانند: «بسم الله الرحمن الرحیم، لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم».

سیم [سوم]: ده مرتبه بعد از نماز صبح و مغرب ایضا می خوانند: «سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله و اسأله من فضله».

چهارم: بعد از هر فریضه، سی و چهار مرتبه «الله اکبر»، و سی و سه مرتبه «الحمد لله» و سی و سه مرتبه «سبحان الله». و این را تسبیح حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (1) می نامند. برای اینکه پیغمبر صلی الله علیه و آله تعلیم دخترش فرمود، ایشان هم تعلیم امت کردند. جزاها الله عن الامّة خیرا. اللهم صل علیها و علی آبیها و علی بعلها و بنیها. (عجب است که استنشاح در روز مولود جناب فاطمه زهرا علیها السلام که روز بیستم جمادی الآخرة است اتفاق افتاد).

جمیع تسبیحات مسلمین از این قبیل است. شاکین رجوع کنند به

ص: 59

1- مرآة العقول، ج 15، ص 172 - 174؛ وفاة الصديقة الزهراء از مقّم، ص 41؛ کتاب من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 321؛ الجواهر، ج 10، ص 396.

کتاب تسييحات و ادعيه مثل «مصباح المتجهدين»⁽¹⁾ و «مقباس المصاييح» و «زاد المعاد» و «بلد الامين» و «عدّة الداعي» و «جنة الواقية» و جلد 18 و 19 «بحار الانوار» و غيره و غيره. ان شاء الله تعالى عنقريب تسييحات نصارا را خواهيد شنيد.

الحمد لله على التوفيق و الهداية و الصحة و السلامة.

ص: 60

1- مصباح المتجهد اثر شيخ طوسى است. زاد المعاد اثر محمد باقر مجلسى است. بلد الامين اثر كفعمى و عدة الداعي اثر ابن فهد حلى است. جنة الامان الواقية و جنة الايمان الباقية اثر ابراهيم بن على معروف به كفعمى است. از اين كتاب به مصباح كفعمى نيز ياد مى شود.

فصل سوم: در بیان اعتقاد مسیحین در معرفت الله تعالی

ای مطالعه کننده عزیز، اعتقاد مسلمین را در معرفت خدای تعالی به نحو اجمال و اختصار دانستی. اکنون گوش و هوش باش تا اینکه عقیده حضرات مسیحین را نیز به راستی و درستی به نحو اجمال و اختصار از کتب عقاید و کتاب مقدس، عیان و بیان نمایم - ان شاء الله تعالی - . و بعد از علم به عقیدتین و معرفتین، قراء در ترجیح احد طرفین مختار خواهند بود و هر کدام را که برای خود می پسندند و با میزان عقلشان راست و درست می آید، اختیار خواهند فرمود، ولكن قبل از بیان از خدای رحمان از صمیم قلب مسألت می نمایم که تعصب و غیرت جاهلیت مذمومه و انس و عادت مشئومه (1) را از قراء دور بسازد، چه آنها حجایی می باشند در میان فهم و عقل و حقیقت و واقع.

بدان - ایدك الله تعالى الى الحق و ثبتك على الصدق - که حضرات مسیحیه عموماً که الیوم در رُبع مسکون سکنا دارند، جمیع فرق (2) ایشان من دون استثناء اعتقاد می نمایند که ذات مقدس حق تعالی - جلت عظمته - مشتمل بر سه اقنوم و مرکب از سه اقنوم است: اب، ابن، روح القدس.

ص: 61

1- نامبارك.

2- نك: انيس الاعلام، جزء سوم، ص 222؛ افسانه های بت پرستی، ص 20 - 40؛ تفسیر طبری، ج 6، ص 203؛ ابوالفتوح رازی، ج 2، ص 204؛ فلسفه علم کلام از ولفسن، ترجمه، ص 362 - 327؛ سیر تحول دین های یهودی مسیح، ص 312 - 289؛ کتاب تثلیث اقدس مسیحی تألیف دکتر فندر آلمانی، صفحات 5 - 6؛ تفسیر جلالین، در شرح آیه 73، سوره مانده؛ تفسیر بیضاوی، در تفسیر آیه 171، سوره نساء.

«اقنوم» لفظی است سریانی و به معنای اصل است و این سه اقنوم يك و يك و يك، سه است. و این سه متحدند به توحید حقیقی و ممتازند به امتیاز حقیقی، و علاقه اتحاد را هیچ کس نمی داند.

و اگر کسی سؤال کند که چگونه سه يك و يك سه می شود؟ در جواب او گویند که این سرّی است از اسرار ذات حقّ تعالی، (1) و هیچ کس عالم به اسرار ذات نیست و فهمیدن اسرار، خارج از عقول است. هر کس نجات می خواهد، بدون تأمل و تعقل، حکما و حتما باید قبول کند! چرا که در انجیل خدا ذات خود را بدین نحو بیان فرموده است. بلکه در تمامی کتب عهد عتیق (2) و جدید (3).

و این سه خدا در جمیع صفات کمال از علم و قدرت و غیر مساوی و برابر و برادر می باشند، هیچ بزرگی و برتری بر یکدیگر ندارند. در سؤال و جواب دینی ایشان که «بسیط صاحب ینگی دنیایی» آن را از

ص: 62

-
- 1- کتاب در آمدی بر الهیات تطبیقی اسلام و مسیحیت از عبدالرحیم سلیمانی اردستانی در این بحث مفید است.
 - 2- کتاب هایی که مسیحیان آنها را مقدّس می دانند شامل 66 کتاب می باشد که در يك جلد جمع آوری گردیده که مجموعا کتاب مقدّس خوانده می شود. کتاب مقدّس از عهد عتیق و عهد جدید ترکیب یافته است. «عهد عتیق» شامل تورات و صحف انبیاء است. عهد جدید از 27 قسمت تشکیل شده، 4 انجیل به نام های متی، مرقس، لوقا، یوحنا و یرّضا و 21 رساله که 8 منسوب به پولس و دیگران است و یا «اعمال رسولان» و مکاشفه یوحنا مجموعا 27 قسمت می شود، و عهد عتیق شامل کتاب جداگانه است. انجیل کلمه یونانی الاصل است که به معنای بشارت آمده است و عهد به معنای میثاق می باشد. نك: قاموس الكتاب المقدس، ص 466؛ الموسوعة المیسرة، ص 1245؛ اظهار الحق، ج 1، ص 98 به بعد (چاپ دارالحدیث قاهره).
 - 3- کاتولیک ها و ارتدوکس 464 کتاب می دانند.

انگلیسی به فارسی ترجمه و در ایران ما طبع و نشر نموده است، در صفحه 3 و سؤال و جواب 6 بدین نحو مذکور است:

س 6: دارای الوهیت چه کسانیند؟

ج: دارای الوهیت سه کس اند: اب و ابن و روح القدس. و این سه يك خدا و يك ذات واحدند و در قدرت و جلال مساوی اند. انتهى
بالباقه. (1)

عبارت فارسی ساده محتاج به بیان نیست و تو می بینی که اقرار می نماید که خدا يك است و سه (زید هم کوسه است و هم ریش پهن) و ما به الامتیاز این سه خدا اینکه «اب» خالق است به واسطه ابن (اوایل باب اول انجیل یوحنا ملاحظه شود) و خدای ابن، منجی است و خدای روح القدس، هادی.

و اگر کسی سؤال نماید که آیا هر يك از این سه خدا قادر بر شغل دیگری هست یا نه؟ جواب سکوت است، خدا در انجیل این نحو فرموده، ما هم قبول می کنیم، ولیکن مسلماً خدای اب قادر نبود گناه خلق را عفو بفرماید بدون موت صلیبی خدای ابن (ابحاث المجتهدین) (2) ملاحظه شود.

مسلمین بر مسیحیین [اشکال] وارد می نمایند که مابه الامتیاز از

ص: 63

1- انیس الاعلام، 3/227 و 327 و نیرنگ: افسانه های بت پرستی در آئین کلیسا، ص 25.

2- در رد ابحاث المجتهدین کتاب هایی نوشته شده از جمله نك: شبهات النصراری در حجج الاسلام از محمد رشید رضا، چاپ مصر؛ نك: معجم المطبوعات، ج 1، ص 935.

صفات کمال هست یا نه؟ در صورت اول فاقد آن، خدا نخواهد بود و در صورت ثانی هر يك از آلهه ثلاثه دارای صفات غیر کمال و غیر معتبر در ربوبیت خواهند بود.

و ایضا اگر هر يك از آلهه ثلاثه قادر باشد بر شغل دیگر، وجود آنهاى دیگر زائد خواهد بود و بی مصرف. و اگر قادر نباشد، لازم می آید هر سه عاجز باشند و عجز بر خدا روا نیست.

و ایضا اعتقاد می نمایند که اقنوم «ابن» «ازاب» متولد شد، و اقنوم «روح القدس» ازاب و ابن در ازل (اقنوم روح القدس، عقیم است چیزی نزیاییده) بدین معنی که اب به قوه ایجاد، مثل خود را از خود صادر نموده و جدا ساخت و اب و ابن مثل خود را از خود صادر نموده و جدا ساختند و معنی اینکه نصارا گویند: عیسی ابن الله است، همین است. عیسی را الله بگویند یا ابن الله معنا یکی است. لهذا خدا می فرماید:

«وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا * لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْءًا إِذَا * تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا * أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا * وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا * إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا * لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا» (1)

ص: 64

و اگر کسی گوید بنابراین چرا روح القدس را بنت الله و بنت الابن نگوئیم به اعتبار مقدار زائیده شده از اب و ابن و سبط الله به اعتبار مقدار صادر شده از اب، و هکذا چرا روح القدس را بنت نگوئیم نسبت به ابن و اب و ابن را اب، و اب را جدّ نسبت به او؟

جواب آن است که قانون مقتضی این اطلاقات هست و لکن چون ما تابع انجیل می باشیم و این تفصیل در انجیل وارد نشده، لهذا ما جسارت نمی کنیم که این نحو اسماء و القاب را به خدایان خود بدهیم.

س: در چه زمان ابن از اب، و روح از اب و ابن متولد شد؟

ج: در ازل.

س: روح القدس از اب و ابن در آن واحد صادر گشت و یا در آنات مختلفه؟

ج: چیزی در این خصوص در انجیل بیان نشده است.

س: از هر کدام از اب و ابن نصف حقیقی روح القدس متولد شد یا کم و زیاد؟

ج: این تفصیل در انجیل مفقود و غیر موجود است.

س: اب، ابن شکم بزا که دارند چرا اب يك ولد و نصف زائید ولد نصف، سبب عقم (1) قبل و بعد چه بود و چه شد؟

ج: عرض کردم این تفصیلات در انجیل نیست و ما هم این گونه

ص: 65

سؤال و جواب را صحیح نمی دانیم. دیگر مأذون نیستی که از این نحو سؤالات از ما بکنی، آنچه در انجیل نیست، ما نمی گوییم.

تنبيه:

«مریمیون» یکی از فرق نصارا هستند. عوض «روح القدس»، اِقنوم سوم، «مریم» را دانند و فرقه کاتلک الی یومنا هذا، مریم را مکمله تثلیث دانند و او را والده الله می خوانند و در مقام دعا چنان که عنقریب خواهد آمد - ان شاء الله تعالی - گویند: ای مادر خدا! ما را فریاد رس!

وقوله تعالی:

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ» (1) ما را از عقیده مریمیون خبر می دهد.

و ایضا مسیحیین اعتقاد می نمایند که در سنه 1904 قبل از این، اِقنوم (2) ابن نازل شد بر بطن شریف زن یوسف نجار مسکین. و نه ماه در بطن شریف او مکث نموده و ملتحم (3) گشت و بعد از مدت مذکوره در طویله در میان آخور متولد شد! و سی سال در نزد یوسف نجاری می کرد و هیچ امتیازی از سایر بندگان خود نداشت و بعد از سی سال دست ارادت به بنده و رسول خود یحیای تعمید دهند داد و از او غسل توبه یافت و بعد از توبه چون از آب اردن بیرون آمد، خدای سیم در

ص: 66

1- سوره مائده، آیه 116.

2- شکم.

3- به هم پیوسته.

صورت کبوتر نازل شد بر خدای دوم. و ندای خدای اول و اب بلند شد که این است پسر عزیز من که از او خوشنود هستم.

باب 3 متی: پس عیسی انسان کامل و خدای کامل هست و شروع به موعظه کرد. 3 سال و نیم بندگان خود را دعوت نمود. معجزات کثیره در این مدت از او صادر گشت ولی معجزه اول و عمده که مظهر ربوبیت و مثبت نبوت بود، این بود که در عروسی قانای جلیل آب را مبدل به شراب کرد.

باب دوم انجیل یوحنا: و عبادش خوردند. و عوض شکر، جمع شده در آخر او را کشتند علی قولهم. و حال آنکه از رسائل مقدس انصاری صریحا معلوم می شود که مستی مثل بت پرستی است. پس اعانت بر مستی مثل اعانت بر بت پرستی است.

بالجمله، بعد از سه سال و نیم موعظه، جماعت یهود، خدای دوم را گرفتند به دارش کشیدند و کشتند. بسیار سعی و جاهد بود که از دست عبادش فرار کرده، نجات یابد ولی برایش ممکن نشد. بالای دار هم فریاد می زد ایلی ایلی لم شبقنتی؛ یعنی خدایا خدایا، چرا مرا ترك کرده ای؟

نمی دانم این خدا کدام خدا را فریاد می زد که به دادش برسد، در صورتی که مجسم نشده بود مگر برای کشته شدن. سعی و مجاهده در فرار و استغاثه یعنی چه؟ اختیارا خودش قبول کرده است، دیگر فرار چه معنی دارد؟ (باب آخر و ماقبل آخر اناجیل ملاحظه شود).

و ایضا نصارا اعتقاد می نمایند که این خدای مصلوب و مقتول، عوض عباد خود ملعون شد. پیغمبرش در آیه 13 از باب 3 از رساله خود به غلاطیان تصریح کرد به اینکه خدای مصلوب و مقتول عوض خلق ملعون شد و نیز اعتقاد می نمایند که خدای مصلوب و مقتول و ملعون به جهنم رفته، سه روز معذب شد عوض بندگانش. (عن قریب مدرک این عقیده خواهد آمد ان شاء الله تعالی). و بعد از سه روز از جهنم و قبر بیرون آمد الی پنجاه روز در روی زمین بود و برای عباد مخصوص خود که حواریون باشد، مرئی می شد نمی دانیم اگر برای همه مرئی می شد و شك به کلی زایل می گردید، چه ضرر داشت؟ و در روز پنت قسطایی صعود نموده به آسمان رفت و در یمین (1) اب جلوس فرمود و در روز آخر خواهد آمد که احیاء و اموات را جزا دهد.

در صفحه 41 از کتاب هوکایه در ضمن عقاید نسخه مطبوعه سنه 1886 در باسمه خانه الولیم الدروکولم در شهر لبسک مملکت نمسه در عقیده معتبره معروفه به عقیده حواریون بدین نحو مکتوب است:

«انا کی هم تنن نجه اله بب زائب عال کل برین دکلی دانی من دیانی دکپشی خزی دعدن دلی پیش خزی و بی خه ماریا یشوع مشیخه برونه داله یک کانه بخراد کلی بریاتی دیلی هوویه من بابویم کلی دارو لیلی بریه اله شریر نی دمن اله شریر خه کیانلی عام بیود بیوله پشت تق نقت ایه ونیی و کل مندی پشیلی بریه هاد بت سبب دیا

ص: 68

بنی ناش و بت سبب دپور قانن صلیلی مشمای و شقللی کانه و پاقر انجیله در و خه د قد شه و ویلی بر ناشه و پشلی بطینا و ویلی من ماریم بتولت و تعنی خشه و پشلی محنه لزیقپ یومانی دپا نطیتوس پیلاطس و مثلی و پشلی غبیرا».

در عقیده پروتستانی ها این جمله یافت می شود:

«صلیلی لیشول (یعنی به جهنم نازل شد) و لهویومه دتلا قملی داخ دایله کتوت و سقلی شلمی و تولی من یمینه دباب و مدری بتاتی لدیانه میتی وخی و بی خه روخه دقدشه روخه دشرار او یکی پالطمن باب و برونه روخه محیه نه و بی خه اتیا قدشت دشلی خیت قطو لیقی اناکی مدن بخه معمودیت لشباغنه خطیاتی و بقیمت دپا قری و بی خیتی دل ابد آمین».

ترجمه این کلمات به فارسی این باشد:

من ایمان می آورم به یک خدا، پدر، ضابط بر کل و خلق کننده جمیع چیزهایی که دیده می شوند و جمیع چیزهایی که دیده نمی شوند و ایمان می آورند به یک فدایی که عیسی مسیح است؛ پسر یگانه خدا و بکر و اول و جمیع مخلوقات که متولد شده است از خدای پدر قبل از جمیع دورها و مخلوق نیست بلکه خدای است حقیقی متولد شده که با پدرش برابر است که به واسطه او خلق شد این دنیا و موجود شد این عالم، که او برای خاطر ما بنی آدم و برای نجات ما نازل شد از آسمان، و جان و جسد بر خود گرفته و مجسم شد به قوه روح القدس. و انسان شده، به شکم مادر افتاد. و از مریم باکره متولد شد. و متحمل زحمت

گشت. و به دار کشیده شد در ایام پنطیوس پیلطس و مرد و مدفون گشت. و به جهنم نازل شد. و در روز سیم برخاست، چنان که مکتوب است. و به آسمان صعود نمود. و از یمین پدر نشست. و باز خواهد آمد برای جزا دادن مرده ها و زنده ها و ایمان می آورم به يك خدا که روح القدس است. و روح حقیقی صادر و متولد شده از پدر و پسر روح زنده دارنده. و ایمان می آورم به يك کلیسای مقدس منتشر و مشهور. و من اقرار می کنم به يك تعمید آموزش گناهان و قیام اجسام و حیات ابدی. آمین.

مکشوف باد که این عقیده که مذکور شد، الیوم(1) مسلم جمیع فرق مسیحیه است و هیچ اختلافی در آن ندارند، الا اینکه پروتستانی ها این جمله را اضافه می کنند بر این عقیده: «صلیلی لشیول!»؛ یعنی عیسی بعد از دفن، به جهنم هم نازل شد و سه روز معذب گشت و در سایر فقرات هیچ اختلاف ندارند.

اصول دین ایشان همین است و بس. و مایه نجات ایشان همین است لاغیر. لهذا در جمیع کتب و عقاید ایشان مذکور و مسطور و موجود است از این جمله در آخر کتاب «الهکای» پروتستانی ها و در کتاب «فتقیموس» که در لغت انگلیس و نمسه مکرر مطبوع و منتشر گردیده، و دکتر شاف کتاب مذکور را به سریانی ترجمه کرده، در مرتبه سیم سنه

ص: 70

1885 در ارومیه مطبوع گردیده، عقیده مذکور در دو موضوع از کتاب مزبور مسطور است. در صفحه 5 و 6 و 33 و 34 و از آن جمله در سؤال و جواب دینی که بسیط صاحب ینگی دنیایی از انگلیسی ترجمه به فارسی نموده، به مهر ملاحظه شد در ایران مادر مملکت اسلام طبع و نشر کرده، پس در صفحه 63 از کتاب مذکور در تحت عنوان عقیده ای که معروف به عقیده حواریون است، این عقیده را به فارسی ترجمه کرده. و از آن جمله جواد بن سباط(1) در اوایل براهین(2) خود به الفاظ انگلیسی این عقیده را نوشته و ترجمه به عربی کرده است. و نزول مسیح را به جهنم مضبوط کرده. و از آن جمله در کتاب «نمازنامه عام کلیسای انگلستان که رابط بروس، کشیش انگلیسی ترجمه به فارسی کرده است، در سی و یکم مارچ (مارس) سنه 1882 طبع کرده است در لندن. در صفحه 138 در جزء سؤال و جواب کاتکسیم» (یعنی تعلیم و مبتدیان) عقیده مذکوره را بدین نحو نوشته است:

سؤال: قانون ایمان را بگو.

جواب: من ایمان دارم به خدای پدر قادر مطلق، خالق آسمان و زمین، و بر پسر یگانه او، خداوند ما عیسی مسیح که به واسطه روح

ص: 71

-
- 1- وی قاضی جواد سباطی است که نخست کیش نصرانی داشته، و مستبصر شده اسلام آورده و از اهل سنت است.
 - 2- نام کتاب فوق الذکر البراهین السباطیة است که رد پادری و در دفاع از اسلام نوشته است: نك: الزام الناصب با تحقیق این بنده، ج 1؛ ایضاح المکنون، ج 3، ص 175.

القدس در رحم قرار گرفت، و از مریم باکره متولد شد. و به حکم پنتیوس پپلاطس زحمت کشید و مصلوب شده، بمرد. و مدفون شده، به عالم اموات نزول کرد و در روز سیم از مردگان برخاست و به آسمان صعود نموده، به دست راست خدای پدر قادر مطلق نشسته است. و از آنجا خواهد آمد تا زندگان و مردگان را داوری نماید. و من ایمان دارم به روح القدس، و به کلیسای مقدس کاتولیک، و به شرکت مقدسین، و به آمرزش گناهان، و قیامت ابدان، و به حیات جاودان آمین انتهی بالفاظه و عباراته.

قول او و «به عالم اموات نزول کرد» مراد همان شیولست که جهنم است. تا مصلوبیت مسیح عالم اموات منحصر به جهنم بود حتی انبیا هم در جهنم بودند به سبب گناهی که در تورات برای ایشان مذکور است از بت پرستی و قتل و زنا! و جناب عیسی به موت صلیبی خود و معذب شدن سه روز در جهنم، ایشان را نجات داد.

بالجمله، بعد از عقیده مسطور در کتاب مذکور بدین نحو مزبور گشته:

س: از این قانون ایمان چه چیزها تعلیم شده است؟

ج: اول: من تعلیم یافتم که به خدای پدر که مرا و تمامی موجودات را آفرید ایمان آوردم.

دوم: اینکه به خدای پسر که مرا جمیع آدمیان را فدا شده است، ایمان آوردم.

ص: 72

سیم: اینکه به خدای روح القدس که مرا و تمامی برگزیدگان خدا را تقدیس می کند ایمان آوردم. انتهی بالفاظه.

و ما هم از این سؤال و جواب دو چیز تعلیم یافتیم:

اول: اینکه جماعت نصارا سه خدا دارند: اب، و ابن و روح القدس.

دوم: اینه ما به الامتياز این سه خدا را دانستیم که پدر خلق کننده و پسر نجات دهنده و روح القدس تقدیس کننده است.

ضمیمه:

مخفی نماند که حضرات مسیحیه گویند که نجات وابسته [به] تثلیث است. موحد صرف و منکر تثلیث کافر [و] در زمره هالکین است. پس هر قدر انسان در توحید محض خالص و مخلص تر است و عقیده او محکم تر و صاف تر است، عذاب او در جهنم زیادتیر و بیشتر است؛ هر چند که زاهد و اعبد ناس باشد. و گویند تمامی انبیا و حضرت عیسی و حواریون مثلث بوده اند. و حضرت ابراهیم و موسی - علیهما السلام - مثلث بوده اند.

باپاس فندر صاحب «میزان الحق» (1) در کتاب «مفتاح الاسرار» (2) که

ص: 73

-
- 1- میزان الحق در سال 1923 میلادی در مصر انتشار یافت و سنجش حقیقت ترجمه آن است که در سال 1934 میلادی منتشر شده است. کتاب های فراوانی در ردّ این کتاب نوشته شده است از جمله: ادلة الیقین از عبدالرحمن حریری، چاپ قاهره، مطبعة الارشاد.
 - 2- ظاهرا نام کتاب مفاتیح الاسرار است، باپاس فندر آثار دیگری چون حل مشکلات، طریق الحیات دارد که آقا سید علی حسن در کتاب «استفسار» به نقد آن پرداخته است.

مخصوصاً در اثبات تثلیث و ابطال توحید خالص است، در صفحه 39 از نسخه مطبوعه لندن، سنه 1861 چنین گوید: باب دوم در بیان و تفصیل تعلیم و تثلیث، و آن به سه فصل منقسم گشته. و بعد از چند کلمه گوید: و در فصل سوم بیان و اظهار خواهیم کرد که معرفه الله و نجات انسان وابسته تعلیم تثلیث است. انتهى بالفاظه.

و این عبارت صریح است در آنچه ما گفتیم که موحد در نزد مسیحیین از هالکین است. و بعد در همان صفحه گوید: فصل اول در بیان و ثبوت تعلیم تثلیث از آیات کتب مقدسه که عبارت از تورات و انجیل است. انتهى بالفاظه.

از این عبارت معلوم می شود که تورات و انجیل مبین تعلیم تثلیث اند نه توحید خالص. پس این دو کتاب تعلیم شرك می نمایند. مسلمانان بری هستند از کتابی که تعلیم شرك می کند.

و بعد در صفحه 40 چنین گوید: مسیحیان بنابر تعلیم مزبور فیما بین اب و ابن و روح القدس امتیاز حقیقی مرعی می دارند. و به هر اقنوم شخصیتی را منسوب می سازند. انتهى بالفاظه.

از این عبارت نیز صریحاً معلوم می شود که در عقیده مسیحیین هر يك از اقانیم ثلاثه شخص علیحده و خدای جدا هستند، ربطی به یکدیگر ندارند. وای به حال آن جاهلی که مسیحیین را موحد داند.

و در صفحه 45 گوید: نظر به مضمون آیات و کلماتی که در تفسیر

و تعلیم تثلیث ترقیم و ثابت ساختیم، واضح است که در آیات انجیل اشاره به امتیاز فیما بین اب و ابن و روح القدس رفته. انتهی بالفاظه.

این قول هم مثل قول اول صریح است در امتیاز آلهه ثلاثه از یکدیگر. و نیز صریح است در شرك ذاتی که اقبیح انواع شرك است. چه بت پرست های زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و چه آنهایی که پیش بوده و حالا هستند، غالباً مشرک در عبادتند نه در ذات. ولکن حضرات مسیحیه مشرک تر از جمیع مشرکین اند.

و در صفحه 47 گوید: مستور و مخفی نماند که نسبت ثلاثه ذات به ذات که در این آیات انجیل به اسم اب و ابن و روح القدس بیان و توضیح یافته، در آیات تورات نیز اشاره به این سرّ ذات الهی رفته است. انتهی بالفاظه.

و بعد در صفحه 50 گوید: بنابر مضمون تعلیم تثلیث که در فصل گذشته از آیات انجیل بیان و ثابت ساختیم، باید که شخص معتقد کلام ربانی، قایل اقانیم ثلاثه در وحدت ذات الهی بوده، مقرر نسبت ثلاثه ذات به ذات باشد. انتهی بالفاظه.

و بعد در صفحه 55 چنین گوید: الغرض از آنچه تا حال در خصوص تعلیم تثلیث شرح و ثابت ساختیم انتهی.

و بعد در صفحه 64 گوید: فصل سوم در بیان اینکه معرفة الله و نجات وابسته تعلیم تثلیث است انتهی.

از این عبارت معلوم می شود که در نزد مسیحیین، موحد، خداشناس نیست.

و بعد در صفحه 65 گوید: اولاً- این فقره که معرفة الله حقیقی به مرتبه مبنی بر تعلیم تثلیث است که آن بی این صورت امکان نخواهد پذیرفت. انتهى بالفاظه.

از این عبارت مانند بعض عبارات سابقه معلوم می شود که اقرار به توحید بدون تثلیث و ترکیب در ذات حق - جلّ و علا - ممکن نیست، «سبحانه و تعالی عمّا یقول الظالمون علواً کبیراً».

بالجمله، تمامی کتاب از این قبیل است و مؤلف الهدایة در صفحه 245 از مجلد چهارم کتاب مذکور نسخه مطبوعه مصر، سنه 1902 که از مؤلفات جدیده حضرات مسیحیه است، بر رد و توهین قرآن و صاحب آن و سایر معالم خیر الادیان در خصوص تثلیث بدین نحو ترقیم نموده: عقیده التثلیث فی الكتاب المقدس من اوله الی آخره الوحده و الکثرة و الاقانیم الثلاثة. انتهى بالفاظه.

و بعد در صفحه مذکوره گوید: قلنا فیعتقدون (أی: المسیحیون) ان الذات قائمة بثلاثة اقانیم: الاب و الابن و الروح القدس و هو تعدد باعتبار الاقانیم. انتهى بالفاظه ملخصاً.

و بعد در صفحه 248 گوید: قلنا من صرح الطرف فی الاوائل الاصحاح الاول من سفر التکوین، و جدد دلالة واضحة علی الثالث الاقدس. انتهى بالفاظه.

ايضا در صفحه مذكوره گويد: ذكر الثالوث الاقدس: فان قوله كلمة الرب المعبر عنه بالاب و بالابن، و نسمة فيه و هو الروح القدس. فهذه العقيدة قديمة من اول خلق العالم لغاية مجيىء المسيح. انتهى بالفاظه.

و بعد در صفحه 250 چنين گويد: ظهر ثلاثة رجال لابراهيم كان احد هم يسمى الرب كما في تك 18 و 13 و 17 و كذلك ظهر ليعقوب في بيت ايل و لموسى في برية مدين كما تقدم. و كذلك لما اخرج بنى اسرائيل من مصر فثبت مما تقدم وجود عقيدة الثالوث الاقدس في كتب موسى.

و بعد در صفحه 253 گويد: قلنا ان عقيدة التثليث موضحة في كتاب الله عندهم من اوله الى آخره. انتهى بالفاظه.

فيعلم من هذه العبارة ان كتاب الله من اوله الى آخره يعلم الشرك.

ثم قال في صحيفة 257: و لما اعتمد المسيح و اذا السموات قد انفتحت له فرأى روح الله نازلاً مثل حمامة و اتيا عليه و صوت من السموات قائلاً. هذا هو ابني الحبيب الذي به سررت.

(مت 3: 16 و 17؛ مرا: 9 - 11؛ ولو 3: 21 و 22) فالابن هو الذي كان على نهر الاردن بالجسد و الروح القدس حل عليه على شبه حمامة. و الاب هو الذي شهد هذه الشهادة. انتهى بالفاظه و حروفه حرفاً بحروف.

اين عبارت صريح است در اينكه خداى دوم مسيحيان مجسم شده

بود بر لب نهر اردن ایستاده و خدای سیم بر صورت کبوتر در خدای دوم حلول کرد. و خدای اب فریاد زد که این است پسر حبیب من که بدو خشنودم.

نمی دانم که کدام کفر و شرکی است که بالاتر و قبیح تر از این باشد که شخص عاقل اقرار کند به اینکه خدای سیم او مجسم شده به صورت کبوتر. بنابراین باید فرنگی ها کمال احتیاط را بکنند در شکار کبوتر که مبادا يك وقت خدا را شکار کرده باشند. از کجا می توان اطمینان حاصل کرد که حالا کبوترها و سایر طیور(1) که در هوا طیران(2) می کنند، خدا نیستند!

بالجمله، در صفحه 269 چنین گوید: قلنا انّ ذات الله واحدة في ثلاثة اقانيم، متساوون في القدرة والعظمة والمجد و كما ان صفاته متنزهة عن التفاوت، فكذلك الاقانيم. ثم قال في اواخر الصحيفة المذكورة: المراد بمساواة الاقانيم ان الذات واحدة و جميعهم متساوون في جميع الصفات و الكمالات الالهية. و ثانيا ان كلاً من الاقانيم ممتاز عن الآخر في اقوميته. انتهى بالفاظه و عباراته.

از این کلام نیز دو امر معلوم می شود:

اول اینکه اقانیم ثلاثة به امتیاز حقیقی ممتاز از یکدیگر هستند.

ثانیا در جمیع صفات کمال برابر و برادر هستند؛ هیچ علو و برتری بر یکدیگر ندارند.

ص: 78

1- پرندگان.

2- پرواز.

الحاصل از این قبیل کفریات در کتب ایشان بسیار است ذکر همه منافات دارد با اختصار رساله. و برای اثبات مدعا همین قدرها کافی است. راست گفت آن کسی که گفت (فخر رازی): لا نرى في العالم مقالة اشد فسادا و ركافة و بُعدا من العقل من مقالة النصارى.

حمد خدای را که ما را از شرك نجات داد و داخل زمره موحدین فرمود. له الحمد و المنة، ثم له الحمد و المنة.

تذییل: در بعضی تسییحات و ادعیه نصارا که متعلق به تثلیث است.

در ذیل عقیده مسلمین بعضی از تسییحات و ادعیه ایشان را ترقیم نمودیم. اکنون بعضی از تسییحات و ادعیه نصارا را نیز بشنو و به عقل خود موازنه کن که کدام یکی اولی هستند که منتسب به خدا شوند. و هر کدام به عقلت نزدیک شد، آن را قبول کن.

این تسییحاتی که نقل می شود، از کتاب عبادت است یعنی کتاب «صلاواتی و نحمدن یأتی و تشمش اتی» در سنه 1895 در افسک از ممالک نمسه (1)، در مطبع ولیم، در وکولم مطبوع گردیده است. پس در صفحه 20 از کتاب مذکور در تحت نماز استماع راز، بدین نحو مرقوم است:

1- بشت بابه و برونه و روخه دقدشه آمین؛ یعنی به اسم پدر و پسر و روح القدس.

ص: 79

1- نمسه = از کشور اتریش. نك: لغتنامه دهخدا یا طبق نقل علی قلی جدید الاسلام، کشور اکمال است، نك: سیف المؤمنین، ص 482.

و در صفحه 21 گوید:

2- هور سغید و شبخه و میوقره و مورمه و شخر او برخاکه مشمایه و الپت ارعا هو شمه سغید و خقیرادی طلاپیوته قدشت الخ؛ یعنی بشود سجده و تسبیح و بزرگی و بلندی و شکر و برکت در آسمان و روی زمین به آن اسم مسجود و موقرکه عبارت است از تثلیث مقدّس.

3- در صفحه 23 گوید: خقرا هوی قابابه و برونه و روخه دقدشه من ابت اهل ابت ابدی؛ یعنی توقیر باد بر پدر و پسر و روح القدس از ازل تا ابدالآباد انتهی.

این تسبیح در سه موضع این صفحه مذکور و متضمن دو شرك است: اوّل شرك ذاتی دوم شرك عبادتی.

4- در صفحه 23 گوید: یا یشوع صمخاد هو خقراد باب دصرت دهو بنو مو سغیدات دهو یلخ برناشه وزر قلخ که داهه دینی بسخاده عاللخ مسوقی تشبختته فه دهو شموخ بریخه الخ؛ یعنی ای عیسی! حامل و دارای بزرگی پدر و صورت اقنوم، مسجود تو مجسم گشته. انسان شدی و طلوع کردی در این دنیا. تورا سجده می کنم تقدیم تسبیحات خود را به اسم مبارک.

ابن عبارت متضمن سه کفر است:

اوّل اینکه عیسی شریک خداست.

دوم اینکه خدا مجسم شد.

سوم اینکه عیسی را سجده می کند و تسبیح می گوید.

ص: 80

5- و در صفحه 24 گوید: شبخه لاب و لبره و لروخه قد شه؛ یعنی تسبیح باد پدر و پسر و روح القدس را.

6- صفحه 25 عقیده حواریون را بیان کرده است که ما سابقا آن را نوشتیم دیگر به تکرار نمی پردازیم.

7- در صفحه 119 چنین گوید: شبخه لشموخ یا اله باب ات به قدرت تخ بر بی م چومندی بسلما و دعمیه دکا نوخ شبخه لشموخ یا الله برونه دات به هونه توتخ پورقی من یحینه و پتیخه قانی ترعان دیردیس لشموخ یا الله روخه دقدشه دعوت بی دان رخمخ او دشته برقادون الاخ یا اتلاتیوته قدشت الخ؛ یعنی تسبیح می گویم به اسم تو ای خدای پدر که به قدرت خود از هیچ چیز مرا به شکل و صورت خود آفریدی. و تسبیح می گویم به اسم تو ای خدای پسر که به عقل خود مرا از جهنم نجات داده، درهای فردوس را بر روی من باز نمودی. و به اسم تو تسبیح می گویم ای خدای روح القدس که به رحم خود مرا تقدیس نمودی. و تو را سجده می کنم ای ثلاثه مقدسه انتهی.

کفریات این عبارت بسیار است:

اول: اطلاق لفظ الله است بر ابن و روح القدس.

دوم: شریک قرار دادن آنها با خدا است در ذات.

سوم: شریک قرار دادن ابن و روح القدس است در عبادت با خدا.

چهارم: اثبات نمودن شکل و صورت برای خدا.

پنجم: مدعی گردیده است بر اینکه انسان شبیه خداست در شکل و صورت.

ششم: سجده نمودن است برای تثلیث!

هفتم: معین نمودن شغل هر يك از آلهه ثلاثه است که پدر خالق، پسر، منجی، روح القدس مقدّس.

و این نماز طولانی است ما خلاصه کردیم.

تمامی کتاب از این قبیل است، که مملو از کفر و شرك است! چون کتاب مذکور از کتب فرقه کاتولیک است لهذا لازم آمد که چند کلمه از کتاب نمازنامه عامه انگلیسی ها و پروتستانی ها نیز نقل نماییم:

اول: در صفحه 74 از کتاب نمازنامه عامه که حال او سبق بیان یافت بدین نحو مکتوب است در تحت این عوان «يك شنبه تثلیث صلاة»: ای خدای قادر مطلق و سرمدی که ما را به توفیق خود به راه مستقیم آورده تا جلال تثلیث اقدس را اقرار بکنیم الخ.

و در صفحه 75 گوید: یکشنبه اول بعد از تثلیث صلاة! و بعد از آن صفحه الی صفحه 89 بیست و پنج يك شنبه می شمارد، هر يك شنبه را نماز مخصوص و عبادت مخصوص معین می نماید، همه متعلق به تثلیث اند. ذکر همه را رساله گنجایش ندارد. در صفحه 64 در روز جمعه صلیب چنین گوید: ای خدای قادر مطلق، از تو استدعا می کنم که بر این عیال خود که خداوند ما عیسی مسیح برای ایشان تسلیم شده.

و بعد از دو سطر گوید: او اولاً با تو و روح القدس خدای واحد زنده می باشد و سلطنت می کند تا ابد الابد. آمین.

ص: 82

و در صفحه 67 گوید: پدر و پسر و روح القدس را جلال باد. (1) چنان که در ابتدا بود الآن هست و تا ابد الآباد خواهد بود. آمین.

ایضا در همین صفحه گوید: خداوند ما، مسیح که با تو و روح القدس خدای زنده می باشند، سلطنت می کند الخ.

و در صفحه 72 گوید: با او «عیسی» که با تو و روح القدس خدای واحد زنده است الخ.

و در صفحه 73 نیز همین عبارت را تکرار کرده است. و تمامی کتاب از این قبیل است.

از تمامی این کلمات چهار امر مفهوم شد:

اول: اینکه جماعت نصارا مشرک در ذاتند.

دوم: در صفات، چرا که مسیح و روح القدس را ازلی و ابدی می دانند، چنان که دیدی و دانستی.

سوم: مشرک در افعالند؛ چرا که عیسی و روح القدس را نیز خالق و رازق و محیی و ممیت می دانند؛ زیرا که با خدای اب متحد می دانند ایشان را در جمیع صفات، چنان که از سؤال و جواب دینی ایشان دریافتی و سبق بیان یافت.

چهارم: مشرک در عبادتند، چه عیسی و روح القدس را نیز عبادت می کنند، چنان که مکرر دیدی و دانستی از عبادت های ایشان. و این را

ص: 83

1- ظاهرا کلمه مزبور را مؤلف رحمه الله برای توضیح افزوده است.

هم دانستی که کمتر مشرکی در عالم یافت می شود که در جمیع مراتب اربعه مذکوره مشرک باشند. و خداوند در سوره مبارکه المائده از آیه 73 الی 77 کفر ایشان را در مسأله تثلیث بدین نحو عیان و بیان فرموده است:

«لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ ۚ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ وَإِنْ لَمْ يَنْتَهُوا عَمَّا يَقُولُونَ لَيَمَسَّنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * أَفَلَا يَتُوبُونَ إِلَى اللَّهِ وَيَسْتَغْفِرُونَهُ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ * مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ كَانَا يَأْكُلَانِ الطَّعَامَ انظُرْ كَيْفَ بُيِّنْ لَهُمُ الْآيَاتِ ثُمَّ انظُرْ أَنَّى يُؤْفَكُونَ * قُلْ اتَّعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ * قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ»

خلاصه ترجمه این کلمات به فارسی این باشد:

به تحقیق کافر شدند آنانی که گفتند به درستی که مسیح پسر مریم خداست. و حال آنکه مسیح گفت ای بنی اسرائیل عبادت و بندگی کنید خدا را که رب من و رب شماهاست و هر دو مخلوق او - سبحانه و تعالی - می باشیم. هر که شرک آورد به خدا، مرا و غیر مرا شریک خدا قرار بدهد، به تحقیق که خدای تعالی حرام کرد بر وی بهشت را، که

هرگز داخل آن نشود و مأوای او جهنم است و برای ستمکاران که مشرک باشند، هیچ یآوری یافت نمی شود که دفع عذاب از ایشان کند.

به درستی که کافر شدند آنانی که گفتند الله تعالی یکی از آلهه ثلاثه و خدایان سه گانه است، که آن اب و ابن و روح القدس است به قول عمومی نصارا و اب و ابن و مریم است به اعتقاد مریمیون. و حال آنکه نیست در وجود ذات واجب که مستحق عبادت باشد، مگر خدای یگانه. و اگر منتهی نشوند از شرك این جماعت نصارا و قایل به توحید نگردند، هر آینه برسد آنانی را که کافر شدند از ترسایان، عذاب الیم و دردناک. آیا رجوع نمی کنند به سوی خدا به ترك شرك و اعتقاد به وحدانیت او، و آمرزش بخواهند از او به وسیله توحید و تنزیه او از اتحاد او با مسیح و حلول در مریم و شریک قرار دادن برای او در ذات و صفات و افعال و عبادت، و خدای تعالی غفور و رحیم است برای مستغفران از شرك، که پرده رحمت بر گناهان ایشان می پوشاند و نیست و نبود مسیح پسر مریم مگر رسولی از رسولان خدا. و قبل از او رسولان گذشته بودند، مثل حضرت موسی و غیره که اجل و اعظم و اکبر آیه بود بالقطع و الیقین از حضرت مسیح. پس اگر کثرت معجزات دلیل الوهیت باشد، موسی علیه السلام هم باید خدا باشد که معتقد به معجزات اویند. مادر مسیح نیز کثیر الصدق و مصدق انبیای قبل بوده و این مادر و پسر مانند سایر بشر محتاج بودند و غذا می خوردند. بنگر

که چگونه برای ایشان بیان می‌کنم دلایل توحید را. و نظر کن که چگونه ایشان إفك و افترا می‌گویند در شريك قرار دادن ایشان برای ما بگو این رسول ما به جماعت نصارا که آیا عبادت می‌کنید. من دون الله آنانی را که هیچ قدرت ندارند به شما ضرری و نفعی برسانند؟ در صورتی که عیسی علیه السلام قادر نباشد به دفع ضرر یهود از خود با منتهای سعی که او را به دار نکشند و نکشند. بنابر قول شما چگونه می‌تواند ضرر آتش را از شما دفع کند؟ و خدا معبود به حق اوست می‌شنود اقوال باطله شما را و می‌داند عقاید باطله شما را. بگو ای اهل کتاب، جماعت یهود و نصارا غلو نکنید در دین خود، که یکی از شما عیسی را خدا بگویند و دیگری ولد الزنا، متابعت نکنید هواهای گذشتگان خود را، و تقلید از ایشان ننمایید که پیش از شما ایشان گمراه شدند و بسیاری را هم گمراه کردند. از سواء السبیل گمراه شدند. انتهی.

ایضا حقّ تعالی در خطاب به اهل کتاب در سوره النساء، آیه 171 می‌فرماید:

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا»

ص: 86

در این آیه مبارکه نیز حضرت اقدس الهی اولاً نهی می فرماید حضرات را از غلو در حقّ مسیح، که او را خدا نگویند. و ثانیاً به صیغه حصر می فرماید: مسیح نبوده است مگر رسول خدا. و ثانیاً نصار را نهی می فرماید از قول به تثلیث. و رابعاً به صیغه حصر، وحدانیت خود را خبر می دهد و نفی اقانیم می فرماید. خامساً خود را تنزیه می فرماید از اتخاذ ولد. سادساً می فرماید: من مستغنی هستم از اتخاذ ولد؛ زیرا آنچه در آسمان ها و زمین هاست، مملوک من است. پس محتاج به ولد نخواهم بود.

در آیه 116 از سوره المائده می فرماید:

«وَإِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ» انتهى.

در سابق مسبوق شدی که مراد از «الناس» در این آیه مبارکه مریمیون می باشند که ایشان «مریم» را اقنوم سوم می دانند نه روح القدس را.

بالجمله، از این آیات مبارکات عقاید نصارا واضحه (کذا) به نحوی که بیان نمودیم، معلوم می گردد که ایشان کافر و مشرک اند. آیا نمی بینی بعد از خبر دادن از کفر ایشان در آیه 72 از سوره مائده، می فرماید: «إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ»؟ عجب جاهل و نادان است شخصی که اینها را موحد می داند. بدبخت، از عقاید ایشان خبر نداری. اقلّاً از مضمون قرآن مجید باخبر باش.

ص: 87

الحاصل، ما در بیان عقاید ایشان کاری نکردیم جز اینکه آیات قرآنی را شرح داده و تفسیر نمودیم. و اگر بیان کفریات ایشان بد بود، خدا بیان نمی فرمود.

تتمیم: از آنچه تا به حال مرقوم افتاد، معلوم و مشخص گردید که حضرات مسیحیه اولاً مثلاً و مدلس اند و ثانیاً عیسی را پسر خدا و خدا پدر عیسی می دانند. این عقیده عموم ایشان است. هر کس مسیحی است در عالم، صاحب این عقیده است. و مراد ایشان را از لفظ پدر و پسر نیز بیان نمودیم. دیگر در این موضوع به تکرار آن نمی پردازیم. لکن گوئیم که فرقه کاتولیک (1) که اعظم و اقدم جمیع فرق است. حتی امروز عدد نفوس ایشان زیادتر از سایر فرق است و جمیع فرق از آن منشعب گردیده، نغمه دیگر در طنبور زیاد می کنند، زاد فی الطنبور نغمه اخری. (2) و آن نغمه این است که مریم را مادر خدا می دانند و کتاب های ایشان مملو از این الفاظ است. از آن جمله در صفحه 40 و 41 از کتاب الهوکایه، نسخه مطبوعه سنه 1886 در خطاب به حضرت مریم بدین نحو مرقوم است: یا مارت مریم یمه داله صالی من گیب دیا خطائی؛ یعنی ای حضرت مریم، مادر خدا، نماز بخوان از جانب ما گنهکاران. و در صفحه 459 از کتاب تخمن یاتی نسخه مطبوعه سنه

ص: 88

1- کاتولیک لغت یونانی و به معنی عمومی است.

2- ضرب المثل است. نك: موسوعة امثال العرب، ج 4، ص 143؛ خزانه الادب، 6/330، میدانی، 1/33.

1895 بدین نحو مرقوم است در خطاب به مریم: به تولد یمه دملکی دملکی یمه دپاروقه یمه داله. انتھی؛ یعنی ای مریم بتول مادر ملک الملوك، مادر نجات دهنده ایشان و مادر خدای ایشان. و در صفحه 161 چنین گوید: لا خشبخت مارت مریم بتپ قول و یت یمه داله؛ یعنی چنین خیال نکنیم که حضرت مریم از راه اتفاق، مادر خدا شد. بلکه از اول مادر خدا بود. خدا خبر داده بود شأن او را. بعد از صفحه مزبور الی صفحه 469 به عقیده خود ادعای خود را ثابت می کند از «تورات» و «انجیل» و سایر صحایف انبیاء و رسایل حواریون. و بعد در صدر صفحه 469 چنین گوید: حی عدانا دکی تا نخقت مارت ماریم داله له الخ؛ یعنی آن زمانی که مریم را مادر خدا می گوئیم چنین اعتقاد نمی نماییم که پیش از مریم خدایی نبوده که مریم خدا آفرید خاصالی حاشا! بلکه خدا مریم را آفریده و به خون خود او را نجات داد. همه آن شفقت ها را در حق او کرده و او را مزین و مشرف فرموده، بلکه به این معنا او را مادر خدا می خوانیم که خدا از او زاییده شد؛ مثلاً مادر، مادر جسمانی ماست، و روح ما از جانب خداست و پیش از جسم بوده، باز او را مادر خود می خوانیم و مادر تمامی اقانیم ما. و به همین نحو مارت مریم را مادر خدا می خوانیم که هرچند که لاهوت مسیح از او نیست و خدایی را او به خدا نداده، مثل اینکه مادر شاه مادر شاه را می خوانیم و حال اینکه شاهی را مادر به شاه نداده. و مریم را مادر نجات دهنده خود می خوانیم

و حال اینکه نجات از جانب او نیست. و به همین طور مریم را مادر خدا می خوانیم و حال اینکه خدایی از او نیست، به مثل دیگر که خیلی سهل و آسان است.

این معنا را توضیح نمایم روزی که ما از مادر متولد می شویم و در حین ولادت مادر ما را تعمیم نمی دهد، و دارای هیچ هنری هم نیستیم. و اما پس از آنکه بزرگ شده و ترقی می کنیم، مادر ما هم با ترقی ما ترقی می کند. اگر کاهن باشیم، مادر ما را مادر کاهن می گویند. وقتی خلیفه می شویم، مادر ما را مادر خلیفه گویند. و چون پاطیر که وپاپ می شویم، مادر ما مادر پاطیر که وپاپ می شود و چون سلطنت پیدا کنیم، مادر ما مادر سلطان می شود و چون آن وقتی که حضرت عیسی حلول کرد در مریم، خدا بود و آن وقتی که از مریم متولد شد، خدا بود، پس حقیقتاً مریم مادر خداست. خدا را حامل شد و خدا را زاییده، خدا را شیر داد، خدا را بزرگ کرد. رخت خدا را شست. شپش های خدا را کشت. نجاست خدا را شست. همه اینها حقیقت است نه مجاز!

مثل دیگر اینکه عیسی علیه السلام به لاهوت(1) و ناسوت(2) کاملش پسر خدا است و همین طور به لاهوت و ناسوت و الوهیت و ناسوت و الوهیت و انسانیت پسر انسان است، یعنی پسر مریم که هم پدر خداست و هم مادر خداست. و این تعلیم از آفتاب روشن تر است. پس من مریم را با

ص: 90

1- سر الهیت.

2- سر طبیعت.

ایلیشبا مادر یحیی که مملو از روح القدس بوده، همیشه این دو نفر را مادر صاحب و مادر خدای خود می خوانیم. انتهی.

مؤلف کتاب گوید که: عیسی اقنوم دوم است، و روح القدس اقنوم سوم. اقنوم دوم در مریم حلول کرد، اقنوم سوم در ایلیشبا مادر یحیی. چرا مریم مادر خدا شد و ایلیشبا مادر خدا نشد که او را مادر صاحب می گویی و مریم را مادر خدا، و حال اینکه استواء در دلیل موجب استواء در مدلول است؟ پس باید ایلیشبا هم مادر خدا باشد. و از باب دوم اعمال معلوم می شود که روح القدس در حواریون حلول کرد.

پس باید آنها هم پدر آن خدا باشند. بنابراین قانون و به نصّ انجیل لوقا، باب 1، آیه 14 یحیی چون از مادر متولد شد، مملو از روح القدس بود. پس او هم باید پدر خدا باشد. و همچنین هر کسی که روح القدس در او حلول کرد. و چون در این رساله در صدد بیان عقیده هستیم نه در صدد رد و قبول، لهذا از ابطال اعراض نموده به همین قدرها از نقض قناعت می کنیم.

حاصل این شد که در نزد مسیحین، مریم، مادر خداست مسلما.

فایده: در بیان دو قانون مختصر از کاتلک.

قانون اول اینکه فرقه کاتلک آرد بسیار دقیقی در کلیسا حاضر کرده و خمیر می کنند، نان فطیر می پزند. و کاهن نان را گرفته، آیاتی را که حضرت مسیح در عشاء ربانی خواند که در اواخر اناجیل مکتوب است

متی باب 26، آیه 26 بر آن نان می خوانند. و اعتقادش این است که آن نان مستحیل می شود به مسیح کامل به لاهوت و ناسوتش. اول خود قسیس و کاهن نان را سجده می کنند. و در سجده می گویند: ای خداوند ما عیسی مسیح، تو ما را به خون خود از آتش جهنم نجات دادی. و در فردوس را بر روی ما باز کردی. بر ما گنهکاران رحم بفرما. و بعد نان را به صفوف نصارا ارائه می کند. و همه به سجده افتاده کلمات مذکوره را می خوانند. پس از آن نان را قطعه قطعه می کند به قدر ناخن بلکه کوچک تر. و اعتقادشان این است که در هر ریزه از ریزهای نان یک مسیحی است کامل به لاهوت و ناسوت. و اگر مثلاً ده هزار قدیس در آن واحد تقدیس نمایند در مشرق و مغرب و همه نان ها را ریزه ریزه نمایند، در هر قطعه از آن یک مسیحی است کامل به لاهوت و ناسوت. بعد آن ریزهای نان را کاهن تقسیم می کند میان افراد نصارا ولکن به دست ایشان نمی دهد قطعه های نان را؛ بلکه ریزهای نان را در دامن خود ریخته یک به یک نصارا می روند دهن خود را باز کرده، کاهن و قسیس نان را در دهان ایشان می گذارد در حالی که دعا می خوانند به آهنگ مخصوص و شرطش این است که ایشان دندان به آن نان نزنند؛ زیرا که اگر دندان زنند، مسیح را مجروح کرده اند. بلکه بی اینکه دندان بزنند، باید آن را بلع نمایند. و هر کس آن را بلع کند، خدا را بلعیده. و آن نان تحلیل نمی رود، بلکه همان طور در شکم ایشان می ماند. خود

خورنده مستحیل شده، خدا می شود. بسا هست که شخص واحد ده هزار مرتبه از این نان می بلعد. در واقع ده هزار خدا خورده و خود حقیر خدا می داند که در جاهلیت چقدر از این نان خورده ام و به مردم خورانیده ام، علی قولهم من هم خدا هستم العیاذ باللّه.

بالجمله، هر کس این نان را بخورد، جمیع گناهانش آمرزیده است، دلایل این مسائل را و خود این مسئله را مشروحا از صفحه 18 الی 24 جلد اول «انیس الاعلام» تواند یافت.

بر قاری حتم است که به موضوع مذکور رجوع نموده، از فهمیدن اسرار لذت ببرد. پس بنا بر قانونی که صاحب کتاب قرار داد که عیسی در مریم حلول کرده او مادر خدا شد، باید تمامی اشخاصی که از این نان می خورند، از رجال و نساء کور و کچل که عیسی به لاهوت و ناسوتش در آنها حلول می نماید، همه پدران و مادران خدا باشند. فعلی هذا عدد پدران و مادران خدا به ملیانات غیر محصوره می رسد. هیچ ولد الزنایی در عالم این قدر پدر و مادر ندارد. حلال زاده یک پدر و یک مادر دارد، و حرامزاده یک مادر و منتها ده پدر. حمد خدای را که ما را از اعتقاد بدین خرافات نجات داد. حمدا له ثم حمدا له علی ما هदानا.

قانون دوم: اینکه عموم مسیحیین در وقت دعا دست ها را به سوی آسمان بلند می کنند الا جناب پاپ که در وقت دعا سه انگشت خود را بلند می کند. به هر انگشتی اشاره به سوی یکی از آلهه ثلاثه می نماید

و ایضا از خصایص پاپ است که صلیب را برپا می‌بندد و دیگران بر سر. پای او اشرف از سر دیگران است که مجمع حواس است. هر که صلیب را می‌خواهد زیارت کند، پای پاپ را باید زیارت کند.

و ایضا از خصایص اوست که چهار نفر به تناوب تخت او را دوش بگیرند این ذکر را می‌خوانند: «قدش قدس ما را پاپا»؛ یعنی قدوس قدوس رب ما پاپ. و نیز از خصایص اوست که مطهر دارد. مخالفین خود را در مطهر عذاب می‌کند، بعد از موت در جهنم برزخ، که مراد از مطهر اوست. هر کس که می‌خواهد میت او در مطهر نسوزد باید مبلغی بدهد و سند مغفرت بگیرد. و صورت سند مغفرت را در باب شش جلد دوم کتاب، مستطاب انیس الاعلام خواهید یافت.

ایضا از خصایص پاپ و خلفا و نواب اوست که گناهان خلق را می‌آمرزند (1) در حال حیات به شرط اقرار، و دادن مبلغ گزاف به پاپ و نواب او. هر کس به قدر استطاعت و قوه خود، احدی را از این باب فیض محروم نمی‌کنند.

و از خصایص تابعین پاپ است که سجده بر صلیب و صور قدیسین و قدیسات می‌نمایند. و برای آنها بخور می‌کنند روسی‌ها نیز در این مسئله شراکت با تابعین پاپ دارند. بالجمله، جزئیات عقاید ایشان بسیار [است]، رساله برای ذکر همه گنجایش ندارد.

ص: 94

1- نیز نك: تاریخ تمدن، ج 18، ص 41؛ تاریخ اصلاحات کلیسا، ص 62؛ روح القوانین، ص 488.

این بود خلاصه عقاید مسیحیین در باب معرفة الله. با عقاید مسلمین موازنه کن. خدا عقلت داده. هر کدام را برای خود پسندیدی، قبول کن تعصب و لجاجت و غرض در امر دین غلط است من هم مثل تو بودم. در مسیحیت خواهر و برادر و پدر و مادر و قوم و خویش و عشیره و قبیله داشتم. همه را برای خاطر توحید ترك کردم. اینها را نمی شود بر خدا ترجیح داد. الحمد لله على التوفيق والهداية مع الصحة والسلامة.

ص: 95

فصل چهارم: در بیان عقاید مشترکه فیما بین یهود و نصارا

بعض آیات قرآنیہ را در باب معرفت ذات و صفات الہی در عقاید مسلمین نقل کردیم. اکنون بر حسب وعده، بعض آیات عهد عتیق را کہ مشترک است فیما بین یهود و نصارا در باب معرفت اللہ نقل خواهیم کرد - ان شاء اللہ تعالی - و تو عقیدہ طرفین را از آنها استنباط خواهی کرد، علاوہ بر آنچه گذشت در فصل سیم از عقاید نصارا:

اول: حضرات نصارا گویند کہ خدا روحی است غیر متناهی. در صفحہ 38 و 39 در عقیدہ 14 در سؤال 2 از کتاب قتیقیسموس بدین نحو مکتوب است: 2 الہ موزیلی، یعنی خدا چیست؟ الہ روخہ ابدینایہ و کاملیلی الخ، یعنی خدا روحی است غیر متناهی و کامل. در سؤال و جواب 4، صفحہ 2 از کتاب سؤال و جواب دینی کہ حال آن مرقوم شد بدین نحو مکتوب است: سؤال: خدا چیست؟ جواب: خدا روح است، نامتناهی و سرمدی الخ. و در آیہ 24 از باب 4 از انجیل یوحنا بدین نحو مرقوم است: خدا روح است الخ. و جماعت یهود گویند کہ خدا جسمی است متناهی محدود از آیات آتیہ این مطلب معلوم خواهد شد ان شاء اللہ تعالی.

و حضرات مسلمین گویند کہ خدا نہ روح و نہ جسم، بلکہ خالق ارواح و اجسام و سایر اشیاست شیء لا کالاشیاء، لیس کمثلہ شیء. حقیقت ذات اقدسش لایدرک است. ما عرفناک حقّ معرفتک. مراد،

معرفت ذات است و اگر نه در اوصاف حقیقه صاحب این کلمات خدا را شناخته بود.

دوم: جماعت یهود و نصارا نظر به مضمون کتاب مقدس گویند: خداوند، عالم را خلق کرد. و بعد از خلقت عالم، نادم و پشیمان شد، عالم را به طوفان غرق کرد. از آن هم نادم و پشیمان شد. در باب 6 از سفر تکوین بدین نحو تبیین گشته است.

6 و خداوند پشیمان شد که انسان را در زمین ساخته بود و در دل خود محزون گشت.

7 و خداوند فرمود انسان را که آفریده ام از روی زمین محو سازم انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را چون که متأسف شدم از ساختن ایشان. و در آیه 21 از باب 8 ایضا از سفر (1) تکوین مرقوم است که خداوند از غرق کردن ایشان نیز متأسف شد. و در باب 9 مکتوب است که خدا عهد کرد بعد از آن طوفان عامه نفرستد از کلمات مرقومه امور آتیه معلوم می گردد: اول اینکه خدا از خلقت عالم پشیمان شد. دوم اینکه در دل خود محزون گشت. سوم اینکه متأسف شد. چهارم: اینکه بعد از غرق عالم از آن هم نادم شد. معلوم می شود که خدا دل دارد. و محزون می شود.

و در آیه 11 از باب 15، از کتاب اول شموئیل در خطاب و وحی بر

ص: 97

1- سفر یعنی کتاب یا جزوه که در تقسیمات تورات مانند سوره در قرآن است.

شموئیل بدین نحو مرقوم است: 11 و کلام خداوند بر شموئیل نازل شده، گفت پشیمان شدم که شاؤل را پادشاه ساختم؛ زیرا که از پیروی من برگشته است و کلام مرا به جا نیاورده است. الخ.

از این آیه نیز صریحا معلوم می شود که اوّل شاؤل را پادشاه ساخت و بعد پشیمان شد. اکنون از جماعت یهود و نصارا سؤال می رود که آیا خدا می دانست مآل انسان به کجا منتهی خواهد شد در شرارت، و شاؤل بعد از سلطنت چه خواهد کرد یا نه؟ در صورت اوّل جهل خدا لازم آید. در صورت ثانی چرا عالم را خلق کرد و شاؤل را سلطان قرار داد تا اینکه پشیمان شود و در دل خود محزون گردد سپس از آنکه عالم را غرق چرا پشیمان؟ آیا شرارت بنی آدم را فراموش کرد یا نمی دانست که نوح قربانی خواهد کرد و رائج او به دماغ خدا خواهد رسید، خوش است چنان که در آیه 21 از باب 8 از سفر تکوین مرقوم است.

سیم: اینکه به مضمون کتاب مقدّس اعتقاد می نمایند که خدا مثل خرس است و شیر، چنان که در آیه 10 از باب 3 از مرایا ارمیا مرقوم است که او خدا(1) برای من خرسی است در کمین نشسته و شیری که در بیشه خود می باشد.

چهارم: ایضا نظر به مضمون کتاب مقدّس یهود و نصارا اعتقاد می نمایند که خدا مثل کرم بید است، چنان که در آیه 12 از باب 5 از کتاب

ص: 98

1- ظاهرا واژه مزبور از اضافات مؤلف (ره) است.

هوشع از قول خدا مرقوم است: 12 بنابراین من برای افرائیم مثل بید شدم و برای خاندان یهودا مانند پوسیدگی.

پنجم: اینکه خدا پلنگ است در اعتقاد یهود و نصارا چنان که در آیه 7 و 8 از باب 13 از کتاب هوشع در مقام بیان اوصاف خدا مکتوب است 7 پس من برای ایشان مثل شیر خواهم بود و مانند پلنگ در سر راه در کمین خواهم نشست. 8 و مثل خرسی که بچه هایش را از وی ربوده باشند، بر ایشان حمله خواهم آورد و پرده دل ایشان را خواهم درید. مثل شیر ایشان را در آنجا خواهم خورد. و حیوانات صحرا ایشان را خواهند درید. انتهی.

آفرین بر این خدا که مثل شیر است، و مانند پلنگ است و مثل خرس ماده است که بچه های او را از او ربوده باشند. حمله می کند، پرده دل می درد، و مثل شیر، آدم می خورد. و بعد که ایشان را خورد، خبر می دهد که حیوانات صحرا ایشان را می درند. عقلش نمی رسد که کسی باقی نمانده.

ششم: اینکه خدا نظر به مضمون کتاب مقدس چوپان است، چنان که از آیه 11 از باب 4 خود وی خبر داد.

هفتم: اینکه خدا دلاک ریش تراش است، چنان که در آیه 20 از باب 7 از کتاب اشعیا مزبور و مذکور است و حال اینکه مکرر از ریش تراشی نهی کرده است در تورات.

هشتم: اینکه خدا تاجر غلام و کنیز فروش است چنان که در آیه 8 از

باب 3 از کتاب یوئیل نبی علیه السلام خود وی خبر داده 8 و پسران و دختران شما را به دست بنی یهودا خواهم فروخت.

نهم: اینکه خدا قابله است، چنان که در آیه 22 از باب 30 از سفر تکوین مرقوم است که رحم را می گشاید، رسیدگی می کند.

دهم: اینکه خدا قصاب است، چنان که در آیه 6 از باب 34 از کتاب اشعیاء نبیش ما را خبر می دهد.

یازدهم: اینکه خدای یهود و نصارا کثیر الاولاد است؛ زیرا که اولاً جناب داود پسر بزرگ خدا و جدید الولاده است. آیه 7 از زبور دوم بدین نحو است: 7 فرمان را اعلام می کنم خداوند به من گفته است تو پسر من هستی. امروز تو را تولید کردم انتهی.

و در آیه 26 و 27 از مزمو 89 بدین نحو مرقوم است. او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی خدای من و صخره نجات من. من نیز او را نخست زاد خود خواهم ساخت. انتهی.

پس از این جمله معلوم شد که داود پسر خدا است و او را تازه زاییده است. مع ذلك خبر می دهد که نخست زاد من است و این بر خلاف عقیده نصارا است که گویند عیسی از قدیم متولد شده خدا است. و از این قبیل تناقضات در کتاب های ایشان بسیار است. و نیز معلوم می شود که خدا پدر داود است.

ثانیا: در آیه 14 از باب 7 از کتاب دوم شموئیل مرقوم است که

ثالثاً: در آیه 9 از باب 31 از کتاب ارمیا مرقوم است که افرائیم اول زاد خداست.

رابعاً: اینکه عموم بنی اسرائیل ابناء الله و اول زاد خدا هستند. در آیه 22 و 23 از باب 4 از سفر خروج از قول خدا در خطاب به موسی بدین نحو مرقوم است. و به فرعون بگو خداوند چنین می گوید. اسرائیل پسر من و نخست زاد من است. به تو می گویم پسر مرا رها کن تا مرا عبادت نماید و اگر از رها کردنش ابا نمایی همانا پسر تو یعنی نخست زاد تو را می کشم. انتهى.

نمی دانم چند نخست زاد دارد؟ گاهی خبر می دهد که داود نخست زاد من است. و گاهی افرائیم. و گاهی عموم بنی اسرائیل که در زمان فرعون بودند. مطالعه کننده این تورات، متحیر می شود، نمی داند که نخست زاد و اکبر و ارشد اولاد خدا کیست. آیا جناب داود است یا افرائیم است یا عموم بنی اسرائیل اند؟ وانگهی عموم بنی اسرائیل چگونه نخست زاد می شوند؟ زاییدن این همه در يك شکم غیر ممکن است.

بالجمله، در آیه 1 از باب 14 و آیه 19 از باب 32 از توریات مثنی، و آیه 2 از باب 1 و آیه 8 و 16 باب 63 کتاب اشعیا و آیه 10 باب 1 کتاب هوشع معلوم می شود که عموم یهودی ها پسران خدا هستند. و از آیه 7

باب 38 کتاب ایوب معلوم می شود که عموماً عباد فرزندان خدا هستند و همچنین از مواضع کثیره دیگر.

خامسا: در آیه 28 از باب 3 از انجیل لوقا معلوم می شود که آدم ابوالبشر علیه السلام پسر خدا است.

سادسا: در آیه 5 از زبور 68 مکتوب است که جمیع یتیمان فرزندان خدایند.

سابعا: در آیه 3 و 4 از باب 6 از سفر تکوین مرقوم است که جمیع ابناء اعیان و اشراف، ابناء الله اند.

ثامنا: در انجیل مکتوب است که عیسی فرزند یگانه خدا است و این بسیار عجیب است کسی که این همه برادر داشته باشد، چگونه یگانه محسوب می شود؟! پس از این نصوص و غیر اینها که امثل اینهاست و واضحه، معلوم می شود که خدای یهود و نصارا کثیر الاولاد است. از مطالب فصل سابق مسبوق شدی که کثیر الآباء و الامهات نیز هست، پدرها دارد مادرها دارد، منتهی مریم مادر بزرگ اوست. و حضرت حق - جل و علا - در مقام توییح یهود و نصارا جهت این عقیده در قرآن مجید می فرماید که:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ» (1)

از این آیه مبارکه استنباط می نمایم که تمامی مواضع مذکوره و غیر

ص: 102

آنها که امثال آنها می باشند، از کتاب مقدس، کلام الله نیستند، بلکه از تحریف محرفین داخل این کتب گردیده اند. چه اگر کلام خدا بود، آنها را تمجید می کرد نه توییح.

تنبيه: معنی اینکه اهل کتاب خود را ابناء الله دانند، آن است که گویند در قیامت وارث جمیع مایملک خدا می شویم، حتی در ربوبیت، چنان که در فصل 2 و باب 4 از همین رساله در عقاید نصارا خواهی دانست ان شاء الله تعالی.

دوازدهم: اینکه خدای جماعت یهود و نصارا خدایی است که از دماغش دود بر می آید و از دهانش آتش می خورد که زغال از آن فروخته می شود، چنان که در آیه 9 از باب 22 از کتاب 2 شموئیل مکتوب است.

سیزدهم: اینکه باید اعتقاد نمود که از نفس خدا یخ بسته می شود و وسعت آنها منجمد می گردد بنابر تصریح آیه 10 از باب 37 کتاب ایوب، عجب خدایی است؟ از يك طرف ملاحظه می شود که دهان مبارکش چنان گرم است که زغال از او فروخته می شود. دماغش هم بخاری است که دود از او بر می خیزد. و از طرف دیگر دهانش چنان سرد است که از نفسش یخ بسته می شود. نمی دانم دودهن دارد یا دارای اوصاف متضاده متناقضه است؟ ظاهر این است که دارای اوصاف متناقضه باشد بنابر اعتقاد معتقدین این کتب؛ زیرا که گویند خدا هم يك

است و هم سه، دهانش هم گرم است و هم سرد، هم قادر است و هم عاجز.

از آیه 1، باب 17 تکوین معلوم می شود که قادر است. و از آیه 19 باب 1 کتاب قضاة مفهوم می گردد که عاجز است و هم عالم است و هم جاهل. از آیه 3 باب 15 کتاب امثال سلیمانی، و از آیه 9 باب 16 کتاب 2 تواریخ، و آیه 2 و 3 و 5 و 6 زبور 139 معلوم می شود که خدا عالم و محیط است. و از آیه 9 باب 3 و آیه 5 باب 11 و آیه 20 و 21 باب 18 سفر تکوین و آیه 5 باب 33 سفر خروج، معلوم می شود که جاهل و غیر محیط است. مثلاً آدم علیه السلام پشت درخت ها پنهان می شود. نداند که کجاست و محتاج به استفهام می شود. و هم پهلوان با قوتی است و هم ضعیف در کشتی.

در آیه 28 از باب 40 کتاب اشعیا مرقوم است که خدا خسته و مانده و ضعیف نمی شود. و در آیه 24 الی 32 باب 32 سفر تکوین مکتوب است که با جناب یعقوب کشتی گرفت و نه غالب آمد، نه مغلوب. و حال آنکه از اول شب تا آخر شب در کشتی بودند.

امثال این امور متناقضه کثیر است و غیر خفی بر بصیر و رساله از ذکر همه قصیر.

چهاردهم: اینکه گاهی در کتب مقدّس کذب و دروغ گفتن را مذمت می کند. یکی از احکام عشره مشهوره در نهی از کذب است. در آیه

22

ص: 104

از باب 3 از امثال سلیمانی بدین نحو مکتوب است که لب های دروغگو منفور خداوند است. و گاهی تعلیم کذب و دروغ می نماید. موسی علیه السلام را تعلیم نمود که در نزد فرعون در نبوت دروغ بگویند چه مقصود از ارسال موسی و هارون نزد فرعون این بود که بنی اسرائیل را مرخص نماید که ایشان بروند به ارض کنعان موعود به ابراهیم و اسحاق و یعقوب و موسی و هارون علیهم السلام ولکن برخلاف مقصود ایشان را تعلیم نمود که در حضور فرعون گویند که بنی اسرائیل را مرخص کن که سه روز راه خواهیم رفت برای ذبح قربانین و عبادت خاصه. و ایشان هم بر حسب تعلیم، دروغ گفتند، چنان که در آیه 17 و 18 از باب 3 و آیه 3 از باب 5 از سفر خروج مکتوب است.

پانزدهم: گاهی امر به اداء حقوق همسایه می نماید. و یکی از احکام عشره همین است که در آیه 16 از باب 20 سفر خروج مرقوم است و گاهی برخلاف این امر می کند که موسی و هارون و قوم خاص او و نخست زادگانش، دروغ گویند، و اموال همسایه خود را به حيله غارت کنند. و نخست زادگان نیز عمل نمودند و همسایه های خود را به حيله و تزویر و کذب غارت نمودند در حین خروج از مصر. آیه 2 از باب 11 و آیه 35 از باب 12 از سفر خروج، شاهد مدعا است. آیا شأن خداوند تعلیم کذب و حيله است آن هم در حق همسایه؟ مگر قادر نبود که فرزندان خود را از راه صدق نجات دهد و ایشان را از فضل و کرم

خود غنی گرداند بدون تعلیم کذب و حيله؟ نعوذ باللّٰه.

شانزدهم: اینکه گاهی از زنا و قتل نهی می کند. دو حکم از احکام عشره در نهی از قتل و زناست که در آیه 14 و 15 از باب 20 از سفر خروج و مواضع کثیره دیگر این دو حکم مکرر واقع شده. و گاهی بر ضد حکم خود قبائل را جمع می کند برای قتل نخست زادگان خود و زنا با نسوان ایشان آن هم در شهر مخصوص خود که اورشلیم باشد. در آیه 3 از باب 14 از کتاب زکریای نبی علیه السلام بدین نحو مکتوب است: و جمیع امت ها را به ضد اورشلیم جمع خواهیم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانه ها را تاراج خواهند نمود و زنان را بی عصمت خواهند کرد الخ. تو می بینی که اجانب را جمع می کند برای قتل رجال و بی عصمت ساختن نسوان. دیانت و قوادی که در اروپا شایع است، لعل مدرک [آن] این آیه باشد که متخلّق به اخلاق خدایی خود شده اند طوبی لهم، ثمّ طوبی لهم که مظهر صفات خدای خود هستند.

هفدهم: اینکه گاهی از صفات خود خبر می دهد که او سلم و سلام است، چنان که در آیه 20 از باب 13 از رساله پولس به عبرانیان مکتوب است. و گاهی خبر می دهد در لسان موسی که او مرد جنگی و نام او یهوه است، چنان که در آیه 3 از باب 15 سفر خروج مکتوب است.

هجدهم: اینکه خدای بنی اسرائیل در طبیعت اطفال است، زود قهر می کند و زود آشتی برای چیزی جزئی مثلاً امروز نخست زادگان خود

را خبر می دهد که مقام مقدسی برای من بسازید تا در میان شما ساکن شوم، چنان که در آیه 18 از باب 25 از سفر خروج مکتوب است نخست زادگان نیز حکم پدر خود را اطاعت نموده، طلاهایی که از مصر دزدیده و به حيله برده بودند، با سایر اموال نفیسه خود هدیه پدر می نمایند تابوت طلا می سازند و شمع دان ها و سایر اسباب های طلا و خیمه برای او می سازند موافق دستورالعملی که خودش داده. و بعد در آیه 5 از باب 33 از سفر خروج خبر می دهد که من در میان شما نیستم. اگر لحظه ای در میان شما بمانم، شما را هلاک خواهم کرد. و اینها متناقضات و غیر لایق به شأن خداست. در آیه 21 از باب 13 از سفر خروج بدین نحو مکتوب است. 21 خداوند در روز پیش روی قوم در ستون ابر می رفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش تا ایشان را روشنایی بخشد، و شب و روز راه روند. و ستون ابرار در روز و ستون آتش را در شب از پیش روی قوم بر نداشت. انتهی.

بعد از قطع نظر از تناقض این آیه با آیه قبل گوئیم: این آیه صریح است در اینکه هادی و قاید و دلیل بنی اسرائیل خود خداوند بوده است روز در ستون ابر و شب در ستون آتش و شب و روز ایشان را راه می برد. پس باید بیست روز طول نکشد که از مصر به شام و کنعان برسند. چرا که قاید و دلیل ایشان خدا است، و شب و روز راه می روند. ولکن چهل سال در بیابان حیران و سرگردان بودند تا اینکه غیر از یوشع

و کالب همه در بیابان ها مردند و رخت از دنیا بردند. و در بیابان ها مدفون شده، قبور ایشان هم معلوم نیست، حتی قبر موسی و هارون هم معلوم نیست. و حال آنکه از آیه 46 باب 1 سفر اعداد معلوم می شود که عدد ایشان متجاوز از دو سه کرور بوده. نمی دانم اگر خدا هادی و دلیل ایشان نبود، چه می شد و حال آنکه در آیه 20 از باب 23 از سفر خروج وعده داد به ایشان که اینک من فرشته پیش روی تو می فرستم تابوت را در راه محافظت نموده، بدان مکانی که مهیا کرده ام، برساند. انتهی.

عجب ایشان را محافظت نمود و عجب به آن مکان رسانید! آیا خودش و فرشته اش عاجز بودند از وفا به وعده؟!

و در آیه 23 از باب 9 از سفر اعداد مرقوم است که حرکت و سکون ایشان منزل به منزل به امر خدا بوده. و در آیه 14 از باب 14 از سفر مذکور مسطور است که خدا در میان ایشان بود و شب و روز با ایشان بود و پیش روی ایشان می خرامید. اگر شب و روز در میان ایشان نمی شد و با ایشان نمی بود و با ایشان نمی خرامید، و منزل به منزل به امر او حرکت و سکون نمی کردند، نمی دانم حال این بیچارگان چه می شد. یقین همه در آن بیابان ها می مردند. آیا باور کنیم که این کلمات وحی است؟! حاشا از مائمه حاشا کافر باشم اگر این امور را کفر ندانم.

و در آیه 5 از باب 33 از سفر خروج - چنان که سبق بیان یافت - مکتوب است که خدا خبر داد که دیگر لحظه ای با شما نخواهم بود. اگر

باشم، شما را هلاک خواهم کرد. و در آیه 17 از باب مذکور مسطور است به واسطه توسط حضرت موسی از قول خود عدول کرده، با بنی اسرائیل آشتی نمود. در میان ایشان است. و از آیه 43 باب 24 سفر اعداد معلوم می شود که دو مرتبه قهر کرده و خبر داد که در میان شما نیستم، یعنی موسی از جانب خدا خبر داد که خدا در میان شما نیست. و از آیه 3 باب 16 سفر اعداد صریحا معلوم می شود که باز هم آشتی کرد و در میان ایشان است. و همچنین از آیه 12 باب 26 سفر لاویان معلوم می شود که خدا در میان ایشان است و در آیه 4 باب 20 تورات مثنی مکتوب است که خدا با ایشان راه می رود. و همچنین در آیه 3 و 8 و 6 باب 31 تورات مثنی معلوم می شود که خدا با ایشان است و هیچ غفلی از حال ایشان ندارد.

با وجود این توجهات خاصه و عدم غفلت، حال ایشان به نحوی است که مذکور شد که همه در بیابان ها مردند. و حال آنکه در آیه 7 و 8 و 9 باب 3 سفر خروج صریحا از قول خدا مکتوب است که به موسی گفت: هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند، دیدم و استغاثه ایشان را شنیدم؛ زیرا غم های ایشان را می دانم. و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم. و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع بر آورم به زمینی که به شیر و شهد جاری است به مکان کنعانیان الخ.

می بینی که صریحا وعده می دهد به آنهایی که در مصر و در دست

فرعونیان مظلوم بودند که نازل شد ایشان را نجات دهد و به ارض کنعان برساند که متنعم شوند. با این وعده صریح همه را در بیابان ها کشت و به زمین کنعان نرساند. پس معلوم می شود که العیاذ باللّٰه کذاب و خلف وعده کن و یا عاجز است و یا جاهل و نمی دانست که به سبب شرارت باید در بیابان ها بمیرند و بسیار متلون المزاج هم هست. با همه اینها به وعده بهشت و جهنم چنین خدا هم نمی توان اعتماد کرد. این است شأن خدایی حاشا و کلاً، ثم حاشا باللّٰه کسانی که این کفریات را منتسب به خدا می کنند و اسمش را الهام می گذارند، کافرترین خلق خدایند. نمی دانم مؤلف این تورات چه عداوت و غرضی با خدا داشت است که این کفریات را منتسب به او - سبحانه و تعالی - نموده صاحب «اضرار تعلیم التورات» از حکماء فرنگستان،⁽¹⁾ خوب گفت که تورات مادر کفر است که دائماً کفر از او متولد می شود. با اینکه متعهدم در این رساله که عقاید را ساده نقل کنم، حسن و قبح را موکول کنم به نظر مطالعه کننده عزیز، غیرت نمی گذارد. و در بعضی مواضع قلم طغیان می کند و عنان اختیار را از دست می رباید وگرنه این رساله وسعت میدان داری و ندای هل من مبارز ابداء ندارد.

نوزدهم: اینکه خدای مستفاد از کتاب مقدّس متصف به صفت عجز و انکسار و تملّق گفتن و چاپلوسی است. در باب 7 از کتاب شموئیل

ص: 110

1- نویسنده تشارلس و طس می باشد. کتاب او از انگلیسی به عربی ترجمه شده است.

بدین نحو عیان و بیان گشته است: 4 و در آن شب واقع شد که کلام خداوند به ناتان نازل شده، گفت: 5 برو و به بنده من داود بگو خداوند چنین می گوید آیا تو خانه برای سکونت من بنا می کنی؟ 6 زیرا از روزی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز در خانه ساکن نشده ام، بلکه در خیمه و مسکن گردش کردم. 7 و به هر جایی که با جمیع بنی اسرائیل گردش کردم، آیا به احدی از داوران اسرائیل - که به رعایت قوم خود اسرائیل مأمور داشته ام - سخنی گفتم که چرا خانه از سرو آزاد برای من بنا نکردید؟ انتهی.

از آیات مذکوره امور آتیه مستفاد می شود:

اول: اینکه خدا از بنده خود التماس می کند که خانه از برای سکونت من بساز.

دوم: اینکه اظهار عجز و خستگی می کند.

سوم: مثل حقیر و سایر اشخاص اجاره نشین از بی خانگی اظهار دلتنگی می کند. کأنه از دادن اجازه خانه به ستوه آمده مثل این بنده عاجزش.

چهارم: اینکه اظهار می دارد که متجاوز از چهارصد سال است از روزی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورده، در خانه جلوس نفرموده و علی الدوام در خیمه و مسکن گردش کرده است. آه چقدر دلسوزی دارد این فقره که خدا اینطور در زحمت و مشقت باشد!

پنجم: اینکه بر بنده خود داود منت می گذارد که من این خواهش را

از تو می‌کنم. از سروران دیگر که بر بنی اسرائیل نصب کردم، این خواهش را ننمودم و این زبان چاپلوسی و یکی از حیل‌های بزرگ گداها است که گویند تو را اهل دانستم، اظهار داشتند خدا می‌داند که تا به حال به احدی این اظهار را نکرده‌ام.

ششم: اینکه از این آیات صریحا معلوم می‌شود که همت خدا مصروف و متوجه این بوده است که طبقه اولای بنی اسرائیل را که از مصر بیرون آورده بود، به ارض موعود برساند. با این همت و توجه خاص نتوانست که ایشان را به ارض موعود برساند. بلکه همه در بیابان‌ها مردند الا دو نفر. نعم طبقه ثانیه که در بیابان‌ها متولد شده بودند، وارد زمین موعود شدند. آنها هم گاهی غالب بودند و گاهی مغلوب دشمن. (سید مرقضاة ملاحظه شود). با اینکه وعده داده بود که زمین مذکور را به وراثت ابدیه به بنی اسرائیل داده، معهدا دشمنان از دست ایشان به کلی انتزاع نمودند. و تاکنون هم از ید ایشان خارج است. خدایی که حال او این باشد، چطور می‌تواند بگوید: «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ» (1) حاشا حاشا که خدا این باشد. سبحانه و تعالی عما يقول الظالمون علواً کبیرا.

(نحن نقول: «يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد ان يمسسك الله بضرّ فلا كاشف له الا هو و ان یردك بخیر فلا رادّ لفضله یصیب به من یشاء من عباده ان الله علی کلّ شیء

ص: 112

عقل داری ملاحظه کن که خدا این است که قرآن بیان می کند یا آن است که از تورات معلوم می شود.

بیستم: اینکه خدای موصوف و بیان شده در کتاب مقدس، خدایی است که بعضی از پیغمبران خود را امر به زنا و تزویج زن زانیه و اخذ اولاد زنا و دوست داشتن زن زانیه محبوبه شوهر می فرماید. اول وحیی که بر هوشع نبی نازل شد، این است: در باب اول از کتاب هوشع بدین نحو مکتوب است. ابتدای کلام خداوند به هوشع. گفت: برو و زن زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر؛ زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زناکار شده اند. پس رفت و جومر دختر و بلایم را گرفت، و حامله شد پسری برایش زایید. 4- خداوند وی را گفت: او را یرزعیل نام بنه الخ. 6 پس بار دیگر حامله شده، دختری زایید. او وی را گفت: او را لور و حامه نام بگذار؛ زیرا بار دیگر با خاندان اسرائیل رحمت نخواهم فرستاد الخ 8 و چون لورو حامه را از شیر بازداشته بود، حامله شده، پسری زایید 9 و او گفت: نام او را لوعمی بخوان؛ زیرا که شما قوم من نیستید، و من خدای شما نیستم. و در باب 2 از کتاب مذکور در خطاب به نبی مسطور بدین نحو مزبور گشته:

1. و خداوند مرا گفت: بار دیگر برو و زنی را که محبوبه شوهر خود و زانیه می باشد، دوست مدار، چنان که خداوند بنی اسرائیل را دوست

می دارد با اینکه ایشان با خدایان غیر مایل می باشند الخ.

از این آیات چند امر معلوم می شود:

اول: ابتدای کلام خداوند به هوشع این بود که برو زن زانیه بگیر. و حال آنکه به نصّ آیه 7 از باب 21 سفر لاویان، نکاح و تزویج زن زانیه و بی عصمت برای کاهن حرام است تا چه رسد به نبی که اجلّ شأناً می باشد از کاهن حتی عندهم.

دوم: امر می فرماید که اولاً زناکار برای خود بگیر.

سوم: علت برای این حکم جلیل بیان می فرماید. و آن این است این زمین از خداوند برگشته، سخت زناکار شده اند. به عقل حقیر این علت بسیار نامربوط است. اگر نبی را برای این مبعوث می فرمود که زانیان را از زنا نهی کند، بهتر بود. لکن این کلام «خواهی نشوی رسوا، همزنگ جماعت باش» در نظرش ترجیح دارد از نهی از زنا رعیت سلطان احمق اگر فاسد شود، وزیر خود را نمی فرستد که تو هم برو از يك طرف فساد کن. یا ساکت می نشیند یا کسی را برای اصلاح می فرستد، تا چه رسد به سلطان عاقل. آیا خدا - العیاذ باللّه - از سلطان احمق هم کمتر است؟!

چهارم: نبی اطاعت کرد (هر فاسقی در چنین مورد اطاعت می کند)، جوهر زانیه را تزویج کرد.

پنجم: این زانیه سه اولاد برای این نبی آورد. دو احتمال در این

عبارت می رود (اولاد زناکار برای خود بگیر). احتمال اول زانیه را تزویج بکن در حباله تو باشد، زنا بدهد در خانه تو، و اولاد بیاورد. به حکم «الولد للفراش» اولاد تو محسوب شود. و این، امر به دیانت است در منتهای قباح. احتمال دوم اینکه چون تزویج زانیه بر کاهن و نبی حرام است، هر اولادی که در خانه تو بیاورد، ولو از تو باشد، هم اولاد زنا خواهد بود و این احتمال اقوی و اوفق با تورات است. پس در این صورت خدا، پیغمبر خود را امر به زنا فرمود، آن هم نه یک مرتبه ده مرتبه، بلکه از اول بعثت تا مدتی که سه اولاد بیاورد. کأنه این نبی را مبعوث نفرمود مگر برای همین این اسمایی که بر این اولاد زنا گذارده شده و علت تسمیه آنها که در خود آیات مذکور است که چه مقدمات فراهم می آورد برای چه نتایج. مثلاً پیغمبر باید زنا کند، اولاد زنا بیاورد، اسم او را لورحامه بگذارد، تا معلوم شود که خدا بر بنی اسرائیل رحم نخواهد کرد. و این نظیر آن است که حزقیال نبی را امر می فرماید به خوردن نجاست برای اینکه معلوم نماید که بنی اسرائیل اسیر شده، نان نجس خواهند خورد. (باب 4 کتاب حزقیال ملاحظه شود).

و همچنین اخیائی نبی شیلونی را امر می فرماید که جمه نو خود را بدرد و دوازده قسمت نماید. ده قسمتش را بدهد به یوربعام بن نباط و دو قسمت را برای خود نگاه بدارد. برای اینکه معلوم نماید که بنی اسرائیل منقسم به دو قسم خواهند شد. سلطنت ده سبط متعلق به

یوبعام است و سلطنت دو سبط برحبعام بن سلیمان (آیه 29 الی 32 از باب 11 کتاب اول ملوک ملاحظه شود). مثلاً اشعیای نبی را امر می فرماید که مثل مجانین برهنه شود، با عورت منکشفه غلیظه در میان رجال و نساء گردش نماید تا معلوم شود که بنی اسرائیل را برهنه خواهند کرد.

مثل اینکه پسر یگانه خود (عیسی) را امر به تجسم می فرماید برای اینکه مصلوب و مقتول و ملعون و معذب شود در جهنم و حال آنکه معصوم است تا اینکه دیگران را که گنهکارند، پیامرزد. عدل در نزد او عبارت از تعذیب معصوم و ترحم بر مسیء. (خدا پیامرزد و زیر نظام را که حکومت های او غالباً از این قبیل بوده است). حکومت بلخ را نیز متذکر می شویم. آیا این احکام و اوامر سفیهانه نیست؟!

ششم: اینکه امر فرمود نبی خود را به اینکه زانیه محبوبه شوهر را دوست بدارد تا معلوم شود که خدا بنی اسرائیل را دوست می دارد با وجود میل ایشان به خدایان غیر.

هفتم: اینکه اسم پسر دوم را فرمود لوعمی بگذار؛ زیرا که بنی اسرائیل قوم او نیستند او هم خدای ایشان نیست. اخراج ایشان از عبودیت خوب، ولی عزل خود از الوهیت چرا؟! به هر حال در آیه 9 از باب 1 خبر داد که بنی اسرائیل قوم او نیستند او هم خدای ایشان نیست. در آیه 1 از باب 2 کتاب «فی الفور» از قول خود نکول کرد، خبر داد که

من بنی اسرائیل را دوست می دارم و حال اینکه بت پرستند. مثلاً در باب 12 از کتاب 2 شموئیل مذکور است پس از اینکه جناب داود با زن اورییای حتی زنا کرد، ناتان نبی را نزد او فرستاد که تو در خلوت با زن بنده من زنا کردی من آشکار می دهم زن های تو را وطی کنند و به قول خود نیز عمل نمود: ابیشالوم، پسر داود را بر داود مسلط کرد که با پانزده نفر از زنان اوبالای بام در روز روشن زنا کرد تا غضب خدا ساکن شد.

بالجمله، از این قبیل اسماء و القاب و اوصاف و نعوت برای خدا در کتاب مقدس بسیار و متجاوز از دو سه هزار است. ولکن چون مشتم، نمونه خروار و خروار، نمونه انبار است، پس اختصار به همین مقدار اولی و انسب خواهد بود.

تلخیص و دعا

موافق تعلیم کتاب مقدس، جماعت یهود و نصارا باید به این نحو دعا کنند: ای خدایی که عالم را خلق کردی، و بعد از خلقت آن نادم و پشیمان گشتی، و بعد طوفان عامه فرستادی و عالم را غرق کردی، و بعد از آن هم پشیمان شدی، شاول را سلطان قرار دادی و از سلطنت او ندامت پیدا کردی، از وعده بهشتی که به ما دادی، نادم نشوی.

این دعا بسیار نافع است. در شنبه یهود و یکشنبه نصارا مخصوصاً بخوانند.

دعای دوم: ای خدایی که مثل خرسی، ما را از شر خرس ها نگاه بدار.

سیم: ای خدایی که مثل کرم بیدی، رخت های پشمینه ما را از شر بید محفوظ بدار.

چهارم: ای خدایی که مثل شیری، ما را از حیوانات درنده حفظ کن.

پنجم: ای خدایی که مثل پلنگ و شیر می باشی، ما را پلنگ طبیعت قرار بده.

ششم: ای خدایی که دلاک ریش تراشی، ریش ما را در جهنم با تیغ های آتشین متراش.

هفتم: ای خدایی که تاجر غلام و کنیز فروشی اولاد ما را به غلامی و کنیزی نفروش.

هشتم: ای خدای کثیر الاولاد، بر اولاد ما رحم کن.

نهم: ای خدا به حرمت پدر و مادرت، پدر و مادرت ما را رحمت کن.

دهم: ای خدایی که از دماغت دود بیرون می آید و از دهانت آتش و از نفست یخ منجمد می شود، دود از دماغ ما بیرون نیاری.

یازدهم: ای خدایی که هم قادر و هم عاجز و هم قوی هستی و هم ضعیف و هم عالمی و هم جاهل، بر ضعف ما رحم کن.

دوازدهم: ای خدایی که نهی از کذب می نمایی امر به آن می کنی ما را در زمره کذابین محسوب مدار.

سیزدهم: ای خدایی که گاهی نهی از قتل و زنا می کنی و گاهی اجانب را از هر جانب جمع می کنی برای قتل پسران و زنا با دختران خود

در

ص: 118

شهر خاص خود، ما را از این صفت دور بدار.

چهاردهم: ای خدایی که پیغمبر مخصوص مبعوث می فرمایی برای زنای با زانیه، از ما به جهت زنا مؤاخذه مفرما.

پانزدهم: ای خدایی که خبر می دهی که برای این نازل شده ام که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورده، به کنعان برسانم. و آنها را مغرور کرده، از وطن آواره می کنی و در بیابان ها می کشی، وعده بهشتی که به ما دادی و جهنمی که به دشمنان ما، به وعده خود وفا کن.

شانزدهم: ای خدایی که هم يك هستی هم سه؟ بندگان گناه کردند، پسر یگانه خود را عذاب نمودی به قتل و صلب(1) به سبب گناه دیگران، از ما مؤاخذه فرمایی. الی غیر ذلك از اسماء حسنی و امثال علیا موافق این تورات و انجیل جلیل که جماعت یهود و نصارا باید بخوانند و از خواندن آنها فیض ها ببرند. و از جمله واضحات است که اگر انسان به يك نفر دانی(2) یهودی و نصرانی بگوید تو مثل خرس ماده هستی و کرم بید و امر به کذب و ناهی از آن الی آخر صفات و اسمائی که نسبت به خدا می دهند، البته غضب کرده، تغیر خواهد نمود. و خواهد گفت که چرا تشبیه به خرس ماده و کرم بید و غیره می کنی مرا؟ و حال آنکه تشبیه کامل بر ناقص در محاورت هیچ عرفی جایز نیست. پس در صورتی که ادنی یهودی و نصرانی از شنیدن این گونه چیزها که به او

ص: 119

1- آویختن به صلیب.

2- پست.

نسبت می دهند، غضب می کند چطور روا می دارد که این نسبت ها به خدا داده شود؟! آیا خدا العیاذ باللّٰه در نزد ایشان از یهودی و نصرانی کمتر است؟ عجب تر از همه آن است که اگر بگویی که جایز نیست تشبیه خدا به حیوانات مثل خرس و کرم بید و امثال اینها، خواهند گفت کافر شدی به جهت انکار تو بر کتاب مقدّس. این است که علی قولهم ما این کفر را قبول کرده و گوییم:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (1)

و چون حال کتاب مقدّس این بود که در باب معرفه الله مجملش را شنیدی، لهذا عقلای فرنگی ها یا مسلمان می شوند مثل حقیر در ظاهر و باطن، یا در باطن مسلم و در ظاهر اظهار اسلام نمی کنند به جهت موانع، مثل بسیاری که اسامی بعضی از آنها را در باب اول، جلد دوم بیان الحق عیان و بیان نموده ایم در ضمن بشایر منقوله از علما و عقلاء ایشان. و بعضی از کلمات و خطب ایشان را به زحمت تمام به دست آورده و در آنجا ثبت و ضبط نموده ایم. قاری این رساله لابد باید به موضع مذکور مراجعه نماید. و یا اینکه به کلی از دین خارج شده، منکر همه آن امور می شود که شرایع آنها را ثابت می کند و کتاب ها بر رد این تورات و انجیل می نویسند. و علامت اول جنون در نزد ایشان متابعت این کتاب مقدّس است. و کشیش ها در نزد ایشان از جمله حیالین

ص: 120

1- سوره شوری، آیه 11.

و شیادین محسوبند. و اینها کسانی اند که از محسنات اسلامی خبر ندارند. و اگر ملت اسلامیة همت کند محسنات اسلامیة را در فرنگستان منتشر نماید به واسطه ارسال رسل و انتشار کتب ملیه، در اندک زمانی اسلام روی زمین را می گیرد. ولکن چه فایده؟! مسلمانان جاهل و از حقیقت مطلب غافلند. حقیر هم منفردا بدون اعانت از ملت هم جواب خرافات ایشان را بگویم و هم محسنات اسلامیة را منتشر کنم و هم مؤلفات خود را به السنه مختلفه طبع و نشر نمایم. خود خدا توانایی بدهد و اسباب این کار را در حالت حیات من فراهم بیاورد، بمنّه و کرمه.

توضیح: اگر از آنچه تا حال در ضمن فصول مقرر و محرر گشت، عقاید جماعت یهود و نصارا موافق کتاب مقدّس واضح و آشکار گردید، لکن به جهت زیادتی وضوح لابدیم از اشاره به مطالب آتیه:

[مکشوف باد] که در مواضع کثیره از کتاب مقدّس تصریح شده است به اینکه خدا جسم است دارای شکل و صورت و اعضاء و جوارح. مثلاً در آیه 26 و 27 از باب اوّل سفر تکوین، و آیه 6 از باب 9 سفر مذکور اثبات شکل و صورت شده است از برای خدا. و در آیه 17 از باب 59 از کتاب اشعیا، اثبات سر شده. و در آیه 9 از باب 7 از کتاب دانیال، اثبات سر و مو شده است. و در آیه 3 از زبور 43 اثبات رو و دست و بازو شده است. و در آیه 22 و 23 از باب 33 از کتاب خروج،

اثبات رو و قفا شده است. و در آیه 15 از زبور 33 اثبات چشم و گوش شده. و همچنین در آیه 18 از باب 9 از کتاب دانیال اثبات چشم و گوش گردیده است. و در آیه 39 و 52 از باب 8 سفر ملوک اول، و آیه 17 از باب 16 و آیه 19 از باب 32 از کتاب ارمیا، و آیه 31 از باب 34 از کتاب ایوب، و آیه 21 از باب 5 و آیه 3 از باب 15 از کتاب امثال سلیمانی اثبات چشم معلوم می شود. و در آیه 4 از زبور 15 اثبات چشم و مؤذگان شده. و در آیه 6 و 8 و 9 و 15 از زبور 17 اثبات گوش و پا و دماغ و نفس و دهن شده است. و در آیه 27 از باب 30 از کتاب اشعیا اثبات لب و زبان شده است. و در باب 33 از سفر استثناء، دست و پا ثابت شده است. و در آیه 18 از باب 31 از سفر خروج، انگشت ها ثابت گردیده. و در آیه 19 از باب 4، شکم و قلب ثابت شده است. و در آیه 3 از باب 21 از کتاب اشعیا پشت ثابت شده است. و در آیه 7 از زبور 2 فَرْج ثابت شده است. و در آیه 28 از باب 20 از اعمال حواریون، خون ثابت شده است. پس آیاتی که اشعار به آنها شد از برای خدای متعال و قادر بی مثال اثبات اعضاء و جوارح می نماید و خبر می دهد که خدا جسم است و در متجاوز از هزار موضع از این کتب مکتوب است که خدا مکان دارد و آیات مذکوره در نزد علمای مسیحیه مؤول و مصروف از ظاهر خود می باشند به جهت چند آیه که در انجیل در آنها تصریح شده است به اینکه خدا روح است، مثل آیه 24 از باب 4 انجیل یوحنا و آیه 17 باب 3

رساله دوم پولس به قُرنتیان و غیره. جماعت علمای مسیحیه گویند که اگر جسم باشد، محتاج خواهد بود. و احتیاج بر خدا روا نیست لکن ترکیب ذات از اقانیم ثلاثه بیشتر موجب احتیاج است. چرا در آنجا رفع احتیاج نکردند؟! اجتماع کثرت و وحدت از جمله محالات است، برای چه قایل به توحید و تثلیث شده اند؟! برای چه آیات مشعره به تثلیث را تأویل نکرده اند مثل آیات مشعر بر جسمیت آنچه ما فهمیدیم در هر دو مسأله، متأخرین تقلید از متقدمین نموده اند. ترك دین آباء و اجداد و انس و عادت امری است به غایت دشوار.

ولکن در نزد علمای یهود آیات مذکوره محمول بر ظاهر می باشند و خدا را جسم می دانند و گویند که اشخاص کثیره از انبیاء و غیره ایشان خدا را حقیقتاً دیدند، به شهادت کتاب آسمانی ایشان و کتب عقاید. شهباهد این مدعا بسیار است، و از ذکر بعضی از آنها ناچار:

شاهد اول: از آیه 22 الی 31 از باب 33 از سفر تکوین؛ در بیان حال یعقوب در حین فرارش از نزد لایان که راحیل زوجه او خدایان پدرش را هم دزدیده بود، بدین نحو تبیین گشته: 22 و شبانگاه خودش (یعقوب) و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته، ایشان را از معبر تبوق عبور داد. 23 ایشان را برداشته و از آن نهر عبور داد الخ. 24 و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت. 25 و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد، کف راه یعقوب را لمس کرد،

ص: 123

و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. 26 پس گفت مرا رها کن زیرا که فجر می شکافد. گفت: تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم. 27 به وی گفت: نام تو چیست؟ گفت: یعقوب. 28 گفت: از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه اسرائیل؛ زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی. 29 و یعقوب از او سؤال کرد. گفت مرا از نام خود آگاه کن. گفت: چرا اسم مرا می پرسی؟ و او را در آنجا برکت داد. 30 و یعقوب آن مکان را «فنیئیل» نامیده، گفت: زیرا خدا را روبرو دیدم، و جانم رستگار شد.

در این قصه امور نالایق بسیار است:

اول: کشتی گرفتن یعقوب با خدا. دوم: امتداد آن از اول شب تا آخر شب. سیم: هیچ کدام بر دیگری غالب نشدن! چهارم: ران یعقوب صدمه خورد. خدا التماس کرد که مرا رها کن. پنجم: خدا نتوانست از دست یعقوب نجات یابد! التماس کرده، گفت: مرا رها کن. ششم: یعقوب دست از خدا برداشت و او را رها نکرد با وجود نهی مگر به رشوه و آن برکت بود. هفتم: نام یعقوب را خدا ندانست لهذا محتاج به استفهام گردید. هشتم: یعقوب اگر خدا را شناخت، چرا گفت نام تو چیست و او را رها نکرد. با وجود نهی منکر به رشوه و اگر شناخت، چرا گفت رها نکنم تا برکت ندهی؟ شاید دزد بوده، دزد که برکت ندارد. نهم: یعقوب خدا را روبرو دید. دهم: بعد از دیدن خدا زنده ماند

ص: 124

و رستگار هم شد. و حال اینکه در آیه 20 از باب 23 از سفر خروج از قول خدا در خطاب به موسی مکتوب است که هر که خدا را روبرو دید، می میرد.

همه اینها اکاذیب و خرافاتند. نمی دانم نصارا در این قصه طولانی چه خاك بر سر خواهند کرد که خدا را جسم می دانند؟

اقول: تجسم را معتقدند. در امثال این موضوع گویند خدا جسم نیست، اما مجسم می شود، مثل روح ما که جسم را بر خود می پوشد، خدا هم روح است جسم بر خود می پوشد. و جناب عیسی چنین کرد که سی و سه سال در دنیا بود. و چون مجسم شد، جمیع عوارضات جسمانیه بر او عارض می شود، از آن جمله عجز و ضعف است، لهذا نتوانست بر یعقوب غلبه کند. سبب این بود که عیسی مغلوب یهود شد و حال آنکه خدای مجسم بود.

شاهد دوم: در باب 24 سفر خروج بدین نحو مکتوب است: 9 و موسی با هارون و ناداب و ابیهور و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت. 10 و خدای اسرائیل را دیدند و زیر پاهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف، و مانند ذات آسمان در صفا. 11 و بر سروران بنی اسرائیل دست خود را نگذارد، پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند. انتهی.

در این آیات نیز امور نالایق بسیار است به میزان شاهد سابق قاری به

دست می آید. ولكن ما يك فقره می گوئیم که آن این است که: جمله اخیره از آیه 11 نصّ است در اینکه بنی اسرائیل خدا را خوردند. در سابق دانستی که جماعت نصارا نیز همیشه در نان تقدیس خدا را می خوردند، لکن خدای برکت داری است، هرچه می خوردند، تمام نمی شود.

شاهد سیم: از آیه 20 الی 23 از باب 33 از سفر خروج از قول حضرت حقّ جلّ و علا - در خطاب به کلیم الله علیه السلام - بدین نحو ترقیم یافته. 20 و گفت: خدا(1) روی مرا نمی توانی دید زیرا انسان نمی تواند مرا ببیند و زنده بماند.

اقول: در شاهد اول گذشت که جناب یعقوب، خدا را دید و زنده ماند. و همچنین جناب موسی و هارون و ناداب و هفتاد شیخ، چنان که در شاهد دوم گذشت. 21 و خداوند گفت: اینک مقام نزد من است، پس بر صخره بایست. 22 و واقع می شود که چن جلال من می گذرد، تو را در شکاف صخره می گذارم. و تو را به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم. 23 پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی اما روی من دیده نمی شود.

شاهد چهارم: در آیه 22 از باب 13 سفر قضاة از قول مانوح در خطاب به زنش بدین نحو مرقوم است. 22 و مانوح به زنش گفت: البته خواهیم

ص: 126

1- ظاهرا کلمه فوق، اضافه و توضیح مؤلف (ره) است.

مرد؛ زیرا خدا را دیدیم. انتهی.

از این قبیل آیات در کتاب مقدس بی شمار است، مثل اینکه خدا آمد و رفت و نشست و برخاست. میهمان ابراهیم شد. کره و ماست و بزغاله بریان شده خورد و خوابید و قهر کرد و آشتی کرد و غیر ذلك از صفات که در این کتاب برای خدا بیان شده، و به ضد آیات مذکوره باز در این کتاب بسیار است، بدین مضمون که هرگز کسی خدا را ندیده و نخواهد دید. از آن جمله است آیه 18 از باب اول انجیل یوحنا و آیه 16 از باب 6 از رساله اولای پولس بتیموتاوس، و آیه 12 از باب 4 از رساله اولای یوحنا.

بالجمله، حقیر آنچه استنباط کردم از کتاب مقدس بی اغراق آن است که هیچ حکمی بی معارض در این کتاب یافت نمی شود، نه در اصول و نه در فروع. انسان مبهوت و حیران می شود و نمی داند که چه اعتقاد کند که آیا خدا دیدنی است و یا نادیدنی؟ آیا خدا یکی است و یا سه مکان دارد یا ندارد؟ آیا عالم است و یا جاهل؟ العیاذ باللّه.

الحاصل، بهتر آن است که از این تناقضات اعراض نموده، برویم بر سر سخن و گوییم که حضرات یهود نظر به مضمون کتاب مقدس گویند که خدا جسم است مرئی و دارای اعضاء و اجزاء. و بسیاری از علمای ایشان هم خدا را دیده اند و با او هم کلام شده اند. و حکایت مضحکه بسیار نوشته اند. و ما چند حکایت به طور اختصار از کتب

ص: 127

معتبره ایشان در اینجا نقل می نماییم:

حکایت اول: در کتاب رائیل - که کتابی است بسیار صحیح و معتبر در نزد یهود و مؤلفات رابی شموئیل که از علمای نمره اول یهود است - صریحاً در کتاب مذکور مکرر نوشت که من خدا را دیدم در بالای کرسی خود نشسته و لشکرهای او از اطراف راست و چپ ایستاده بودند و بعد جمیع اعضای خدا را طولاً و عرضاً به امیال و فراسخ در آوردم. هر عضوی از اعضای خدا را چند هزار هزار فرسخ طول است و چند هزار فرسخ عرض. مثلاً ده هزار فرسخ طول دندان خدا و پنج هزار فرسخ عرض آن است و بعد در کتاب مذکور گوید که من و رابی عقیبا که آن هم یکی از اعیان علمای ایشان است - ملتزم شده ایم که همه روزه قدر و قامت خدا را به این تفصیل ذکر کنیم. و هر که چنین کند، از اهل بهشت است. و در دنیا صاحب عزت و آبرو می شود و این یکی از خواص ذکر اعضای خداست.

حکایت دوم: و در اوائل کتاب (عین یعقوب) مرقوم است - و آن هم کتابی است بغایت معتبر - که شب پاس دارد، در پاس اول خر عرعر می کند و در پاس دوم سگ فریاد می کند و در پاس سوم اطفال شیرخواره به گریه در می آیند و در این سه پاس خداوند می نشیند و مانده نره شیر نعره می کشد و در نعره خود می گوید: ای وای ای وای که خانه خود را خراب کردم و محراب خود را سوزانیدم و فرزندان

ص: 128

خود را به اسیری دادم. انتهی.

مؤلف گوید: این حکایت مطابق کتاب مقدس است؛ زیرا که از کتاب مقدس گذشت که خدا مثل شیر است، کارها را می کند و بعد نادم می شود.

حکایت سوم: در کتاب (عین یعقوب) در باب دوم از قول رابی یوسف - که از اعیان علمای یهود است - مکتوب است که روزی از راهی می گذشتیم. وقت نماز شام رسید. داخل خرابه ای از خرابه های بیت المقدس گردیده، مشغول نماز شدم. حال من بر حضرت الیاس مکشوف شد. پس آن حضرت آمد درب خرابه ایستاد تا من از نماز فارغ شدم. پس بر من سلام کرد، و من جواب گفتم و بعد به من گفت: برای چه داخل خرابه شدی؟ گفتم: برای نماز. گفت: چه آوازی شنیدی؟ گفتم: آوازی شنیدم که کسی می گفت ای وای که خانه خود را خراب کردم. و محراب خود را سوزانیدم و فرزندان خود را اسیر کردم. بعد حضرت الیاس قسم یاد نمود که سالی دوازده ماه است، و ماهی سی روز و روزی سه مرتبه، این آواز در اینجا شنیده می شود. و منحصر به همان يك مرتبه نیست که تو شنیدی. هر وقتی که جماعت بنی اسرائیل به مسجد می روند و نماز می کنند و خدای را عبادت می نمایند، آن وقت خدا سر خود را حرکت داده و می گوید: خوشا آن پادشاهی که او را در خانه خود وی تعریف کنند و وای بر آن پدری که پسرهای خود را به

ص: 129

اسیری داد در میان امت های عالم. و وای بر آن پسرهایی که از سفره پدر خود به اسیری افتادند. انتهی.

حکایت چهارم: در فصل 15 و 16 کتاب معروض ارزیابی شموئیل منقول است که او گفت: من خدا را دیدم و اعضای خدا را ذرع نمودم.

حکایت پنجم: ایضا در کتاب مذکور از شخصی از اولاد هارون منقول است که داخل قدس الاقدس شدم. خدا را دیدم بر کرسی نشسته، و به من گفت فرزندان مرا دعا کن و من هم چنین و چنان دعا کردم و فقرات دعای خود را گفته است.

حکایت ششم: اینکه در مواضع متعدده از کتاب (عین یعقوب) مکتوب است که خدا همه روزه تقلین بر سر خود کشیده، مثل بنی اسرائیل نماز می خواند. و فقرات نماز خدا این است، چنین باشد رضای من در پیش من. و غالب شود رحم من بر غضب من، رفتار کنم با قوم خود به رأفت و شفقت. آمین انتهی.

و نیز جماعت یهود در فصول نماز خود چنین گوید: خدا بزرگ شود و خاص شود و شرافت به هم رساند و بلندمرتبه شود و (همه را به صیغه مستقبل آورند). از این جمله معلوم می شود که خدا در نزد ایشان ناقص است. و تکمیل خدا را در وقت ظهور همایش می دانند.

از این قبیل خرافات و حکایات مضحکه در کتب یهود بسیار است مطابق با مضمون کتاب مقدس، لکن رساله گنجایش ذکر زیاده بر این

الحاصل، از این جمله معلوم و محقق گردید که خدا در نزد یهود جسمی است متناهی. و در نزد نصارا روحی است غیر متناهی... و عندنا نه جسم است و نه روح بلکه خالق اجسام و ارواح است:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ» (1)

خدا شبیه خلق و خلق شبیه خدا نیستند:

«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ» (2)

تنبیه: از آنچه در این فصول از عقاید یهود و نصارا در باب خداشناسی به رشته تحریر و بیان در آورديم، كالشمس في رابعة النهار واضح و آشكار گردید که ایشان خدای واحد حقیقی را معتقد نیستند. و آنچه را که ایشان معتقدند، قطعاً خدا نیست. فعلى هذا اگر بگوئیم که جماعت یهود و نصارا ابداء اعتقاد و ایمان به خدا ندارند، راست گفته ایم چنان که خداوند عالم نیز در آیه 29 از سوره براءة ما را خبر می دهد که ایشان معتقد به خدا نیستند، و هو قوله تعالى:

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ».

خلاصه مضمون آیه مبارکه به فارسی اینکه حقّ تعالی در خطاب به

ص: 131

1- سوره شوری، آیه 11.

2- سوره اخلاص، آیه 4.

مؤمنین می فرماید: مقاتله کنید به آنانی که ایمان به خدا ندارند از جماعت یهود و نصارا که قائل به تشبیه و تثلیث اند، و معتقد به آخرت هم نیستند. (چنان که عنقریب خواهد آمد ان شاء الله تعالی). و حرام کرده خدا و رسول را حرام ندانند و متدین به دین حقّ نمی باشند از اهل کتابین - که بیان «الذین لا یؤمنون» است - تا وقتی که بدهند جزیه را در حالت خواری. آیه مبارکه نصّ است در آنچه ما گفتیم از عدم اعتقاد یهود و نصارا به خدا.

در نبوت است و این باب مشتمل بر چند فصل است:

فصل اول: در اعتقاد مسلمین است به انبیا علیهم السلام

بدان وفقك الله تعالى و ايانا که حضرات مسلمین - ایدهم الله رب العالمین - اعتقاد می نمایند به جمیع انبیا و رسولانی که قبل از رسول صلی الله علیه و آله نبوت کرده و مبعوث به رسالت گردیدند. و به جمیع کتاب هایی که بر ایشان نازل شده و منکر هیچ نبی و هیچ کتابی نیستند موافق تعلیم الهی در قرآن مجید در اواخر سوره مبارکه البقره:

«أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلُّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَّا نَفَرَّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»؛ (1) (ای فی الایمان بهم لا بالرتبة و الدرجه لان فیهم فاضل و مفضول) «تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (2)

پس بر حسب تعلیم الهی اعتقاد می نماییم که همه پیغمبران بر حق و من عند الله بوده اند و امور آتیه را نیز در حق پیغمبران معتقدند:

ص: 133

1- سوره بقره، آیه 285.

2- سوره بقره، آیه 285.

اول: عموم پیغمبران معصوم و محفوظ از خطا و زلل بوده اند در اقوال و افعال از اول عمر تا آخر،⁽¹⁾ به خصوص در مقام تبیین احکام الهی. و گویند هرگز خدا پیغمبری را نفرستاده که لاطی و یازانی و یالاهی و یا مشرک و یا بت پرست و یا کافر و یا طمّاع و یا بخیل باشد، خلافاً لليهود و النصارا. و اگر احدی را ببینند که متّصف به یکی از این اوصاف است گویند او پیغمبر نیست. آن نسبت هایی که در این تورات و اناجیل به انبیا داده شده است، از اکاذیب می دانند و گویند هرگز خدا خائن را امین به احکام خود قرار نخواهد داد. و همچنین زانی را مبعوث نخواهد فرمود که زانیان را از زنا نهی کند. و همچنین بت پرست را ارسال نمی فرماید که دیگران را از بت پرستی نهی فرماید. و همچنین است در صفات رذیله که باید نبی از جمیع آنها منزّه باشد تا بتواند دیگران را نهی کند و اگر نه خواهند گفت که اگر بد است تو چرا اقدام می کنی؟ دلایل عصمت را در مقدمه جلد اول کتاب مستطاب انیس الاعلام⁽²⁾ می تواند یافت.

امر دوم: ایضا مسلمین اعتقاد می نمایند که جمیع انبیا علیهم السلام طاهر الولادة و حسب و نسب بوده اند. در حسب و نسب ایشان چیزی یافت نمی شود که موجب نفرت خلق و شماتت ایشان باشد. و بلکه اعتقاد

ص: 134

-
- 1- نك: اعتقادات شيخ صدوق، ص 299؛ كشف المراد، مقصد 4، المسأله 3، ص 350 - 449؛ حقّ اليقين مجلسی، ص 18 - 19؛ گوهر مراد، ص 379.
 - 2- رك: انيس الاعلام في الاسلام (ترجمه)، ج 1، ص 142.

می نمایند که قبیله ایشان اشرف قبایل، و بیوت ایشان اشرف بیوت بوده و خدا هیچ پیغمبری را از قبیله رذیله و بیت رذل مبعوث نکرده که موجب نفرت خلق باشد.

امر سیم: اینکه هر نبی باید اشرف و افضل باشد از جمیع اشخاصی که بر ایشان مبعوث است، (1) در جمیع صفات حسنه ممتاز باشد از جمیع خلق از قبیل علم و معرفت و مبدء و معاد و حلم و صبر و شکر و زهد و تقوا و شجاعت و کرامت و طهارت ظاهریه و باطنیه و سایر صفات که عباد باید دارای آنها باشند. در جمیع این صفات باید اکمل از همه باشد. هیچ عیبی و نقصی در او یافت نشود به خصوص در زمان بعثت.

فایده: بدان - وفقك الله تعالى - که حضرات مسلمین برای انبیا و مرسلین - عليهم سلام الله اجمعین - چهار مرتبه قائلند: (2)

مرتبه اول: نبوت است (النبي من اوحى اليه بشرع و ان لم يؤمر بالتبليغ).

مرتبه دوم: رسالت است که فوق مرتبه نبوت است (الرسول من اوحى اليه بشرع و امر بالتبليغ الى الغير).

مرتبه سیم: مرتبه اولوالعزمی (3) است که با وجود دارایی دو مرتبه

ص: 135

1- نك: نهج البلاغه الحق و كشف الصدق، ص 157.

2- نیز نك: مجمع البحرين، ج 2، ص 259؛ مجمع البيان، ج 7، ص 91؛ تفسير نمونه، ج 1، ص 324؛ قاموس قرآن، ج 3، ص 95؛ ج 4، ص 347 و ج 7، ص 8.

3- تعبیر اولوالعزم در آیه مبارکه که 35 سوره احقاف آمده است.

اولی صاحب شرع مستقلی نیز باشد، و شرع او ناسخ شرایع قبل، ولو بالنسبه به کسانی که مبعوث به سوی ایشان است.

و انبیاء اولوا العزم پنج نفرند: (1) اول حضرت نوح، شیخ المرسلین که صاحب شریعت مستقله و ناسخ شرع ابوالبشر علیه السلام بود.

دوم: حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام که صاحب شریعت مستقله عامه و ناسخ شرع نوح بود.

سیم: حضرت موسی - کلیم الله - که صاحب شرع مستقل بود نسبت به قوم خاص که بنی اسرائیل باشند که شرع حضرت ابراهیم را نسخ فرمود نسبت به ایشان.

چهارم: حضرت عیسی - روح الله - که صاحب شرع مستقل بود و شریعت حضرت موسی را نسخ فرمود نسبت به بنی اسرائیل.

پنجم: حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله حبیب الله است که صاحب شرع مستقل و ناسخ جمیع شرایع قبل است. (برای دانستن معنی نسخ و فهمیدن ادله آن باید به باب سیم از جلد اول کتاب مبارک «انیس الاعلام» (2) رجوع کرد).

ص: 136

1- نام شریف این پنج تن در آیه شریفه «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ»

2- انیس الاعلام، جزء سوم، باب چهار، ص 321 به بعد. نیز نك: تفسیر طبری، ج 10، ص 26 - 27؛ تفسیر ابن کثیر، ج 2، ص 328 و 221؛ تفسیر الدر المنثور، 2/207؛ المستصفی من علم الاصول از غزالی، ص 69؛ الاحکام فی اصول الاحکام، ج 2، ص 238؛ المعتمد فی اصول الفقه از ابی الحسین بصری، ج 1، ص 394.

و در میان انبیای اولوا العزم، حضرت عیسی مقام خاصی دارد، (1) چه بی پدر به مدد روح القدس از باکره متولد شد. خودش و مادرش آیه الله بودند و این مابه الامتیاز آن جناب است از سایر انبیای اولوا العزم.

و بعضی از علمای ما - رضوان الله علیهم - گفته اند که اولوا العزم آن است که مبعوث بر اهل مشرق و مغرب از انس و جن بوده باشد، (2) و شریعت قبل خود را هم نسخ کند و اینها پنج نفر بودند که مذکور گردیدند.

و این سخن در نزد حقیر باطل است، چه اولاً قبل از حضرت رسول صلی الله علیه و آله هیچ رسولی از انس بر جن مبعوث نشد و این از خصایص آن حضرت است و رسول جن از خود ایشان بوده است، چون اجنه، اطول اعمارا می باشند يك رسول، یوسف نام برای ایشان کافی بود از ابتدای خلقت تا زمان بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از آنکه یوسف را کشتند، (3) حضرت رسول صلی الله علیه و آله بر ایشان مبعوث گردید. شاهد مدعی اول که هیچ رسولی از انس بر جن مبعوث نشد تا زمان بعثت حضرت رسول صلی الله علیه و آله در آیه 130 از سوره الانعام - کلام الله الملك العلام - بدین نحو مکتوب است در مقام:

«يا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي وَيُنذِرُونَكُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا» (4) الخ.

ص: 137

1- نك: الاحاديث المشتركة حول عيسى المسيح عليه السلام .

2- قصص الانبياء جزائري، ص 5.

3- تفسير صافي، ج 2، ص 158؛ سفينة البحار، ج 1، ص 186.

4- سوره انعام، آيه 130.

خلاصه ترجمه به فارسی اینکه می فرماید: ای جماعت پریان و آدمیان، آیا نیامدند بر شما پیغمبران از جنس و نوع شما بر شما که بخوانند برای شماها آیات من را و بیم دهند شما را از روز قیامت؟!

قوله تعالی: «یا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ»، خطاب به هر دو طایفه است. «رُسُلٌ مِنْكُمْ» نیز خطاب به هر دو طایفه است. پس آیه مبارکه نصّ است که پیغمبر هر طایفه از جنس و نوع ایشان بوده است. (1)

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ» (2) «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَلَلَبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبَسُونَ» (3)

بالجمله، «یأتکم» و «منکم» ما را کافی است. وگرنه ادله این مسأله بسیار است. رساله گنجایش ذکر آنها را ندارد و اما دلیل اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله مبعوث بر جن هم بوده است سوره مبارکه:

«قُلْ أُوْحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا * يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ» (4) الخ.

ص: 138

1- بعضی با مؤلف محترم موافق نیستند و می گویند: معنای آیه شریفه این است: آیا به سوی شما (جنیان) پیامبرانی از جنس ماده و طبیعت (در برابر فرشتگان که موجودات ملکوتی هستند) نیامدند. بنابراین پیامبران هم از جنس بشرند، و بشر هم با جنیان از جنس واحد یعنی ماده و طبیعت اند، صحیح است که گفته شود: پیامبران از جنس جنیان می باشند. علامه طباطبایی رحمه الله فرموده اند: اتفاقاً در این باره از خود جنیان هم سؤال شده که: آیا پیغمبر شما از جنس خود شماست؟ در پاسخ گفته اند: پیامبران ما انسانند و اینک ما به رسالت حضرت ختمی مرتبت ایمان آورده ایم، و او را آخرین پیامبر می دانیم. نک: نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت، ص 184 از علامه حسینی طهرانی و کتاب جن و شیطان، ص 67 و 68.

2- سوره ابراهیم، آیه 4.

3- سوره انعام، آیه 9.

4- سوره جن، آیه 1 و 2.

و آیات دیگر در غیر این سوره مبارکه. ثانیاً حضرت موسی و عیسی علیهما السلام مبعوث بر بنی اسرائیل بودند و بس.

ادله این مطلب يك كتاب است رساله گنجایش ندارد و حال اینکه اولوا العزم نیز می باشند. حدیث حضرت زین العابدین علیه السلام در خصوص زیارت نیمه شعبان از اخبار آحاد است، معارضه نمی کند با مقطوع و معلوم و ظاهر کتاب از قول حضرت موسی علیه السلام در خطاب به فرعون «أُرْسِلُ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» (1) از قول حضرت عیسی: «يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ» (2) بنی اسرائیل. بالجمه در صدد اقامه براهین نیستیم، برویم سر سخن.

مرتبه چهارم از مراتب انبیاء مرتبه خاتمیت است که فوق جمیع مراتب و بالاتر از همه است. و آن مرتبه مخصوص پیغمبر ما صلی الله علیه و آله است و ثبوت این مرتبه برای آن حضرت از ضروریات دین و در مرتبه ثبوت دین آن حضرت است. و قرآن مجید نیز دال بر آن است، و هو قوله تعالی: «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ» (3) یعنی مهر کننده در نبوت و ثبوت این خاصه برای آن حضرت مستلزم ثبوت خواص دیگر است.

اول: وجوب انقطاع وحی و نبوت بعد از آن حضرت. پس هر کسی که مدعی نزول وحی شود بعد از آن حضرت در حق خود یا در حق

ص: 139

1- سوره اعراف، آیه 105.

2- سوره صف، آیه 6.

3- سوره احزاب، آیه 40.

غیر، کافر و نجس و خارج از دین اسلام است و واجب القتل: فی «العیون» قال الرضا علیه السلام: «من ادعی نزول کتاب بعد القرآن فاقتلوه کائناتنا من کان» (1).

پس طایفه بایه نجس خواهند بود قطعا و ملاقات ایشان با رطوبت غیر جایز، چرا که مدعی نزول وحی و کتابند (قریب چهارده مجلد از کتاب ایشان را دیده ام) و همچنین است حال کسی که مدعی نبوت شود در حق خود و یا غیر.

دوم: عموم شریعت مطهره، آن حضرت مر جمیع مکلفین را من الجن و الانس، و هو قوله تعالی:

«تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا» (2)

قوله تعالی:

«قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا» (3) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ» (4) «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» (5)

بالجمله، عموم نبوت نیز از ضروریات دین آن حضرت است مثل خاتمیت.

سیم: منسوخ شدن جمیع ملل و شرایع سابقه به سبب ظهور شریعت عادلانه آن حضرت، و عدم جواز رجوع و تعبد به آنها مطلقا الا

ص: 140

1- در عیون اخبار الرضا: فمن ادعی بعده نبوة او أتى بعد القرآن کتاب فدمه مباح لكل من سمع ذلك منه، آمده است. العیون، ج 1، ص 87.

2- سوره فرقان، آیه 1.

3- سوره اعراف، آیه 158.

4- سوره سبأ، آیه 28.

5- سوره انبیاء، آیه 107.

ما قرّره هذا الشرع. نعم، كلمات منقوله از انبیای سابق به طریق صحیح و سند متصل در نزد مسلمان ها در غایت احترامند. ولکن عندی معین است که انبیای سلف از این عهد عتیق و جدید خبر ندارند الاّ مواضع موافق با کتاب و سنّت صحیح و دارای بشارت ظهور این دین.

چهارم: اختصاص شفاعت کبری به آن جناب و اهل بیتش - سلام الله علیه و علیهم اجمعین - اللهم لا تحرمننا شفاعته.

امر چهارم اینکه مسلمین اعتقاد می نمایند که جمیع انبیاء مؤید به معجزات و کرامات و خارق عادات بودند ولکن معجزات ایشان متفاوت بوده بعضی بزرگ و بعضی کوچک، و بعضی زیاد داشتند و بعضی کم. و حضرت خاتم صلی الله علیه و آله دارای معجزات جمیع انبیای سلف بوده، مع معجزات زائده کثیره (و ادله این مطلب در جلد اول و دوم کتاب مستطاب «بیان الحق» بما لا مزید علیه موجود است. خدا توفیق طبع و نشر عنایت فرماید. قدری از جلد اول مطبوع است، باقی در تعطیل. خود حقّ علّت تعطیل را رفع فرماید).

[اسامی انبیا در قرآن]

پنجم اینکه مسلمین اعتقاد می نمایند که اگر کسی منکر نبوتّ یکی از انبیاء ثابت النبوة شود، کافر و نجس و خارج از دین اسلام است، به خصوص انبیایی که اسامی مبارکشان در قرآن مجید مذکور است که

اول ایشان حضرت آدم ابوالبشر است که 4614 سال قبل از بعثت رسول صلی الله علیه و آله بوده است.

ص: 141

دوم ادريس عليه السلام که 3992 سال قبل از بعثت متولد شد.

سليم نوح عليه السلام که 3258 سال قبل از بعثت متولد گردید.

چهارم هود عليه السلام .

پنجم صالح - سلام الله عليه - که تاريخ ايشان درست برای حقير محقق نيست. (1)

ششم حضرت ابراهيم خليل الله عليه السلام که 2606 سال قبل از بعثت متولد شد.

هفتم حضرت لوط که معاصر حضرت خليل جليل و برادر زاده آن جناب بود.

هشتم اسماعيل ذبيح الله بن خليل الله که 2520 سال قبل از بعثت تولد يافت.

نهم اسحاق بن ابراهيم خليل که 2507 سال قبل از بعثت تولد يافت.

دهم يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم که 2446 سال قبل از بعثت متولد شد.

يازدهم يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم خليل که 2355 سال قبل از بعثت تولد يافت.

دوازدهم نعم العبد جناب ايوب، تاريخش بر حقير مجهول است. (2)

ص: 142

1- درباره حضرت صالح عليه السلام نك: قصص الانبياء با سرگذشت پيامبران از جزايري، ص 171 و قصص الانبياء راوندي، ص 92.

2- درباره حضرت ايوب عليه السلام ، نك: قصص الانبياء جزايري، ص 321؛ قصص الانبياء راوندي، ص 142.

آنچه معلوم است، بعد از حضرت یوسف بوده.

سیزدهم جناب هارون که 2148 سال قبل از بعثت تولد یافت.

چهاردهم جناب موسی سه سال بعد از هارون 2151 سال قبل از بعثت تولد یافت.

پانزدهم جناب شعیب، معاصر حضرت موسی و ابوالزوجه آن جناب بود. اسم مبارکش در تورات تیرون می باشد؛ کاهن مدین. سفر خروج، باب 3 آیه 1.

شانزدهم از انبیای مذکورین در قرآن جناب داود علیه السلام است که 1695 سال قبل از بعثت تولد یافت.

هفدهم جناب سلیمان که 1643 سال قبل از بعثت متولد شد.

هیجدهم الیاس که 1506 سال قبل از بعثت، در میان بنی اسرائیل ظهور کرد.

نوزدهم الیسع که 1506 سال قبل از بعثت او بود. وصی الیاس است.

بیستم یونس که 1433 سال قبل از بعثت مبعوث شد.

بیست و یکم ذی الکفل. (1) تاریخش درست معلوم نیست.

بیست و دوم زکریا است، 615 سال قبل از بعثت.

بیست و سوم یحیی بن زکریا شش ماه قبل از مسیح متولد شد، 610 سال و 6 ماه قبل از بعثت.

ص: 143

1- نام اصلی وی عویدیا بن ادیم است، یکی از سیصد و سیزده نفر پیامبر مرسلی است که بعد از حضرت سلیمان به حکومت در میان قوم خود پرداخت.

بیست و چهارم عیسی بن مریم که 610 سال قبل از بعثت متولد شد.

بیست و پنجم سیدنا و نبینا حضرت محمد بن عبدالله - صلوات الله علیه و آله علیهم اجمعین - که 570 سال بعد از میلاد مسیح متولد گشت در مکه معظمه در عام الفیل (1) و 610 سال بعد از مسیح از همان مکان مقدّس مبعوث به نبوّت و در لیلة القدر ماه مبارک رمضان از همان سال تاج رسالت بر سرش گذاشتند. قرآن مجید بر حضرت نازل شد.

نبوّت اشعیاء در باب 54 از کتاب خود، در خطاب به مکه معظمه:

ای عقیمة نازائیده، ترنم نما. انجام یافت با نبوّت سایر انبیاء که خبر داده بودند از بعثت آن جناب، چنان که در کتب مفصله ما مثل جلد دوم انیس الاعلام که مطبوع و منتشر است و جلد اول و دوم بیان الحق - حقّ تعالی توفیق طبع و نشر عنایت فرماید - .

اینها بودند انبیاء مذکورین در قرآن مجید. لقمان و اسکندر نبوّت ندارند. گفتیم که انکار نبوّت هر نبی ثابت النبوة، کفر است در دین اسلام به خصوص انکار نبوّت یکی از این بیست و چهار نفر که به منزله انکار نبوّت خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله است و تکذیب قرآن مجید - العیاذ بالله - عقیده حقیر و عقاید جمیع مسلمین در حقّ انبیاء همین است که مجملش ذکر شد. و در مواضع متعدده از قرآن مجید این

ص: 144

1- عام الفیل، سالی که سپاه بیش شمار حبشی با تعداد زیادی فیل به فرماندهی ابرهه برای ویران کردن کعبه آمدند به نام عام الفیل نامیده شد.

انبیاء علیه السلام مذکورند، از آن جمله 18 نفر ایشان در سوره انعام از آیه 83 - 87، و هو قوله تعالی:

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ» الخ.

و جناب ادريس در آیه 55 از سوره مریم مذکور است. و ذی الکفل در آیه 85 از سوره انبیاء و آدم در آیه 31 از سوره بقره، هود در آیه 64 از سوره اعراف، صالح در آیه 72، شعیب در آیه 84 از سوره مذکوره، و مواضع کثیره دیگر.

فایده: بدان که آنچه در تعیین تاریخ انبیاء علیهم السلام مرقوم شد، بر حسب تاریخ معمولی حضرات مسیحین است. و هر عاقل خبیر می داند که ایشان چهار سال خبط و غلط دارند در تاریخ تولد مسیح. و سبب این خبط «دیوتیسوس» شده است. به علت اینکه الی 532 سال تاریخ مسیحین از بنای شهر روم بوده است و بعد از مدت مذکوره، شخص مزبور مبدأ تاریخ مسیحین را میلاد قرار داد، و چهار سال خبط کرد. و چون تاریخ منتشر بود، مسیحین نتوانستند اصلاح کنند چهار سال خبط او را به پیش از میلاد انداختند و این خبط و خطا الی یومنا هذا در میان مسیحین معمول است. ما هم چون نتوانستیم اصلاح کنیم، بنا را بر تاریخ مشهور قرار دادیم. کلام در اینجا طولانی است، ذکرش مناسب این رساله مختصره نیست.

ایضا مسلمین اعتقاد می نمایند که برای حضرت خاتم صلی الله علیه و آله دوازده وصی و خلیفه می باشد که حافظ شرع و مبین حلال و حرام و ناشر

ص: 145

احکام آن جناب بوده اند. و این دوازده بزرگواران را هم مسلمانان معصوم می دانند مثل انبیاء علیهم السلام و این دوازده نفر، دوازده میر و دوازده رئیسند که جناب اقدس الهی بشارت ظهور ایشان را از نسل جناب اسماعیل به جناب ابراهیم خلیل علیه السلام داد، چنان که در آیه 20 از باب 17 از سفر تکوین ترقیم یافته: شینیم عاسار نسائیم یووالد، یعنی دوازده امام از نسل اسماعیل خواهند بود. و این بزرگواران دوازده کوکب اکلیل(1) و تاج نبوت می باشند که خداوند عالم در آیه 1 از باب 12 از مکاشفات یوحنا عیان و بیان فرموده است و دوازده دروازه شهر مقدس نبوت اند «انا مدینة العلم و علی بابها» که در آیه 12 از باب 21 از مکاشفات یوحنا مذکور مسطورند و دوازده جواهر و دوازده مرجان می باشند: «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ»(2) که در آیه 19 از باب 22 از مکاشفات مذکورند. دوازده ثمره شجره معرفت اند که در آیه 2 از باب 22 از کتاب مزبور مذکور گشته اند. و دوازده شهر حساب کتاب ایمان می باشند که در سوره توبه و آیه 36 مذکورند. «إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا»(3) که اول ایشان حضرت امیرالمؤمنین اسم مبارکش علی، کنیه اش(4) ابوالحسن، پدرش ابوطالب، حامی و کفیل و ناصر پیغمبر، برادر پدری و مادی جناب عبدالله، پدر آن سرور.

ص: 146

-
- 1- اکلیل = تاج.
 - 2- سوره الرحمن، آیه 22.
 - 3- سوره توبه، آیه 36.
 - 4- کنیه نوعی اسم است که با لفظ «اب» یا «ام» شروع می شود. و بیشتر برای تعظیم و بزرگ داشتن شخصی بر او اطلاق می شود بعضی از افراد بیش از يك کنیه داشتند، در این صورت کنیه نمودار مقام و مرتبه شخص بوده است.

والده ماجده اش از مؤمنات مهاجرات، فاطمه بنت اسد بن هاشم و آن حضرت با برادرانش اول هاشمی است که از دو هاشمی متولد شد. ولادت با سعادتش در خانه کعبه، (1) در سیزدهم رجب المرجب، (2) ده سال بعد از ولادت پیغمبر، 580 سال بعد از ولادت عیسی، و ده سال بعد از هجرت. در 18 ذی الحجة، در غدیر خم منصوب و منصوب به امامت و وصایت گشت. و 34 سال بعد از هجرت بر سریر خلافت نشست. و 40 سال بعد از هجرت در 21 ماه مبارک رمضان غدرا مقتول و شهید شد. 63 سال از عمر شریفش گذشته بود. 23 سال در خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و داماد آن حضرت بود. و پدر فرزندان آن حضرت، شبیر و شبر صلوات الله علیه و آله اجمعین.

امام دوم مسلمان ها امام حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، سیّد شباب اهل الجنة. (3) والده ماجده اش، حضرت زهرا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله. کنیت، ابومحمد. محل ولادت مدینه، روز سه شنبه نیمه ماه مبارک رمضان سال دوم از هجرت. (4) و در سال 40 هجرت بعد از شهادت پدر بزرگوارش بر مسند امامت نشست. 49 سال از عمر شریفش گذشته در مدینه مسموم، و در بقیع مدفون شد، صلوات الله علیه و علی جدّه و ایبه و امّه و اخیه.

ص: 147

-
- 1- نك: وليد الكعبه از سيّد رضا حسینی جلالی.
 - 2- نك: ارشاد مفید، ص 9؛ اعلام الوری، ص 15؛ خصائص امیرالمؤمنین علیه السلام از سيّد رضی، ص 4؛ التهذیب، 6/19.
 - 3- رسول خدا صلی الله علیه و آله در حقّ او و برادرش بارها فرمود: انهما سيّدا شباب اهل الجنة. نك: تاریخ بغداد، ج 1، ص 90؛ تاریخ اصفهان، 342؛ الدرر المنتشرة في الاحاديث المشتهرة، ص 71.
 - 4- مسار الشیعه، 7.

امام سوم حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام سید شباب اهل الجنة. مادرش زهرا بنت رسول الله صلی الله علیه و آله . کتبت او ابو عبدالله. ولادت با سعادتش در مدینه، سال سوم از هجرت، روز سوم شعبان. بعد از برادرش به منصب امامت جلوس فرمود. در اوایل سال 61 هجری در دهم محرم، عصر جمعه در کربلا کنار شط فرات عطشانان به درجه رفیعہ شہادت رسید. و در همان خاک مبارک مدفون شد بعد از سه روز و نیم. اکنون بیابان از برکات آن حضرت آباد و از شهرهای مشہور و مزار مسلمین است، مثل خانه کعبہ احترامش می کنند. این امام همان امام است که در آیه 13 از باب 11 از مکاشفات یوحنا مکتوب است وقتی که سر اقدسش را از تن جدا می کنند، زلزله عظیمی در دنیا واقع می شود.

و قاتل او در آیه 7 از باب مذکور ملقب به «وحشی» شده. و از آیه 8 الی 11 از باب و کتاب مذکور خبر می دهد که بدن شریف آن جناب و ابدان اهل بیت و اصحابش سه روز و نیم بی غسل و بی کفن و بی دفن بر روی خاک می مانند، و اجازه نمی دهند که ایشان را دفن نمایند. و مراد از سدوم شهر کوفه و شام است که شهر شیران است. و «سدوم» در لغت عبری به معنی شیرین است.

بالجمله، احوالات آن حضرت و قتله او را در این باب خبر می دهد. و این بزرگوار همان بزرگواری است که خداوند عالم در آیه 4 و 5 از

باب 4 از کتاب مرآتی ارمیا، حال اطفال و اهل بیت او را بدین نحو خبر داده: زبان اطفال شیرخواره از تشنگی به کام ایشان می چسبد و کودکان نان می خواهند و کسی به ایشان نمی دهد. آنانی که خوراك لذیذ می خوردند، در کوچه ها بینوا گشتند. آنانی که در لباس قرمز تربیت یافته اند، مزبلها را در آغوش می کشند. انتهی.

در این دو آیه خبر می دهد از تشنگی علی اصغر، و سایرین و گرسنگی ایشان و اسیری اهل بیت، و حبس ایشان در مجلس عبیدالله و خرابه شام.

و در آیه 2 از باب 46 از کتاب ارمیا، خبر می دهد که مقتل آن حضرت در کنار فرات است.

و در آیه 6 و 7 از باب و کتاب مذکور بدین نحو مرقوم است: تندروان فرار نکنند، و زورآوران رهایی نیابند به طرف شمال به کنار فرات می لغزند و می افتند. انتهی.

در این آیه هم خبر می دهد که قاصدان تندرو آن حضرت مثل عبدالله [بن] یقطر(1) و شجاعانش در لشکر مثل حضرت عباس و علی اکبر علیهماالسلام همه در کنار فرات شهید خواهند شد. و در آیه 10 از باب و کتاب مذکور نیز خبر می دهد که اول خود آن حضرت و لشکرش، جمعی از کفار را می کشند و بعد خودشان شهید خواهند شد در راه خدا.

ص: 149

1- درباره او نك: تنقیح المقال، 2، ص 224؛ جامع الرواة، ج 1، ص 518.

بالجمله این بزرگوار همان بزرگواری است که خداوند عالم در 21 موضع از قرآن مجید اشاره به فضایل و مصائبش فرموده، از آن جمله در آیه 28 از سوره زخرف، و آیه 77 از سوره نساء و آیه 33 از سوره اسری، و آیه 15 از سوره احقاف، و آیه 27 و 28 از سوره فجر، و آیه 170 از سوره والصفات، و آیه 1 از سوره مریم و آیه 4 و 5 ایضا از سوره اسری، و آیه 7 از سوره کورت، و آیه 88 از سوره الصفات ایضا، و آیه 19 و 40 از سوره حج و آیه 193 از سوره بقره، و آیه 5 از سوره قصص و غیر اینها⁽¹⁾ که هر يك از این آیات تأویل و تفسیر و بیان خاصی دارد، رساله برای ذکر آنها گنجایش ندارد؛ به کتب اخبار باید رجوع کرد صفحه 312 الی ص 324 که باب 4 وسایل مظفری است، شرح آیات را تواند یافت. و همچنین در بحار[الانوار] و عوالم و سایر کتب مقاتل.

و این سرور همان سروری است که در هیچ جای عالم سه نفر مؤمن در دهه عاشورا یافت نمی شود مگر اینکه دو نفرشان عزادار آن جناب اند و مشغول سوگواری و نوحه سرایی هستند بر سر و سینه می زنند از خود سر و از دیگران دل می شکافند. مال و جان را بذل آن حضرت می نمایند، جزاهم الله خیرا.

و این بزرگوار همان بزرگواری است که در هر شهری و دهی از شهر

ص: 150

1- نیز نك: الامام الحسين عليه السلام في احاديث الفريقين، ج 2، از ص 289 به بعد تحت عنوان فضائل الامام الحسين في ظلال القرآن الكريم.

و دهات اهل ایمان نوکرهای مخصوص دارد برای خواندن فضایل و مصائبش و در اصطلاح خاص آنها را روضه خوان(1) می گویند.

امام چهارم امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است. کنیتش ابو محمد. پدرش، سید الشهداء مادرش حضرت شهربانویه(2) - رضوان الله علیها - دختر یزدجرد پادشاه ایران. محل ولادتش مدینه منوره، روز یکشنبه پنجم شعبان المعظم سال سی و پنجم از هجرت و مدفنش بقیع و در نزد عم اکرم خود امام حسن علیه السلام. روز وفاتش شنبه 12 شهر محرم الحرام سال 95 از هجرت بعد از وقعه کربلا به نصّ پدر بزرگوارش امامت به او رسید.

امام پنجم حضرت امام محمد، لقب باقر(3) کنیت ابو جعفر. پدرش علی بن الحسین، زین العابدین. مادرش امّ عبدالله دختر امام حسن علیه السلام. آن حضرت اول علوی است که از دو علوی متولد شد. مولدش مدینه مشرفه روز دوشنبه سیم ماه صفر سال 57 از هجرت بنا بر قول علامه و شیخ شهید در تحریر و دروس(4) شهادت سید الشهداء در سال 61 هجری واقع

ص: 151

-
- 1- این اصطلاح از قرن نهم به بعد پیدا شد و ظاهراً این نام از عنوان کتاب «روضه الشهداء» اقتباس و الهام گرفته شد.
 - 2- مشهور مورخان مادر حضرت را دختر یزدگرد سوم، آخرین پادشاه ساسانی می دانند ولی در نامش اختلاف کرده اند. نام وی طبق نقل دروس جیب السیر، ج 1، ص 203؛ قابوسنامه، ص 99؛ جنات الخلود، و ایران در زمان ساسانیان، ص 312 و ... شهربانو است. البته در امر تردید زیادی وجود دارد؛ زیرا که تحقیقات محققان فن تاریخ این نسبت را قبول ندارد.
 - 3- این لقب را پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به آن حضرت داده است؛ نك: الفصول المهمة، ص 193؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج 4، ص 197.
 - 4- الدروس، 52؛ كشف الغمة، 2، ص 136.

شد پس روز شهادت حضرت سید الشهداء علیه السلام امام محمد باقر علیه السلام چهار ساله بوده. من لا يحضره الفقيه ملاحظه شود. مدفنش بقیع در نزد پدر بزرگوار خود. روز شهادتش دوشنبه 7 ذی الحجه سال 214 از هجرت.

امام ششم امام جعفر، لقب صادق. کنیت ابوعبدالله پدرش امام محمد باقر. مادرش فاطمه ام فروه. مولدش مدینه روز دوشنبه 17 ربیع الاول سال 83 از هجرت. روز وفاتش نیمه رجب سال 148 از هجرت، مدفنش بقیع در نزد پدر و جد خود. سر مذهب شیعه آن جناب است.

امام هفتم امام موسی. لقب کاظم. کنیت ابوالحسن ثانی، و ابوابراهیم و ابوعلی. پدرش جعفر (1) صادق. مادرش حمیده بربریه ابوا - منزلی است مابین مکه و مدینه - . روز یکشنبه 7 ماه صفر سال 128 از هجرت. (2) مدفنش مقبره القریش الآن مزاری است معتبر در شهر کاظمین. وفاتش 24 رجب سال 183 از هجرت.

امام هشتم امام علی بن موسی الرضا. کنیه ابوالحسن. پدرش موسی. مادرش ام ولد، (3) مولد، مدینه، روز پنج شنبه 15 ذی العقده سال 140. (4) مدفنش طوس خراسان، مزاری است مشهور. شهادت، سلخ صفر سال 203 از هجرت.

ص: 152

1- نك: معجم البلدان، ج 1، ص 92.

2- نور الابصار، 135؛ المناقب، ج 4، ص 323؛ تهذیب التهذیب، 10، ص 34.

3- به کنیزی که از صاحب خود دارای فرزند می شود «ام ولد» می گویند. گفتنی است که کنیز وقتی از صاحب خود دارای ولد شد، و مالکش از دنیا رفت پس از فوت او آزاد می شود.

4- سال 148 در این منابع: الارشاد، 2، ص 247؛ الکافی، ص 486؛ التهذیب، ج 6، ص 83.

امام نهم امام محمد. لقب تقی و جواد. کنیت ابوجعفر. پدرش امام رضا علیه السلام. مادرش خیزران امّ ولد از اهل بیت ماریه قبطیه. مولدش مدینه، نیمه ماه مبارک رمضان(1) سال 195 هجری. مدفنش مقابر قریش در نزد جد بزرگوار خود امام موسی کاظم. ایام شهادت، آخر ذی القعدة(2) سال 220 از هجرت.

امام دهم امام علی به لقب نقی به کنیه ابوالحسن. پدرش امام محمد جواد، مادرش سمانه، امّ ولد مولدش مدینه نیمه ذی الحجة سال 212 هجری. مدفنش خانه خود در سرّ من رأی روز دوشنبه 3 شهر رجب سال 254 فعلاً در سرّ من رأی قبر شریفش مزار است.

امام یازدهم امام حسن. لقب عسگری. کنیت ابومحمد. پدرش امام علی النقی. مادرش حُدیث، امّ ولد. مولدش مدینه 10 ربیع الثانی، روز دوشنبه سال 232 هجری. مدفن خانه پدرش در سرّ من رأی روز یکشنبه 8 ربیع الاول سال 260 هجری شهید شد.

امام دوازدهم امام مهدی،(3) کنیتش ابوالقاسم. مادرش نرجس خاتون از قوم نصارا بود، مسلمه شد.

ص: 153

1- الکافی، ج 1، ص 412؛ تاریخ الامامیة، 182؛ التهذیب، ج 6، ص 91.

2- بحارالانوار، ج 50، ص 1.

3- هم نام رسول مکرم اسلام (م - ح - م - د) و چون ذکر نام امام زمان (عج) در دوره غیبت بر اساس روایات متقن تحریم شده است و باید نا القاب از ایشان یاد کنیم، مؤلف (ره) نام مبارک حضرت را نیاورده است. در این باره نک: بحارالانوار، ج 51، باب سوم، ص 31 - 33؛ ج 2 و 3. التتمة فی تواریخ الائمة، 146.

یوم ولادت نیمه شعبان سنه نور. (1) این بزرگوار همان بزرگواری است که جماعت یهود او را «هماشیح» می گویند، و نصارا «مشیخه» یعنی مسیح و مسلمانان «صاحب الزمان». ملل ثلاثه منتظر ظهور اویند که ادیان را دین واحد کند. کفر و شرك و ظلم را از روی زمین بردارد. ولکن جماعت یهود و نصارا گویند کفریاتی را - که ما نوشتیم از عقاید ایشان - ترویج خواهد کرد، العیاذ باللّٰه. و مسلمانان گویند توحید و دین اسلام را منتشر خواهد کرد. و من هم شخصا این را صحیح می دانم. و معتقد به اعتقاد مسلمانانم. ادله این را در باب اول از جلد اول بیان الحق تواند یافت. حقّ تعالی توفیق طبع و نشر عنایت فرماید. آمین.

بالجمله، تابعین ائمه علیهم السلام را «شیعه» (2) و «اثنا عشری» (3) گویند. و در اعتقاد شیعه همه این بزرگواران معصوم و مؤید به معجزات کثیره بودند. باب دوم جلد دوم بیان الحق ملاحظه شود.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى الْاَئِمَّةِ الْاِثْنِي عَشَرَ وَارْزُقْنَا فِي الدُّنْيَا زِيَارَتَهُمْ،

وَفِي الْآخِرَةِ شَفَاعَتَهُمْ، وَسَلِّمْ عَلَيْنَا بِهِمْ وَبِحَرَمَتِهِمْ آمِينَ.

ص: 154

1- 255 که از نظر حروف ابجد مساوی با کلمه «نور» است.

2- نك: مقدمه ابن خلدون، 138؛ الملل و النحل شهرستانی، ج 1، ص 47؛ كتاب التعريفات، ص 57؛ دائرة المعارف فریدو جدی، ج 5، ص 242.

3- دوازده امامی.

فصل دوم: از باب سوم در بیان عقیده یهود و نصارا در نبوت

در نبوت بر حسب متن کتاب مقدس و کتب ملیه و عقاید ایشان ولکن سند ما غالباً کتب مقدسه است. بر مطالعه کننده عزیز مخفی و مستور نخواهد بود که جماعت یهود و نصارا عصمت را شرط نبوت نمی دانند؟ نه قبل از نبوت و نه بعد از آن، نه در افعال و نه در اقوال. بلی ادعا می نمایند که انبیاء معصوم بودند در تبلیغ، خواه به عنوان تحریر باشد خواه به عنوان تقریر. ولکن این ادعا از ایشان بر خلاف متن کتاب مقدس است، چنان که عن قریب - ان شاء الله تعالی - مذکور و مسطور خواهد شد. پس ایشان گویند که جمیع گناهان از انبیاء علیهم السلام قبل از نبوت و بعد از آن صادر می شود، مثل زنا با محارم تا چه برسد به اجنبیات، و کفر و ارتداد و بت پرستی و مستی و بنای معابد برای بت ها و قربانی از برای آنها و دروغ و دزدی و هیزی و امثال ذلك از قبایح که از هیچ ارذلی از ارذل صادر نمی شود. و بلکه اگر انسان منکر شود نسبت کفر و زنا را به بعضی از انبیاء او را کافر می دانند. چرا که گویند منکر کتاب مقدس شدی.

اکنون بر حسب التزام و ضرورت بعضی نسبت ها را که به انبیاء علیهم السلام می دهند، به طور اشاره در این رساله ذکر می نمایم:

اول: آدم ابوالبشر

ص: 155

گویند که از آن جناب گناهی صادر شد در اکل از شجره منهی، چنان که در باب 3 از سفر تکوین مذکور است که قابل عفو و بخشش نبوده، و خدا نمی توانست آن گناه را ببخشد مگر به تجسم اقنوم ابن و مقتول و مصلوب و ملعون و معذب شدن او صفحه 38 نسخه مطبوعه سنه 1901 از کتاب ابحاث المجتهدین ملاحظه شود. بر حسب حکم باب 3 از سفر تکوین گویند: آنچه در این عالم از موت و فوت و مرض و بلا، و خار و خسی که از زمین روییده می شود، از نتایج گناه آدم است. و گویند توبه او هم ثابت نشده است. ولیم اسمت در «طریق الاولیاء» تصریح می کند بر اینکه توبه آدم ثابت نشده است. (1) (مسلمین گویند از آدم علیه السلام ترك اولی صادر شد، از آن هم توبه کرد نهی از شجره منهی، نهی تنزیهی بوده نه تحریمی).

دوم: حضرت علیه السلام

به نصّ باب 9 از سفر تکوین در حقّ آن جناب اعتقاد می نمایند که شراب خورد و مست شد و از شدت مستی منکشف العوره گردید. و اگر کسی گوید این نسبت به آن جناب دروغ است، گویند تو کافر شدی. (2)

سوم: ابراهیم خلیل

در صفحه 27 از رساله عبدالملیح کندی نسخه مطبوعه سنه 1895 تصریح شده است به اینکه الی 75 سال از عمر شریفش گذشته، بت

ص: 156

1- طریق الاولیاء، ص 23.

2- نیز نك: اظهار الحق، ج 4، ص 216.

پرست بوده است. و در باب 12 از سفر تکوین آیه 11 الی آخر باب، تصریح شده است به اینکه ابراهیم علیه السلام برای طمع به مال دنیا زن خود جناب ساراه را تسلیم فرعون نمود و مدتی هم در خانه فرعون به عنوان زن و شوهری بود و با او همبستر می شد. و ابراهیم را برادر زن خود دانسته، در حق او احسان می کرد. اموال ابراهیم تماما از این ممرّ حاصل شده است. اگر کسی گوید هرگز ابراهیم تماما دیوث نبود، بت پرست نبود، هرگز راضی نمی شد به تسلیم زوجه محبوبه خود به کفار گویند تو کافر شدی، تورات را انکار کردی. خدایا شاهد باش که من از جانب خود و [به] وکالت از جانب جمیع مسلمانان شهادت می دهم بر تنزه خلیل تو از این قبایح و کافر به این توراتم که این نسبت ها را به معصومین علیهم السلام می دهد.

چهارم: لوط علیه السلام

بنابر شهادت باب 19 از سفر تکوین گویند که بعد از نزول عذاب بر قومش بلافاصله دو شب متوالی شراب خورد و مست شد. و با دو نفر دختر خود زنا کرد. دو پسر از ایشان متولد شد «موآب» و «بن عمی» و دو قبیله بزرگ که قبیله «موآبیان» و «عمونیان» باشد، از این دو ولد الزنا منشعب گردید، (1) و نسب جناب داود و سلیمان و عیسی، به حکم باب اول انجیل متی و باب آخر کتاب روت از جهت روت و نعمی، مادر

ص: 157

رحبعم بن سلیمان به این دو ولد الزنا منتهی می شود. (1) و به حکم آیه 3 از باب 23 از سفر مثنی تورات هر کس از این دو قبیله باشد، الی یوم القیامة از هالکین است. پس جناب داود و سلیمان و عیسی در نزد ایشان از جمله هالکین خواهند بود.

عجب خدایی است مسیح، و عجب پیغمبران دارد که همه هالکنند و همان يك برهان برای هدم بنای دین یهود و نصارا کافی است. چه مادامی که منکر این تورات و انجیل نشوند، نتوانند جواب شافی از این اشکال بدهند. انجیل و زبور و امثال سلیمانی همه باطل خواهند بود. به همین دلیل وقتی که اینها باطل شدند، سایر کتب عهد عتیق نیز باطل خواهد شد، چرا که علی قولهم آنها مصدق اینها و مصدق از آنهایند. و از جمله واضحات است که مصدق و مصدق باطل هر دو باطل اند. و عجب تر از همه آن است که بنا بر قول نصارا از بعضی مواضع این کتب معلوم می شود که حضرت مسیح خداست، و شفیع و نجات دهنده کل خلق. و از مواضع دیگر مثل این موضع معلوم می شود که ولد الزنا و از جمله هالکین است، و به شفاعت هیچ شفیعی نجات نخواهد یافت. و این اختلاف واضح و تناقض فاضح است.

بالجمله، از باب مذکور هشت گناه کبیره موبقه مهلکه برای جناب لوط علیه السلام ثابت می شود که یکی از آنها زنای با دختران خودش است!

ص: 158

1- نیز نك: انیس الاعلام، ج 1، ص 28 - 29؛ اظهار الحق، ج 1، ص 12.

از باب 29 از سفر تکوین معلوم می شود که جناب یعقوب اجیر لابان شده بود که دختر کوچک خود راحیل را به او تزویج نماید. چون شب عروسی شد، لیا خواهر او را داخل فراش یعقوب کردند و با او مضاجعت کرد. چون صبح شد، با لابان منازعه کرده، گفت: این کی بود که بغل من خوابانیدند؟ من برای خاطر راحیل تو را خدمت کردم. لابان گفت: هفت سال دیگر مرا خدمت کن، او را به تو می دهم. پس جناب یعقوب چنین کرد، و راحیل را هم به او تزویج کرد.

و در باب 31 از سفر مذکور مسطور است که زوجه محبوبه یعقوب، جناب راحیل، دزد و دروغگو بوده که خدایان پدر خود را دزدید. ظاهر از برای عبادت دزدیده بود؛ زیرا که از خانواده بت پرستان بوده، و ایضا در باب 34 از سفر تکوین، مرقوم است که دینا دختر یعقوب، عاشق شخیم پسر حمور حوی (1) شده و بکارت خود را به طریق زنا زایل کرد. (2)

و نیز در باب 35 از سفر تکوین مرقوم است که روییل (3) پسر بزرگ یعقوب با زن پدر خود بلهه (4) زنا کرد. و جناب یعقوب شنید. حدّ زنا نه بر پسر خود جاری کرد و نه به این ضعیفه زانیه. (5) و از آیه 24 از باب

ص: 159

-
- 1- شخیم فرزند حمور حوی، امیر منطقه نابلس در زمان یعقوب بوده است. قاموس الکتاب المقدس، ص 320 و ص 515.
 - 2- نیز نك: اظهار الحق، ج 4، ص 1231.
 - 3- روییل و روییل بزرگ ترین پسر یعقوب از لیثه بود. انیس الاعلام، ج 2، ص 271.
 - 4- بلهه یا بلها اول کنیز راحیل است که دان و نفتانی را برای یعقوب تولید نموده. سفر پیدایش، باب 35/25.
 - 5- نیز نك: اظهار الحق، ج 4، ص 1232.

38 سفر تکوین معلوم می شود که حدّ زنا در آن زمان سوزانیدن به آتش بوده است و بلکه عوض حدّ در آخر عمر جناب یعقوب رویل را دعا کرد، چنان که در آیه 3 از باب 49 سفر تکوین مسطور است.

و نیز در باب 38 از سفر تکوین مرقوم است که یهودا پسر سوم یعقوب با تamar عروس خود زنا کرد(1) و فارص و زارح را برای او زایید. و فارص ولد زنا یکی از اجداد جناب عیسی و داود و سلیمان است به شهادت آیه 3 از باب اول انجیل متی و باب آخر کتاب روت. پس از این جمله معلوم شد که جناب عیسی و داود و سلیمان از دو جهت ولد الزنا می باشند. و تا به حال خدای ولد الزنا کسی ندیده و نشنیده است.

این بود مجمل حال یعقوب علیه السلام که ابوالانبیاء اسرائیلیه است. تمامی افتخاراتشان به او است. ای عاقلاً این نحو اعتقاد کردن در حقّ انبیاء خوب است یا به نحوی که در قرآن بیان شده؟ و هو قوله تعالی:

«وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ * إِنَّا أَخْلَصْنَا لَهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرِي الدَّارِ * وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ»(2)

حال عقل خود را حکم قرار بده. خدا این نحو پیغمبر بفرستد خوب است یا آن نحو؟

و از باب 27 از سفر تکوین معلوم می شود که جناب یعقوب سه

ص: 160

1- اظهار الحق، ج 4، ص 1232 - 1233.

2- سوره ص، آیات 45 - 47.

مرتبه دروغ گفت و پدر خود را خدعه و حيله كرد. و مادرش ربقا شريك او بود در حيله، و نيز در تورات مکتوب است، يعنى در باب 26 از سفر تكوين كه اسحاق به زن خود ربقا گفت خواهر من است. و در اين امر اقتدا به پدر خود ابراهيم كرد.

ششم: خطيئه موسى عليه السلام

از باب 4 از سفر خروج معلوم مى شود كه حضرت موسى عليه السلام مكرر از منصب نبوت استعفا داد، تا اينكه خدا بر او غضب كرد، چنان كه در آيه 14 از باب 4 از سفر مذكور مسطور است. و حال اينكه غضب خدا بر كفار است نه بر انبياء مثل حضرت موسى پناه بر خدا از غضب خدا.

هفتم: خطيئه هارون

از باب 32 از سفر خروج صريحا معلوم مى شود كه جناب هارون گوساله (1) ساخت و مذبحى براى او بنا كرد و فرياد زده، گفت: فردا عيد است براى خداوند و گوساله را عبادت كرد و بنى اسرائيل را هم امر به عبادت او نمود. پس ايشان به امر هارون ذبايح براى گوساله ذبح نمودند و قربانى ها تقريبات كردند. (انتهى)

پس معلوم مى شود كه اين پيغمبر ضال و مضل و مرتد و كافر و بت پرست شد و ديگران را امر و دعوت به گوساله پرستى و بت پرستى

ص: 161

1- نام اين گوساله هشت بار در قرآن مجيد آمده است. به سوره هاى بقره و نساء و طه مراجعه فرماييد. نيز نك: الكامل في التاريخ، ص 107؛ البداية و النهاية، 1، ص 310؛ قصص الانبياء از نجار، ص 218.

نمود. آیا خدا پیغمبر را برای دعوت به توحید می فرستد یا برای دعوت به شرك؟ ای جماعت یهود و نصارا که ادعای عقل و فطانت می نمایید عقل شما چه شد که این خرافات و کفریات را باور کرده و تصدیق می نمایید و بلکه منکر کفر این پیغمبر را کافر می دانید؟

و از مواضع کثیره از تورات معلوم می شود که فاعل این اعمال واجب القتل است. پس بر جناب موسی واجب بود که برادر خود را بکشد نه اینکه الواح را بکشند. منشأ فساد، جناب هارون بوده است، ولی عوض او دیگران را جناب موسی کشت.

هشتم: ایضا خطیئه موسی و هارون

در باب 20 از سفر اعداد، آیه 12 بدین نحو مرقوم است: و خداوند به موسی و هارون گفت: چون که به من اعتقاد نیاوردید، مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس ننمودید، بنابراین جماعیت را به زمینی که به ایشان داده ام نخواهی رسانید انتهی. (1)

از این آیه دو امر معلوم می شود:

اول اینکه موسی و هارون اعتقاد به خدا نداشتند. دوم اینکه او را تقدیس نمی کردند. معلوم است که هر دو امر، کفر است. عجب رسولی که اعتقاد به مرسل خود ندارند و او را تقدیس نمی کند.

ص: 162

1- نیز نك: اظهار الحق، ج 4، ص 1239.

در باب 32 از تورات مثنی بدین نحو مکتوب است: 48 و خداوند در همان روز موسی را خطاب کرده، گفت 49 به این کوه عباریم، یعنی جبل نبو که در زمین موآب در مقابل اریحاست، برای و زمین کنعان را که من آن را به بنی اسرائیل می دهم، ملاحظه کن. 50 و تو در کوهی که به آن بر می آیی وفات کرده، به قوم خود ملحق شو، چنان که برادرت هارون در کوه هور مُرد و به قوم خود ملحق شد. 51 زیرا که شما در میان بنی اسرائیل نزد آب مریبای قادش در بیابان سین به من تقصیر نمودید. چون که مرا در میان بنی اسرائیل تقدیس نکردید. 52 پس زمین را پیش روی خود خواهی دید. لکن به آنجا به زمینی که به بنی اسرائیل می دهم، داخل نخواهی شد انتهی.

بعد از حذف زواید از این آیات، دو امر معلوم می شود: اول اینکه موسی و هارون هر دو مقصر بودند. دوم اینکه خدا را تقدیس نمی کردند. لهذا خدا بر ایشان غضب کرده ایشان را در بیابان کشت و داخل ارض کنعان نمود و قبور ایشان مجهول ماند، حاشا از مسلمین که اعتقاد نمایند بر اینکه پیغمبر خدا مقصر خدا و غیر مقدّس خدا باشد! و حال اینکه خدا پیغمبر را می فرستد برای رفع تقصیر از دیگران. اعتقاد مسلمین در حقّ آل ابراهیم و آل عمران این است که مذکور می شود:

«إِنَّ اللَّهَ -اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (1)

مراد از آل عمران، موسی و هارونند که ایشان مصطفی بودند مثل آل ابراهیم و آدم و نوح، و مرتضی بودند، و ممتاز بودند و برگزیده و بنده خاص خدا. نه اینکه مقصر و بت پرست و زانی و اولاد زنا. از تو که یهودی و نصرانی هستی، اکنون انصاف می خواهم. اگر با جان خود عداوت نداری، راست بگو که عقیده مسلمین در حق انبیاء بهتر است یا عقیده شما؟ بیان قرآن بهتر است یا بیان تورات حالا که اعتراف می کنی که عقیده مسلمین بهتر است و بیان قرآن اعلا تر، قبول کن و با جان خود عداوت موزز. و نمی توانی اقرار نکنی بر حسن عقیده مسلمین و قبح عقیده خود، مگر اینکه خودت هم مثل عقیده ات قبیح باشی.

دهم: خطیئه شمشون پیغمبر ابن مانوح!

دهم: خطیئه شمشون (2) پیغمبر ابن مانوح!

در باب 16 از سفر تکوین قضاة مذکور است که شمشون نبی با دلیلا (3) فاجره زانیه که از اهل وادی سوری (4) بوده است مکرر زنا کرد.

ص: 164

1- سوره آل عمران، آیه 33.

2- در پاورقی انیس الاعلام، ج 2، ص 278 آمده است: جیمفر هاکس در قاموس خود وی را پسر منوخ معرفی می کند که مدت بیست سال بر اسرائیل قضاوت کرد. تا موسی بعد از بیان فجایع وی می نویسد: با وجود تمام آن خطاهایی که از شمشون سرزد باز از جمله مؤمنین محسوب است. ص 532.

3- دلیلی (دلیلة) زنی فلسطینی از اهالی وادی شوراق یا سوری بوده است. قاموس الكتاب المقدس، ص 375.

4- نك: قاموس مقدس، ص 491؛ و انیس الاعلام، ج 2، ص 279.

و سبب قتلش هم همان شد و دال بر نبوتش آیه 5 و 25 از باب 13 و آیه 6 و 19 از باب 14 و آیه 14 و 18 و 19 از باب 15 از سفر قضات است. و واضح تر از اینها آیه 32 از باب 11 از رساله پولس به عبرانیان است انتهى.

پس به شهادت کتاب مقدس، این پیغمبر زانی بوده، و حال اینکه مکرر گفتیم که ثمره بعثت انبیاء رفع زنا و سایر معاصی است. در صورتی که خودشان اقدام به زنا کنند، بعثت ایشان لغو و بلکه اعانت بر معصیت خواهد بود، چه دیگران نیز اقتدا می کنند به نبی خود. حاشا از خدا که فعل لغو از او صادر شود، یا اعانت بر معصیت کند، و یا پیغمبری را بفرستد که نتیجه بعثت او زیاد شدن معصیت باشد.

تذکره: در شأن نزول سوره مبارکه «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ»⁽¹⁾ مفسرین نقل کرده اند که حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله مجاهدات شمشون را در راه دین بیان فرمود. پس اصحاب غبطه برده و محزون شدند و گفتند: ما را اینقدر عمر نیست که مثل شمشون هزار ماه در راه خدا مجاهده کنیم. پس خداوند عالم برای تسلی ایشان فرمود، لیلۃ القدر را به شما عنایت فرمودم. اگر در آن شب مرا بندگی کنید، ثواب شما زیادتر خواهد بود از مجاهدات شمشون انتهى ملخصاً.⁽²⁾

پس اگر شمشون زانی بود چنان که کتاب مقدس گوید فعل او

ص: 165

1- سوره قدر، آیه 1.

2- الجامع لاحکام القرآن قرطبی ذیل آیه شریفه. تفسیر البصائر، ج 57، ص 653.

موجب تنفر بود نه سبب غبطه. و از کتاب مقدس معلوم می شود، سفر قضاة، باب 13 و 14 و 15 الخ که شمشون گاهی زنا می کرد. و گاهی زراعت های مردم را آتش می زد. و گاهی مثل میمون و خرس در مجالس می رقصید. حاشا از خدا که چنین پیغمبر رقاص زانی مفسد داشته باشد که زراعت های کبیر و صغیر و بیوه زن را آتش بزند. بیابان ها را يك مرتبه بسوزانند. باز هم اگر قطع اشجار(1) می نمود، برای سوزانیدن و مصالح دیگر، خوب بود. ولی سوزانیدن گندم و جو رسیده به هیچ میزان درست نمی آید.

یازدهم: خطیئه داود علیه السلام

در باب 11 از کتاب 2 شموئیل مرقوم است که جناب داود عاشق بت شبع، زن اوریای حتی شد(2) و به او زنا کرد. حامله شد. خواست حمل را به گردن اوریا بیندازد، ممکن نشد و اوریا را به حيله كشت پس زوجه او را به خانه خود آورد، تصرف کرد. و جناب سلیمان از این عقیقه صالحه متولد شد.

دوازدهم: خطیئه امنون پسر بزرگ جناب داود

دوازدهم: خطیئه امنون(3) پسر بزرگ جناب داود.

در باب 13 از کتاب 2 شموئیل مرقوم است که امنون بن داود با خواهر خود تامار زنا کرد. و بکارت او را به طریق زنا زایل کرد. و چون

ص: 166

1- جمع شجر، درختان.

2- نك: قاموس الكتاب المقدس، ص 136 و 162 و نیز اظهار الحق، ج 1، ص 12.

3- به او حمنون نیز گفته اند. نك: قاموس الكتاب المقدس، ص 119.

تامار خواهر صلبی و بطنی ابیشالوم بود، مصمم قتل امنون گردید، و لَدی الفُرصة او را کشت. و جناب داود تمامی امور را دانست و اجرای حدود نکرد با وجود قدرت. لعل (1) جهتش این بوده که اولادش می گفتند اگر بر زانی اجرای حدود شود، اول باید تو کشته شوی و بعد ماها.

سیزدهم: در خطیئه ابیشالوم بن داود

در آیه 22 از باب 16 از سفر 2 شموئیل در حق ابیشالوم با زن های پدرش داود به دین نحو مرقوم است: 22 در پشت بام چادری برای ابیشالوم زدند و ابیشالوم در نظر تمامی اسرائیل به زنان پدرش درآمد، الخ.

و بعد ابیشالوم با پدرش داود جنگید. و در این جنگ بیست هزار نفر از بنی اسرائیل که نخست زاد خدا هستند مقتول گردیدند، چنان که در آیه 7 از باب 18 از کتاب 2 شموئیل مرقوم است. با همه اینها جناب داود به امرای لشکر وصیت کرد که ابیشالوم را نکشند. و حال آنکه مستوجب قتل ها بوده به حکم تورات ولکن امرای لشکر این وصیت را از داود نپذیرفتند، این زانی و قاتل را کشتند. و چون خبر قتل ابیشالوم به جناب داود رسید، گریه ها و زاری ها کرد. (2) به نحوی محزون بود که امرأ جرات نمی کردند بشارت فتح را به او بگویند.

ص: 167

1- شاید.

2- نیز نك: اظهار الحق، ج 4، ص 1247.

پس ایشالوم فایق آمد بر زویل پسر بزرگ یعقوب به وجوهی: اول: رویل با يك نفر از زن های پدر زنا کرد و ایشالوم با همه زن های پدر. دوم: رویل در بیابان خلوت زنا کرد، ایشالوم در بالای بام در محضر جمیع بنی اسرائیل. سیم: رویل با پدر خود جنگ نکرد و ایشالوم جنگید تا بیست هزار نفر از فرزندان خدا کشته شدند.

ثمّ نقول: ما تعجب نمی کنیم از صدور این افعال از انبیاء و ابنای انبیاء ولکن تعجب از این می کنیم که به شهادت آیه 11 و 12 از باب 12 از کتاب 2 شمویل، این امور از زنا و قتل، به مشیت و اراده حقّ تعالی بوده است که در لسان ناتان خبر داد که چنین خواهم کرد و چنین هم کرد. (1) فیا سبحان الله! حقّ تعالی راضی به زنا می شود، و یا امر به زنا می کند و قتل، حاشا و کلاً ثمّ حاشا! این امور نیست مگر از مفتعلات اهل کتاب که داخل کتاب الهی نموده اند که انبیای خدا و بلکه خود خدا را ضایع کنند. جزاهم الله بما فعلوا.

چهاردهم: خطیئات سلیمان علیه السلام

در باب 11 از کتاب اول ملوک مرقوم است که جناب سلیمان هزار زن تزویج کرد، از عقد دائم و منقطع، از قبائلی که تزویج ایشان بر بنی اسرائیل جایز نبوده به حکم تورات پس به اغوای زن های خود که بت پرست بودند، جناب سلیمان مرتد شده، از دین برگشت و بت

ص: 168

پرست شد. و معابد عالیّه در مقابل اورشلیم برای بت ها بنا کرد. بخورها و قربانی ها برای بت ها نمود. پس خودش با زوجاتش آسوده مشغول بت پرستی شدند. و این امور در آخر عمر شریفش از جنابش صادر گشت که وقت اقبال الی الله است. (و توبه او از هیچ موضعی از کتاب مقدس معلوم نشده) [انتهی. \(1\)](#)

مع ذلك سه کتاب از او الهامی و الهی است: امثال سلیمانی؛ جامعه سلیمانی؛ غزل های سلیمانی. و معلوم نیست این کتب در ایام نبوت از او صادر گشته، یا بعد از ارتداد. و هر کس که کتاب غزل ها را بخواند از روی عدل و انصاف، حکم خواهد کرد بر اینکه این کلمات، کلمات مرتد است نه کلمات نبی.

الحاصل از باب مذکور معلوم می شود که پنج کبیره موبقه مهلکه و بلکه زیادتیر از جناب سلیمان صادر گشته. [\(2\)](#)

اول که اعظم و اجل از همه است، در آخر عمر مرتد و بت پرست شد. و حکم مرتد اگرچه پیغمبر صاحب معجزه هم باشد، قتل و رجم است به شهادت آیه 5 از باب 13، و ایضا آیه 5 از باب 17 از تورات مثنی. گفتیم که از هیچ موضعی از مواضع کتاب مقدس توبه او معلوم نمی شود. بر فرض اینکه توبه کرده باشد، مقبول افتادن توبه مرتد معلوم نیست. اگر توبه مرتد مقبول بود، چرا حضرت موسی گوساله پرست ها

ص: 169

1- نیز نك: اظهار الحق، ج 1، ص 13؛ ج 4، ص 1248.

2- نك: اظهار الحق، ج 4، ص 1249.

را کشت. به مقداری که کشت؟ و حال اینکه به مجرد رسیدن حضرت موسی همه توبه کردند.

دوم معابد عالیّه در مقابل بیت المقدس برای بت ها بنا کرد تا یوشیا بن آمون بعد از سیصد سال آن معبدها را خراب کرد، چنان که در باب 23 از سفر 2 ملوک مسطور است.

سیم اینکه تزویج نمود از قبایلی که خدا تزویج ایشان را منع فرموده بود، چنان که در آیه 3 از باب 7 از تورات مثنی مسطور است، که مصاهرت با ایشان مکن؛ یعنی با قبایلی که غیر از بنی اسرائیل اند و چون تزویج بر خلاف حکم خدا شد، عقد باطل خواهد بود. و چون عقد باطل شد، مضاجعت، زنا خواهد بود. پس جناب سلیمان در تمامی عمر خود زانی بوده و تمامی اولاد او اولاد زنا خواهند بود. و مادر رحبعام بن سلیمان که یکی از اجداد جناب عیسی است، به حکم نسب نامه متی، نعمی، عمونیه بوده است. و سبق بیان یافت که موایبان و عمونیان الی یوم القیامة از هالکین هستند به حکم آیه 3 از باب 23 از تورات مثنی. پس جناب عیسی و آبای او الی رحبعام از هالکین خواهند بود، علاوه بر اولاد زنا بودن. و ولد الزنا هم تا پشت دهم از هالکین است به حکم آیه 2 از باب 23 از تورات مثنی پس جناب عیسی و آبای او از جهات شتی اولاد زنا و از هالکین خواهند بود:

اول: از جهت تامل عروس یهودا.

ص: 170

دوم: از جهت روت مواویه.

سیم: از جهت راحاب زانیه.

چهارم: از جهت زن اوریا مادر سلیمان.

پنجم: از جهت نعمی عمونیه مادر رحبعام بن سلیمان.

این است نسب نامه خدا. آیا خدا قبیله پاکیزه تر از این قبیله پیدا نکرد که گوشت آنها را بر خود بیوشاند که باید به شکل اولاد زنا به دنیا بیاید و از سلسله هالکه؟ تَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مِنْ تِلْكَ الْخِرَافَاتِ.

چهارم حضرت سلیمان هزار زن تزویج نمود. و حال اینکه کثرت ازدواج خاصه برای سلطان بنی اسرائیل حرام بوده به حکم آیه 17 از باب 17 از تورات. پس از این حیث نیز زانی و اولاد و اولاد زنا خواهند بود.

پنجم اینکه زوجات آن جناب بخور برای اصنام(1) کرده و ذبح برای آن نمودند. پس واجب القتل خواهد بود به حکم آیه 20 از باب 22 از سفر خروج.

ششم اینکه جناب سلیمان را دعوت به بت پرستی کردند و او را اغوا نمودند. پس از این حیث نیز واجب القتل خواهند بود به شهادت آیه 9 از باب 13 از تورات مثنی. و جناب سلیمان اجرای حدود نقرمود، و اینها را نکشت با وجود اقتدار. پس مداهن در اجرای حدود الهی بوده، خود این کبیره است.(2)

ص: 171

1- بت ها.

2- نیز نك: انیس الاعلام، ج 2، ص 286 به بعد.

این است مجمل حال داود و آل داود و سلیمان در اعتقاد جماعت یهود و نصارا و شهادت کتاب مقدس! و ما مسلمانان پناه بر خدا می
بریم از اعتقاد به این خرافات. حضرت حق - جلّ و علا - در آیه 102 از سوره بقره در رد این خرافات می فرماید:

«وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا».

و در آیه 10 از سوره سبأ در حق جناب داود فرمود:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا حِبَالُ أُوَيْبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّارَ لَهُ الْحَدِيدَ»

تا اینکه در آیه 13 می فرماید:

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ».

ای مطالعه کننده، خدا عقلت داده برای تمیز ما بین حسن و قبح. حال ملاحظه کن که کدام يك از این دو بیان و عقیده صحیح است. آیا
کفر انبیاء و یا ایمان ایشان. خدا پیغمبر می فرستد برای ساختن بتخانه یا خراب کردن آن؟ گرفتار این عقیده سوء شوی اگر راست نگویی.
حاشا از خدا که چنین پیغمبران داشته باشد.

پانزدهم: خطیئه انبیای بلا اسم

در آیه 5 از باب 10 از کتاب اول شموئیل از قول او در خطاب به شاول بدین نحو عیان و بیان گشته: و چون در آنجا نزدیک به شهری برسی،
گروهی از انبیاء که از مکان بلند به زیر می آیند و در پیش ایشان

ص: 172

چنگ و دف و نای و بربط بوده، نبوت می کنند، به تو خواهند برخورد. 6 و روح خداوند بر طور مستولی شده، با ایشان نبوت خواهی نمود. و به مرد دیگر متبدل خواهی شد. انتهی.

از این آیه معلوم می شود که انبیای بنی اسرائیل از اهل لهو و لعب بوده اند، و چنگ و دف و نای و بربط می زدند و نبوت می کردند و حال ایشان بعینها حال درویش نقشبندی ها بوده که قوال و دفاف و دایره و تنبک زده می باشند از این آیه معلوم می شود که انبیای بنی اسرائیل از اهل لهو و لعب بوده اند، چنگ و دف و نای و بربط می زدند و نبوت می کردند و حال ایشان بعینها حال درویش نقشبندی ها (1) بوده که قوال و دفاف و دایره و تنبک زن می باشند. و نزول وحی موقوف به این عمل شیطانی بوده، در وقت دایره و تنبک زدن بازار نبوت چنان رواج پیدا می کرده که از برکت دف غیر نبی هم نبی می شده، نبوت سرایت می کرد به شاؤل سفاک دیوانه آیه 10 و 11 از باب مذکور صریح است در اینکه شاؤل هم نبی شد از اثرات این مجلس پر فیض.

شانزدهم: خطیئه الیشع که الیسع باشد

در باب 3 از کتاب دوم ملوک اسرائیل مرقوم است که پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهود و پادشاه ادوم نزد الیشع آمدند که از او استفسار نمایند که آیا با پادشاه مواب بجنگیم یا نه و او گفت: 15 اما الآن

ص: 173

1- این فرقه به خواجه بهاء الدین نقشبندی بخاری منسوبند. نقشبند قریه ای از بخارا است.

برای من مطرب بیاورید و واقع شد که چون مطرب ساز زد دست خداوند بر وی آمد. 16 و او گفت: خداوند چنین می گوید: ای وادی را پر از خندق ها بسازید، تا آخر وحی.

پس این آیه 15 صریح است در اینکه وحی بر انبیای بنی اسرائیل موقوف بوده به حضور مطرب و ساز. چون ساز زده می شد و مطرب و رقص ما تحت خود را می جنبانیدند، وحی می ریخت از برای انبیای بنی اسرائیل. از این زیه (1) موقع و محل وحی هم معلوم می شود، العیاذ باللّٰه من تلك الخزعبلات. (2)

هفدهم: خطیئه مریم نبیّه خواهر موسی و هارون.

در آیه 20 و 21 از باب 15 سفر خروج در بیان حال مریم بدین نحو مکتوب است. 20 و مریم نبیّه خواهر هارون دف را به دست خود گرفته و همه زنان از عقب وی دف ها گرفته، رقص کنان بیرون آمدند. پس مریم در جواب ایشان گفت: خداوند را بسرایید الخ.

از این موضع نیز معلوم شد که مریم نبیّه هم رقص بوده و هم دفّاف. و همچنین دختران خدا و اردوی خدا نیز مملو از دف بوده که هر زنی يك دف در دست گرفته بنای زدن و رقصیدن را گذاشتند. و حال اینکه عدد ایشان متجاوز از کرور است. ولکن این نبیّه صاحب سلیقه بوده، چه دانست که دف و رقص بی آوازه چندان مزه ندارد. لهذا به امّت خود گفته آوازه هم بخوانید.

ص: 174

1- کذا.

2- بیهوده ها.

هجدهم: انبیای بنی اسرائیل دروغگو بوده اند در وحی. (1)

نبی بیت ایلی از آیه 11 الی 30 از باب 13 از کتاب اول ملوک مرقوم است که در بیت ایلی نبی سالخورده بود. در پنج موضع از باب مذکور، لفظ نبی بر او اطلاق شده در آیه 18 از باب مذکور تصریح شده به اینکه این نبی سالخورده در تبلیغ وحی و ادای رسالت دروغ گفت و افترا بر خدا بست نبی مسکین دیگر به سبب دروغ او طعمه شیر گشت. پس این نبی هم افترا بر خدا بست در ادای وحی. و هم نبی دیگر را به کشتن داد. عجب پیغمبران دارند بنی اسرائیل که هم دروغ بر خدا می بندند و هم یکدیگر را می کشند!

نوزدهم: موسی و هارون دروغ گفتند در تبلیغ وحی و ادای رسالت به تعلیم الهی.

در آیه 18 از باب 3 از سفر خروج، از قول خدا در خطاب به موسی بدین نحو مرقوم است: و سخن تو را خواهند شنید. و تو با مشایخ اسرائیل نزد پادشاه مصر بروید. و به وی گوید یهوه خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است و الآن سفر سه روزه است. به صحرا برویم تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم. انتهی.

و در آیه 1 و 3 از باب 5 از سفر مذکور از قول موسی و هارون در خطاب به فرعون بدین نحو مرقوم است. 1 و بعد از آن موسی و هارون

ص: 175

1- نیز نک: انیس الاعلام، ج 2، ص 290.

آمده، به فرعون گفتند: یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عید نگاه دارند. 3 گفتند: خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده. پس الآن سفر سه روزه به صحرا برویم، و نزد یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم، مبادا ما را به وبایا شمشیر مبتلا سازد. انتهی.

پس از آیه اول صریحا معلوم می شود که خدا موسی و هارون را تعلیم نمود که در حضور فرعون دروغ بگویند در وحی. و از آیه 2 و 3 معلوم می شود که ایشان هم دروغ گفتند: چرا که مقصود، رفتن سه روزه راه به صحرا و ذبح کردن و عید نگاه داشتن نبود. و بلکه مقصود بردن ایشان بود به کنعان، چنان که در آیه 8 از باب 3 سفر خروج تصریح به این مطلب شده است. و آیه بدین نحو است: 8 و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم، به زمینی که شیر و شهد جاری است به مکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فریزیان و حویان و یبوسیان. انتهی.

پس این آیه صریح است در آنچه ما گفتیم که مقصود بردن بنی اسرائیل به کنعان بود از بعثت موسی، نه رفتن سه روز به صحرا، لکن خدا و رسولانش دروغ گفتند. جماعت یهود و نصارا اگرچه در امثال مورد گویند که این دروغ مصلحت آمیز است ضرر ندارد چه اگر به فرعون می گفتند می خواهیم برویم کنعان، مرخصشان نمی کرد. در جواب گوئیم اولاً خداوند، عالم بود به اینکه فرعون ایشان را اختیارا

مرخص نخواهد کرد تا غرق نشود. نه برای يك روز راه نه برای سه روز. پس دروغ گفتن خالی از مصلحت و لغو خواهد بود.

ثانیا مکرر خدا به موسی خبر داد که من قلب فرعون را قسی خواهم کرد که بنی اسرائیل را مرخص نکنند تا آیات نموده، اظهار قدرت فرماییم. پس لازمه این اراده این خواهد بود که در حضور فرعون بگویند که از کنعان هم آن طرف تر خواهیم رفت تا قلب فرعون قسی تر شده، مرخصشان نکنند تا آیات بیشتر گردد. پس مصلحت در تطویل مدت مسافرت بود نه در تقصیر.

ثالثا دروغ مصلحت آمیز بر فرض جواز برای شخص عاجز جایز خواهد بود و بیچاره، نه برای خدای قادر مطلق. و از جمله واضحات است که خدا و رسولش عاجز نیستند.

رابعا اگر دروغ مصلحت آمیز در شرایع جایز باشد حتی از برای انبیاء و رسولان، پس گوییم شاید جمیع تورات و انجیل از قبیل دروغ مصلحت آمیز باشد که خدا ابا خبر ندارد. با اینکه خبر دارد یا اینکه گوییم اگر دروغ مصلحت آمیز را جایز می داند. لهذا ساکت است. و بلکه گوییم اگر دروغ برای مصالح جزئیه جایز باشد، مثل ترخیص بنی اسرائیل، در مصالح کلیه به طریق اولی جایز خواهد بود، مثل نهی عباد از فساد در بلاد و واداشتن ایشان به عبادت رب العباد پس بنا بر قانون یهود و نصارا برای تصحیح این تورات مجعوله، بنای شرایع به

کلی منهدم، و وثوق مرتفع، و حق با منکرین شرایع خواهد بود. و هذا ما لا يقول به المنصف فضلاً عن المؤمن.

بیستم: دروغ گفتن شموئیل در تبلیغ به امر خدا.

در باب 16 از کتاب اول شموئیل از قول خدا در خطاب به شموئیل بدین نحو ترقیم یافته است:

1- و خداوند به شموئیل گفت: تا بکی تو برای شاول(1) ماتم می گیری چون که من او را از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم؟ پس حقه خود را از روغن پر کرده، بیا تا تورات نزد یشی بیت لحمی بفرستم؛ زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده ام.

2- شموئیل گفت: چگونه بروم؟ اگر شاول بشنود مرا خواهد کشت. خداوند گفت: گوساله همراه خود ببر و بگو که به جهت گذرانیدن قربانی برای خداوند آمده ام.

3- ویشی را به قربانی دعوت نما الخ.

4- و شموئیل آنچه را که خداوند به او گفته بود بجا آورده الخ.

5- گفت: شموئیل با سلامتی به جهت قربانی گذرانیدن برای خداوند آمده ام الخ.

مؤلف گوید: اصل مقصود از فرستادن شموئیل، مسخ جناب داود

ص: 178

1- شموئیل، شاول را برای بنی اسرائیل به عنوان شاه انتخاب کرد در قرآن سوره بقره آیه 246 به بعد به آن پرداخته است (وی همان طالوت است که از سال 1044 تا 1029 پیش از میلاد بر آنها سلطنت کرده است).

بود برای سلطنت بنی اسرائیل. لکن خدا تعلیم دروغ نمود، و شموئیل هم در تبلیغ دروغ گفت. مگر خدا قادر نبود که شموئیل را از شر شاول نجات بدهد بی تعلیم دروغ که محتاج شد که خودش و پیغمبرش دروغ بگویند؟!

بیست و یکم: اتفاق کردن چهارصد پیغمبر از پیغمبران بنی اسرائیل بر دروغ بر خدا در يك مجلس.

در باب 18 از کتاب دوم تواریخ ایام مرقوم است که یهود شافاط و اخاب پادشاه یهود و اسرائیل خواستند بروند براموت جلعا برای جنگ. پس چهارصد نفر انبیاء را در مجلس خود جمع کرده و از ایشان استفسار نمودند که آیا خدا اذن می دهند بروند به جنگ یا نه؟ بر فرض اذن غالب خواهیم شد یا مغلوب؟ چهارصد نفر نبی متفقا گفتند بروید و غالب خواهید شد. این دو پادشاه اطمینان حاصل نکردند. گفتند: اگر پیغمبر دیگر هم هست، از او استفسار نماییم، بعد از گفتگوی زیاد فرستادند عقب میکاء نبی بن یملا که او هم بیاید از جانب خدا خبر دهد. پس رسولان پادشاهان رفتند رسول خدا را آوردند و بین راه به او گفتند که تو راست بگو. او هم وعده داد که راست بگوید. معهذا در اول ورود مثل دیگران دروغ گفت. و حال اینکه قسم خورده بود که راست بگوید. پس از آن قسمش دادند که راست بگوید. و بعد بر ضد چهار صد پیغمبر گفت: خدا می فرماید مغلوب خواهید شد و چهارصد

ص: 179

پیغمبر را تکذیب کرد. و خبر داد که خدا روح پلید فرستاده این پیغمبران را اغوا کند. صدیقیا که یکی از چهارصد بود، میکای پیغمبر را زد که تو دروغ بر خدا می گویی. میکا گفت تو دروغ می گویی و دیگران، من راست می گوئیم. پس پادشاه میکا را حبس کرد رفتند و مغلوب شدند، انتهی. ملخصا بقدر الامکان.

پس از کلمات مسطوره امور آتیه معلوم می شود:

اول: چهارصد پیغمبر بر کذب بر خدا اتفاق کردند، و حال اینکه چهارصد بقال اتفاق نمی کنند بر دروغ، آن هم بر خدا.

دوم: معلوم می شود که مغوی و مضلّ اینها خدا بوده.

سوم: چون سلاطین بنی اسرائیل پیغمبران خود را دروغگو می دانستند حتی در تبلیغ، لهذا اطمینان به قول ایشان نکرده، عقب میکا فرستادند.

چهارم: معلوم می شود که انبیاء بنی اسرائیل معتقد به عصمت نبودند در حقّ یکدیگر لهذا یکدیگر تکذیب می کردند. پس در صورتی که خود انبیاء معتقد عصمت نباشند در حقّ یکدیگر جماعت یهود و نصارا از کجا می توانند معتقد عصمت ایشان شوند.

پنجم: انبیای بنی اسرائیل یکدیگر را می زدند، آن هم در مجلس سلاطین، و این کار الواط هم نیست چه رسد به انبیاء.

ششم: در صورتی که حال انبیای بنی اسرائیل این باشد در وحی، بر

فرض صحت انتساب به ایشان، باز محل اعتماد و وثوق نخواهد بود عهد عتیق و جدید.

بیست و دوم: تکذیب اشعیای نبی جمیع انبیای بنی اسرائیل را.

در آیه 7 و 8 از باب 28 از کتاب اشعیاء علیه السلام بدین نحو مرقوم است: 7 ولکن اینان نیز از شراب گمراه شده اند. و از مسکرات سرگشته گردیده اند. هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده اند. و از شراب بلعیده گردیده اند. از مسکرات سرگشته شده اند و در رؤیا گمراه گردیده اند. و در داوری مبهوت گشته اند. 8 زیرا که همه سفره ها از قی و نجاست پر گردیده و جایی نمانده است انتهی.

از آیتین معلوم می شود که عمومی بنی اسرائیل از شراب حیران و سرگردان، در نبوت ساهی، و در داوری خاطی هستند و سفره های ایشان پر از قی و نجاست است، بس که شراب می خوردند. اگر از سایر پیغمبران بررسی مثل این قول را در حق اشعیاء خواهند گفت. چرا که دانستی که بنای ایشان بر تکذیب یکدیگر است. پس در صورتی که انبیای ایشان خاطی باشند به شهادت اشعیاء چگونه می شود عصمت ایشان را اعتماد کرد در وحی؟ و از کجا می شود اعتقاد کرد به عهد عتیق و جدید؟!

بیست و سوم: تکذیب حضرت مسیح جمیع انبیای گذشته را.

در آیه 8 از باب 10 از انجیل یوحنا از قول مسیح در بیان حال انبیاء

ص: 181

سابقین بدین نحو مکتوب است: 8 جمیع کسانی که پیش از من آمده اند، دزد و راهزن هستند. لهذا گوسفندان سخنان ایشان را نشنید
انتهی.

پس بنابر شهادت مسیح، جمیع انبیایی که پیش از او بودند، دزد و راهزن بوده اند. لهذا امتان ایشان سخنان ایشان را نشنیدند. پس شهادت
مسیح در حق ایشان کافی خواهد بود. معلوم است که دزد و راهزن هرگز راست نمی گوید. آیا می شود این قول را منتسب به حضرت
مسیح کرد حقیقتاً در تکذیب انبیا حاشا ثم حاشا! و بر حسب عادت سایر انبیا نیز این شهادت را در حق مسیح خواهند داد.

بیست و چهارم: در خطیئات خود حضرت مسیح.

اولاً: از آیه 33 و 34 از باب 7 از انجیل لوقا صریحاً معلوم می شود که حضرت مسیح اینقدر شراب می خورد که معاصرینش او را پر خوار
و باده پرست می گفتند. و حال آنکه حرمت شراب مسلم است به شهادت کتب عهدین. و در مواضع کثیره از کتب عهدین تصریح به
حرمت آن شده، از آن جمله از آیه 29 الی 36 از باب 23 از امثال سلیمانی، و از آیه 11 و 12 و 22 از باب 5 کتاب اشعیاء، و از آیه 7 و 8
از باب 28 از کتاب مذکور، و آیه 9 و 10 از باب 6 از رساله اولای پولس به قرناطیان، و از آیه 19 و 20 و 21 از باب 5 از رساله پولس
بغلاطیان و آیه 8 الی 11 از باب 10 از سفر لاویان، و آیه 2 و 13 و 14 از باب 13 از سفر قضات و آیه 15 از باب اول انجیل لوقا و غیر
اینها از مواضع کثیره.

ص: 182

و صاحب الهدایة در مواضع کثیره از مجلدات اربعه کتاب مذکور تصریح به حرمت شراب نموده است، از جمله در سطر 6، صفحه 13 از جلد اول نسخه مطبوعه سنه 1900، و صفحه 25 و مواضع دیگر. و پولس تصریح می نمایند بر اینکه مستی، مثل بت پرستی و زنا و لواط است. به مواضعی که اشاره کردیم از رسائل اورجوع شود.

پس به شهادت پولس، عیسی مثل زانی و لاطی و بت پرست خواهد بود - العیاذ باللّه - و در آیه 1 الی 12 از باب 2 انجیل یوحنا مکتوب است که حضرت مسیح در عروسی قانای جلیل آب را مبدل به شراب کرد و یهودی ها خوردند. و حال اینکه شراب حرام است، چنان که سبق بیان یافت. و در آیه 26 الی 30 از باب 26 انجیل متی، و آیه 22 الی 26 باب 14 مرقس، و آیه 14 - 21 باب 22 لوقا تصریح شده است بر اینکه حضرت عیسی شراب خورد، و حواریون را هم خورانید. و الی یومنا هذا در عشای ربانی حضرات نصارا شراب می خوردند در کنایس،⁽¹⁾ و می خوراندند به جهت یادآوری از فعل مسیح.

ثانیا: از آیه 36 الی 38 انجیل لوقا صریحا معلوم می شود که جناب مسیح با فواحش مخالطه داشته. و حال آنکه در آیه 2 الی 10 و آیه 20 از باب 5 از کتاب امثال سلیمانی و آیه 24 - 28 از باب 7 از کتاب معروض، و آیه 33 الی 35 از باب 23 از کتاب مسطور تصریح شده است به اینکه

ص: 183

1- جمع کنیسه = کلیسا.

مخالطه با اجنبیات به خصوص فواحش حرام است، و لاس و ملاموس آنها مذنب و گناهکار است.

ثالثاً: در آیه 46 - 50 از باب 12 از انجیل متی مرقوم است که حضرت عیسی مادر خود را احترام نمی کرد. از راه دور به زیارتش آمده بود، به خود راهش نداد و حال آنکه بی احترامی والدین اکبر کبائر است. آیه 7 از باب 20 از سفر لاویان و آیه 10 از باب 7 انجیل مرقس و غیره شاهد مدعاست. اینها و امثال اینها گناهان کسبی و فعلی مسیح است، و گناه موروثی و طبیعی. و بنابر قانون مسیحین نیز دارد. چرا که از اولاد آدم است، و اولاد آدم کلهم از شجره مدنیه و تلخ اند.

بیست و پنجم: در خطیئات حواریون.

(باید دانست که حواریون در نزد مسیحین، انبیا می باشند، اشرف از جمیع انبیای بنی اسرائیل حتی حضرت موسی).

یکی از حواریون یهودا اسخریوطی است که خدای سوم در او حلول کرده و مملو از روح القدس بود. به شهادت باب 10 از انجیل متی صاحب معجزات هم بود. این پیغمبر که خدای سوم در او حلول کرده بود، خدای دوم را به سی پول فروخت لعل قیمت خدا در نزد او سی پول بوده. و بالاخره خود را خفه نمود. و این پیغمبر مخنوق و خدافروش، بنابر شهادت آیه 6 از باب 12 انجیل یوحنا دزد هم بوده، پس این پیغمبر هم دزد بوده و هم خدافروش و هم خودش را کشت و عیسی را به کشتن داد علی قولهم.

ص: 184

(سایر حواریون) در آیه 36 الی 46 باب 26 انجیل متی تصریح شده است به اینکه حضرت عیسی در شب گرفتاری خود که در غایت اضطراب و اضطراب بود، مکرر به حواریون خبر داده بود که شب آخر عمر من است. هرچه به حواریون اصرار کرد که امشب را خواب نکنید و در عبادت با من همراهی کنید، ابدا اطاعت نکردند و مکرر رفت عبادت کرد و آمد از خواب بیدارشان کرد، باز خوابیدند و بالاخره علائق روحانیه را به کلی قطع کرده، عیسی را در دست دشمن گذاشتند و فرار کردند. دنیا را بر دین ترجیح دادند، زندگانی با یهود را بر موت با مسیح مقدم داشتند.

این است مجمل حال حواریون که کتبه (1) این اناجیل اند، یا خودشان و یا شاگردانشان، که از خودشان بدتر بودند. بعد از این معاصی، این اناجیل را نوشتند علی قولهم به نظر مسیح هم نرسید آیا در این صورت عاقل می تواند به این اناجیل اعتماد کند که حال کتبه آنها این است که می بینی؟

(پطرس رئیس الحواریون خلیفه بلا فصل: پطرس اگرچه در خوابیدن و فرار کردن با سایر حواریون مساوی و برابر است ولکن يك فضیلت خاصی برای او حاصل شد؛ و آن فضیلت این است که عقب عیسی رفت تا خانه رئیس الکهنه. در آنجا سه مرتبه عیسی را انکار کرد، تبری از آن حضرت جسته و لعنتش کرد. و قسم های ناحق خورد که من عیسی را هرگز نمی شناسم. از آیه 58 الی آخر باب 26 انجیل متی

ص: 185

ملاحظه شود و در آیه 23 از باب 16 انجیل متی مرقوم است که حضرت عیسی به پطرس گفت: تو شیطانی، باعث لغزش من می شوی و هرگز در امور الهی فکر نمی کنی و بلکه در امور انسانی تفکر می نمایی! انتهی ملخصاً.

پس بنابر شهادت خود حضرت مسیح، امام اول نصارا، پیغمبر بزرگ ایشان، افضل از حضرت موسی، اولاً شیطان است. ثانياً مضلّ و مغوی حضرت عیسی. ثالثاً در امور الهی فکر نمی کند. رابعاً افکار او منحصر به امور انسانی است. عیسی را هم لعنت کرد. شاید خواست تلافی کند که چرا او را شیطان گفته بود. و سه مرتبه هم عیسی را انکار کرد و از آن جناب تبری جست و قسم دروغ هم خورد و اگر این انجیل حقّ باشد، وای بر حال حواریون.

قیافا رئیس الکهنه: بنابر شهادت آیه 51 از باب 11 انجیل یوحنا قیافا نبی بود. حضرت عیسی را که خدای او بود، تکفیر کرد. امر به زدن و توهینش نمود. عجب خدایی است که پیغمبرانش گاهی می فروشدند و گاهی تکفیرش می کنند!

بالجمله، از این قبیل ترهات(1) و خرافات و خزعبلات(2) در کتاب مقدّس در خصوص انبیا علیهم السلام بسیار است. لکن چون 25 پیغمبر را از قرآن مجید اسم بردیم، لهذا احوال بیست و پنج نفر را هم از این کتاب ها به طور اشاره بیان نمودیم.

مُسَوِّد این اوراق - بِيضُ اللّٰهِ وَجْهَهُ فِي الدّٰرِيْنِ - گوید که: حال انبیای

ص: 186

1- تُرّهات: سخن های بیهوده، یاوه ها.

2- خزعبلات = بیهوده ها.

بنی اسرائیل به عینه حال اوتار مشرکین و بت پرست های هند است در معصیت و خیانت به خدا، چنان که در کتب مذهبی هندوها مرقوم است، مثلاً در حقّ برمها در پران بیان شده که او بدمست بوده است. و در مطیسیا پران مرقوم است که او یعنی برمها تا مدت صد سال مصطلح دیوتاها با دختر خود زنا کرده است. و در پران های دیگر مسطور است که او به سبب زنا و افعال بد خود ملعون شد و پرستش او موقوف گردید. و در حقّ وشن در پدم پر آن مذکور است که او خود را به شکل و شباهت جلندر در آورده، با زن او زنا کرد. و باز جهت فریفتن زن دیگر، خود را به شکل درخت ساخته و دیگر اعمال قبیحه کرده است. و شیویامها دیو در قریه شیوپور با زنی فاحشه زنا کرد. و روبروی اتری منی رشی برهنه به رقص درآمد. بدین سبب اتری منی بر او دعای بد و ملعونش کرد. و به همین جهت لنگ او فرو افتاد. و در پدم پران گفته که شیوسر پسر خود برید. و در حقّ راه پسر دسرتهه روالمیک مرقوم است که نراومنی او را بد دعا کرد، چرا که او بسیار جنگ ها و فتنه و فسادها برانگیخته و برهمنان کثیر را قتل کرده بود. و نسبت به کرشن که او را بر حسب مضمون بعضی شاسترا و تارپورن برمه می گویند و ربعاکوت، چنین نوشته است که او با زنان شهر کوکل زنا کرد. و جامه های زنان متهارا برداشته، بر درخت کدم برفت. شیر و ماست بدزدید. از گازرراجه کنس جامه ها به ظلم بستد و او را بکشت. و دیگر راجه کنس را نیز قتل کرد. و زن این کوس بایس را به زبردستی در نزد

خود داشت. همچنین افعال و اعمال او تارهای هند و در کتب ایشان بسیاری مرقوم اند، رساله گنجایش ندارد. و پاپاس پندر از علمای مسیحیه مؤلف میزان الحق بعد از نقل این امور از اوتار مذکور در صفحه 72 از طریق الحیات نسخه مطبوعه سنه 1861 چنین گوید: نهایت ظاهر و هویداست که مرتکبان چنین افعال اوتار خدا نمی تواند شد انتهی.

ما هم موافق قول وی گوییم نهایت ظاهر و هویداست که مرتکبان چنان اعمال و افعال، انبیای خدا نمی توانند شد. پس لابد باید گفت که اینها انبیا نیستند - العیاذ باللّه. و یا کتاب مقدّس غیر مقدّس و مفتعل و منجعل و مفتری و کذاب است در هر صورت بنابر قانونی که خودشان قرار دادند، بنای دین ایشان خراب و بر باد است. و عجب آن است که اگر کسی منکر این امور شود در حقّ انبیا مثلاً گوید: پیغمبر هرگز کافر و بت پرست نمی شود، زانی و ولد الزنا و دیوث و شارب الخمر و مضل و مغوی و کاذب و مفتری بر خدا و مکذب یکدیگر نمی شود، گویند تو کافر شدی. چرا که منکر تورات و انجیل گردیدی، و حال اینکه کلام خدا می باشند.

مؤلف - غفر الله له - گوید که اگر کفر در تنزیه انبیا است از امور مذکوره، خدا شاهد باشد که من و جمیع مسلمانان کافر می باشیم. و بگذار خدا ما را عذاب کند که چرا نگفتید پیغمبران من شارب الخمر و زانی و بت پرست و ولد الزنا و کذاب بودند. و ما مسلمانان

مضمون

ص: 188

این آیه را در حق انبیا معتقدیم که در آیه 47 از سوره ص بعد از ذکر انبیا در قبل و بعد این آیه مبارکه می فرماید:

«وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ»

و مضمون این آیه را:

«اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ» (1)

و مضمون این آیه را:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (2)

و در حق ابراهیم این مضمون را معتقدیم:

«وَلَقَدْ اصْطَفَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا» (3) نه دیات را.

و در حق حضرت موسی این را معتقدیم:

«إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَتِي وَبِكَلَامِي» (4) نه عدم ایمان و تقدیس به خدا را.

و در حق ابراهیم و آل ابراهیم:

«وَأَذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ» (5) الخ.

در حق حضرت عیسی این مضمون را:

«إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ» (6)

ص: 189

1- سوره حج، آیه 75.

2- سوره آل عمران، آیه 33.

3- سوره بقره، آیه 30.

4- سوره اعراف، آیه 144.

5- سوره ص، آیه 45.

6- سوره آل عمران، آیه 45.

و در حقّ حواریون این مضمون را:

«قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» (1)

پس ایشان را انصار الله و رسول الله می دانیم نه رسل الله.

دعوة له دعوة الحق

ای جماعت یهود و نصارا که خالی از تعصب و طالب نجات و حقّ می باشید، خدا عقل و شعورتان داده، ملاحظه کنید که عقیده مستفاد از قرآن در حقّ انبیاء بهتر است که عصمت جمیع ایشان باشد از جمیع خطایا در تمامی عمر، یا عقیده مستفاد از این تورات و انجیل که مجمل آن را دانستی که اگر در این زمان بودند انبیای مذکورین در تورات و انجیل، مستحق انواع سیاسات و سرزنش و توییخات بودند به جهت این اعمال قبیحه صادره از ایشان. حال هر کدام از عقیدتین را برای خود می پسندی، معتقد باش از ما غیر از بیان حقّ و خیرخواهی کار دیگر ساخته نمی شود. جزای عقاید و اعمال با خداست.

ص: 190

1- سوره صف، آیه 14.

در معاد است و این باب مشتمل بر سه فصل و یک خاتمه است:

فصل اول: در بیان عقاید مسلمین در معاد

بدان - ایدک الله تعالی و ایانا - که اهل اسلام و تابعین خیر الانام - علیه الصلاة والسلام - بر حسب تعلیم قرآن و سنت سنیّه رسول حضرت سبحان اعتقاد می نمایند که انسان را نفسی است که او را «روح» (1) گویند و آن غیر جسد انسانی است. و به امر خالق تعلق می گیرد به جسد که منشأ حیات انسانی است. و این همان خلقی است که خدا در حق او فرمود:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي» (2)

و نیز در حق او فرمود:

«ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» (3)

ص: 191

-
- 1- مطالعه کتاب «اصالت روح از نظر قرآن» تألیف استاد جعفر سبحانی در این باره مفید است.
 - 2- سوره اسراء، آیه 85؛ گفتنی است که مفاد روح در این آیه، دقیقاً روشن نیست ظاهراً مراد «روح الامین» (جبرئیل علیه السلام) است.
 - 3- سوره مؤمنون، آیه 14.

بالجمله، گویند منشأ حیات انسانی روح است. و بعد از تعلق روح، هر يك از اعضای بدنی مكلف به تكلیف خاصی می شود که بیانش خارج از عنوان رساله است. و چون روح از جسد منفصل شد، موت و فوت حلول می کند. و این روح باقی است بعد از انفصالش از جسد. مدرك لذات و آلام است و اینکه بعد از حلول موت بر انسان و فانی شدنش، حق سبحانه و تعالی عود می دهد تعلق روح را به همان بدن عنصری که در دنیا داشت، برای دریافت نمودن جزای اعمال خود از خیرات و شرارات و حسنات و سیئات که در حال حیات آنها را به جا آورده بود. پس انسان را عذاب می کند برای اعمال و عقاید شریره که در این عالم از او صادر گشته. و نعمتش می دهد در مقابل عقاید و اعمال حسنه در عالمی که غیر از این عالم است. و دار النعیم مسمی به جنّت و دارالجحیم مسمی به جهنّم است. و مدرك لذّت و ألم در وقت تعلق به جسد عند قیام القيامة مجموع روح و جسد است نه روح تنها و یا جسد تنها؛ زیرا که گفتیم انسان مرکب از دو جوهر است: لطیف علوی روحانی و کثیف سفلی جسمانی. هر عملی که از انسان صادر شده، روح و جسد در آن شریک بوده اند و این امر حسی است که روح بی جسد و جسد بی روح نه قابل عبادت است نه قابل معصیت. پس باید در جزای اعمال هم شریک باشند. لذات جسمانی آن عالم برای جسم است و لذّت روحانی برای روح، و همان طور در عذاب و این از

ضروریات دین اسلام و منصوص علیه قرآن است، از آن جمله در سوره مبارکه «یس» می فرماید:

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ * قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ» (1)

پس آیه مبارکه نصّ است در اینکه همان استخوان ها زنده می شوند. و در سوره بنی اسرائیل فرمود:

«أَءَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرِفَاتًا آءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا * قُلْ كُونُوا حِجَارَةً أَوْ حَدِيدًا * أَوْ خَلْقًا مِمَّا يَكْبُرُ فِي صُدُورِكُمْ» (2) الی قوله: «قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ» (3)

این آیه هم نصّ است بر زنده شدن همین بدن و در سوره مبارکه الواقعة بدین نحو مکتوب است در این خصوص:

«وَكَاثِبُوا يَقُولُونَ أَرَأَيْدَا مِنَّا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا آءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ * أَوْ آبَاؤُنَا الْأَعْوَالُونَ * قُلْ إِنَّ الْأَعْوَالِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ * ثُمَّ إِنَّكُمْ آءِيهَا الضَّالُّونَ الْمُكْذِبُونَ * لآءَ كَلُونَ مِن شَجَرٍ مِّن رَّقُومٍ» (4) الخ.

این آیات مبارکات نیز مثل سایر آیات نصّ اند در اینکه همان استخوان های پوسیده زنده خواهند شد. و در سوره مبارکه بقره فرمود:

ص: 193

1- سوره یس، آیه 78 و 79.

2- سوره اسراء، آیه 49 - 51.

3- سوره اسراء، آیه 51.

4- سوره واقعه، آیه 47 - 52.

«كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (1) انتهى.

روح نمرده است، پس خطاب «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» مختص به جسم است و جسم مثالی و هور اقلیایی هم در نزد مثبتین ایشان نمی میرند تا اینکه بفرماید «یحییکم»، پس آیه مبارکه نص است در اینکه این جسد عنصری زنده خواهد شد. و در سوره مبارکه عنکبوت فرمود:

«أُولَئِكَ يَرَوْنَ كَيْفَ يُبْدِي اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» (2)

و در سوره روم فرمود:

«وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ» (3)

و در جای دیگر می فرماید:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ» (4)

خطابات ثلاثه «خلقناکم» و «انکم» [و] «ترجعون» به مجموع روح و بدن است نه به روح تنها و بدن تنها. پس مجموع روح و بدن معا در یوم المعاد باید عود نماید.

«لِيَجْزِيَ الَّذِينَ أَسَاءُوا بِمَا عَمِلُوا وَيَجْزِيَ الَّذِينَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَى» (5).

ص: 194

1- سوره بقره، آیه 28.

2- سوره عنکبوت، آیه 19.

3- سوره روم، آیه 27.

4- سوره مؤمنون، آیه 115.

5- سوره نجم، آیه 31.

نیز در جای دیگر می فرماید، یعنی در سوره القیامة، آیه 3 و 4:

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ لَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ * بَلَىٰ قَادِرِينَ عَلَيَّا أَنْ نُسَوِّيَ بَنَانَهُ».

و امثال این آیات بسیارند که نصّ صریح اند در حشر جسمانی که از ضروریات اولیه دین مبارک اسلام است. و منکر آن خارج از دین و نجس است. و این چند آیه محض تیمّن و تبرّک مذکور گردید و اگر نه امر ضروری دین، محتاج به استدلال نخواهد بود و عند المسلمین نعمت و لذت جنّت، مقصور بر جسمانی نخواهد بود، چنان که علمای مسیحیه از راه غلط و خطا، و یا تقلید عوام اهل اسلام این نسبت را به ما می دهند. و بلکه معتقد مسلمین به نصّ کلام الله الملك المبین و نصوص منقوله از حضرت سیّد المرسلین - علیه و آله سلام الله اجمعین - . لذات جنّت مشتمل بر دو نوع است: جسمانی و روحانی، و ثانی اکمل و افضل می باشد و هر دو نوع به اتمّ و اکمل وجه از برای مؤمنین حاصل خواهد شد و ایشان به خوش بختی و جلال خود واصل خواهند گشت.

خداوند عالم در کلام خود در سوره مبارکه التوبه، آیه 72 چنین می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»

ص: 195

یعنی وعده داد خداوند مردان و زنان مؤمن و مؤمنه را جناتی که می ریزد از زیر درختان آنها نهرها، در حالتی که جاوید و مخلدند در آنها. و دیگر وعده داد به ایشان مسکن های پاکیزه و خوش که از آنها لذت یابند و در آنجا به خوشحالی و خوش دلی گذرانند در جنّات عدن، و خشنودی از جانب خداوند مؤمنین و مؤمنات را بزرگ تر از جنّات عدن و انواع نعمت های آن است. چرا که مبدأ جمیع سعادات و منشأ جمیع کرامات، و الذّ جمیع لذات، رضا و خشنودی حضرت عزّت است که مؤدی به نیل قرب، و وصال به بارگاه ذوالجلال و محققان راه عارفان آگاه را در گاه و بیگاه جز رضای حضرت الله مطلوبی نی و لهذا می فرماید:

«وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ»⁽¹⁾

این رضوان اکبر با جمیع نعمت های بهشت، فوز عظیم و فلاح اهل صلاح است. از امام العارفین و سراج المتهجدین زین العابدین - علیه و علی آبائه و ابنائه الطیبین اکمل صلوات المصلین - منقول است که: چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند، حضرت حقّ - جلّ و علا - به ایشان خطاب فرماید که یا اهل الجنّة! ایشان گویند: لبیک یا ربنا و سعدیک و الخیر فی یدیک. پس فرمان رسد که خشنود شدید؟ گویند: را خشنود نباشیم که در حقّ ما عطا فرمودی چیزی را که در حقّ هیچ یک از مخلوقات خود عطا نفرمودی؟

ص: 196

1- سوره توبه، آیه 72.

حقّ تعالی فرماید: بدهم به شما بهتر و فاضل تر از این را؟ ایشان گویند: آنچه تواند بود که از این فاضل تر باشد؟ خطاب رسد که رضا و خشنودی من است از شما. پس ایشان گویند: بلی یا رب که رضا و خشنودی تو از همه بالاتر است، «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» و در تفسیر کریمه «وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ» (1) منقول است که مراد از این دو جَنّت، جَنّت روحانی و جسمانی است. اگر لذّت روحانی فوق جمیع لذات نبود، و عذاب روحانی بالاترین عذاب ها، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل به این نحو ناله می کرد:

«یا الهی و ربّی و سیّدی و مولای و ربّی هبّنی صبرت علی عذابک فکیف اصبر علی فراقک، و هبّنی صبرت علی حرّ نارک فکیف اصبر عن النظر الی کرامتک أم کیف اسکن فی النار و رجائی عفوک».

می بینی که از عذاب روحانی می نالد و عرض می کند به خدا: بر فرض اینکه صبر کردم بر عذاب تو، پس چگونه صبر کنم به فراق تو و صبر کردم بر حرارت آتش تو، چگونه صبر کنم از نظر بر کرامت های تو؟

روحانیات را بالاتر از جسمانیات می شمارد. پس از این جمله معلوم شد که لذات و آلام آن عالم بر دو قسم است: روحانی و جسمانی. و جمع بین این دو بلاریب، فوز عظیم است. چه در صدر

ص: 197

این فصل گفتیم که انسان مرکب از دو جوهر است. لطیف علوی روحانی و کثیف سفلی جسمانی. سعادت و شقاوت انسان منضم به این دو جوهر می باشد. پس زمانی که خیرات جسمانی از برای جسم حاصل و سعادت روحانی به او منضم گردید پس هر کدام از روح و جسم به سعادت لایق خود واصل گردیده است. بدون شبهه این فوز عظیم است.

بعبارة اخری: سعادت ارواح به معرفت خدا و محبت اوست جلّت عظمته و سعادت اجساد در ادراک محسوسات است و جمع این دو سعادت در این زندگانی دنیا امکان ندارد از برای جمیع افراد بشریه؛ زیرا که آدمی با مستغرق بودن او در تجلی عالم قدس ممکن نیست او را که ملتفت شود به سوی چیزی از لذات جسمانی. و با استغراق او در استیفای این لذات جسمانی، امکان ندارد از برای او که ملتفت شود به سوی لذات روحانی، چرا که ارواح بشریه در این عالم ضعیف اند، مگر انبیاء و ائمه و در وقتی که مفارقت کردند از بدن ها به مرگ و استمداد از عالم قدس و طهارت کردند، قوتی ایشان را به هم می رسد که جمع میان این دو امر می توانند کرد. و عاقل شبهه نمی کند در اینکه این حالت، اعلی درجه کمالات و اقصی مرتبه سعادات است:

«ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ»(1)

ص: 198

1- سوره تغابن، آیه 9؛ حدید، 12؛ صف، 12.

و بودن اهل جنت مثل خدا در زعم قسّیسین(1) باز منافات با اکل(2) و شرب(3) ندارد. به حکم کتب مقدسه ایشان. آیا نمی بینی اقانیم ثلاثه چون ظاهر گشتند از برای حضرات ابراهیم در بلوط ممری، جناب ابراهیم علیه السلام گوساله تر و تازه بریان شده و کره و شیر حاضر کرد؟ اقانیم ثلاثه که مجسم شده بودند - علی قولهم - خوردند، چنان که در باب 17 از سفر تکوین مرقوم گردیده است. در سدوم در مهمانی لوط علیه السلام نیز خوردند، چنان که در باب 19 از سفر مذکور مسطور است. عیسی که خدای مجسم بود علی قولهم در دار دنیا خورد و آشامید و به همین منوال است اجسام قیامت.

بالجمله، دلایل این مسأله در کتب مبسوطه ما موجود است، مثل جلدین کتاب مستطاب انیس الاعلام و بیان الحق باید به کتب معروضه رجوع کرد. و جزای اهل توحید و ایمان موافق کلام ملك العلام ما تشتهيه النفس و تلذ الاعین است. و آنچه بخواهند، برای ایشان در بهشت حاضر و مهیاست در سوره مبارکه زخرف آیه 68 - 73 بدین نحو مکتوب است:

«يَاعِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ * الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ * ادْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ * يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَاتَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ

ص: 199

1- جمع قسّیس = کشیش، روحانی مسیحی.

2- خوردن.

3- آشامیدن.

وَتَلَدَّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا خَالِدُونَ * وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أَوْرَثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ * لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ» انتهى.

خلاصه ترجمه این کلمات مبارکات به فارسی چنین باشد: ای بندگان! من هیچ خوفی و هراسی بر شما نیست در این روز از دیدن مکروهات و موزیات، و نه شما اندوهگین و غمگین شوید از ما هُوَاتٍ و حزن از ما هُوَفَاتِ نخواهید داشت. و این عباد آن کسانی اند که ایمان آورده به آیات و کلام خدا و مطیع و منقاد بوده اند امر او را. چه گفتیم اسلام از تسلیم و انقیاد است مر امر خدا را ای اهل ایمان و اسلام، داخل شوید در بهشت شما و ازواج مؤمنه شما. مسرور و خوشحال گردیده شده باشید به وجهی که اثر سرور در وجوه شما ظاهر باشد که قوله تعالی:

«تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ»⁽¹⁾

و مکرم باشید به نهایت کرامت، و منعم به منتهای نعمت، و مزین به غایت زینت، و طواف کنند بر مؤمنین که در بهشت اند خدام ایشان به کأس های از زر، با انواع اطعمه و اشربه،⁽²⁾ با کوزه های بی دسته و گوشه، مملو از سلسبیل و آب کوثر. و مر ایشان راست در آن بهشت آنچه آرزو کنند نفس های ایشان، و آنچه لذت برد از آن چشم های ایشان. و شما در آن بهشت مخلد و جاوید خواهید بود ای مؤمنین و موحدین. و آن

ص: 200

1- سوره مطففین، آیه 24.

2- نوشیدنی ها.

جنت موعود، جنتی است که امروز میراث داده شده اید آن را به سبب آن عقاید حقه و اعمال شایسته که در دنیا از شما صادر گردید از اقسام طاعات و خیرات و مبرات. و مر شما راست در بهشت فواکه کثیره که از آن می خورید. در بهشت «لا مقطوعة» ای: بلازمان، «ولا ممنوعة» ای: بالاثمان که هرگز از شما منقطع نمی شود در هیچ زمانی. و بهای آن را هم که اعمال صالحه بوده است، پیش [که از] داده اند.

و در آیه 30 - 32 از سوره فصلت بدین نحو مکتوب است:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْأَخْرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهُ أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ * نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ»

از این آیات نیز مثل آیات سابقه صریحا معلوم می شود که آنچه موحد بخواهد، در بهشت برای او موجود است از لذایذ جسمانی و روحانی. اهل بهشت جوانانند که پیر نمی شوند. و صحیحانند که مریض نمی شوند. و زندگانند که هرگز نمی میرند. و از سرما و گرما هرگز متأذی نشوند. هوای بهشت در غایت اعتدال:

«لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِيرًا»⁽¹⁾

ص: 201

کلام خدا بهترین کلمات است. فصل را ختم کنیم:

«وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا» (1)

از اینجا معلوم می شود که نعمت بهشت فوق وصف و خیال است.

اللَّهُمَّ ارزقنا الجنة مع اوليائك الصالحين آمين.

ص: 202

1- سوره انسان، آیه 20.

مکشوف باد که حضرات مسیحین مقرّ به معاد و حشر جسمانی می باشند، چنان که در عقیده معروفه به عقیده حواریون سبق بیان یافت در باب معرفة الله، این الفاظ را نیز در آخر عقیده مذکوره تکرار می نمایند: و اقرار می کنیم يك تعمید را به جهت آمرزش گناهان، منتظرم قیامت مردگان و حیات عالم آینده را آمین.

و مراد از قول او و منتظرم قیامت مردگان الخ اقرار به معاد و حشر جسمانی است. و اینقدر که گفتیم از اقرار به معاد و حشر جسمانی، از ضروریات دین نصارا و مجمع علیه فرق ایشان است. در این مسأله با ما هیچ اختلافی ندارند. و اقرار به حشر جسمانی منصوص علیه اناجیل است در مواضع کثیره:

اول در آیه 43 - 49 باب 9 انجیل مرقس

دوم آیه 20 و 23 و 24 و 27 باب 5 یوحنا

سیم آیه 25 - 27 باب 19 کتاب ایوب

چهارم آیه 15 - 58 باب 15 رساله اولای پولس بقرناتیان

پنجم آیه 10 باب 5 رساله ثانیه پولس، ایضا بقرناتیان

ششم آیه 8 باب 21 مکاشفات یوحنا و غیر اینها.

پس در مواضع مذکوره تصریح شده است به حشر معاد جسمانی. ولکن عجب این است که با وجود اقرار علمای مسیحیه و نصوص

انجیلیه بر معاد و حشر جسمانی و تجسم اوضاع آن عالم، گویند که لذات و آلام آن عالم روحانی صرف است. و لذات و آلام جسمانی را مستبعد می‌شمارند. و بسیار استهزا می‌نمایند بر کسانی که اقرار دارند بر لذات جسمانیه در آن عالم؛ از قبیل اکل و شرب و غیره. و از اعتراضات بزرگ ایشان بر دین اسلام یکی همین است. لهذا ما این مسأله را در مؤلفات مبسوطه خود مثل جلدین «انیس الاعلام» و جلدین «تعجیز المسیحین» و مجلدات «بیان الحق» موضع بحث خاص قرار داده ایم. و از کتب مقدسه ایشان و کتب عقاید ثابت و محقق نموده ایم که جنّت مشتمل بر مأکولات و مشروبات و سایر لذات جسمانیات می‌باشد، به نحوی که ایشان را ملزم نموده ایم. دیگر در این موضع به تکرار آن نمی‌پردازیم، چراکه این خلاصه گنجایش ندارد، لکن در این موضع همین قدر گوئیم که اگر حضرات مسیحیه منکر حشر و نشر بودند مطلقاً مانند مشرکین عرب، و صدوقیون یهود چنان که در فصل ثالث خواهد آمد ان شاء الله تعالی، و ملاحظه خودشان از اهل اروپا یا حشر جسمانی را منکر و معترف به حشر روحانی بودند فقط مانند اتباع ارسطوی (1) بت پرست یونانی! از برای استبعاد و انکار ایشان به حسب ظاهر وجهی بود. ولکن بعد از اقرار به حشر جسمانی، این

ص: 204

1- ارسطو یا ارسطاطالیس و مؤلف و حکیم معروف یونانی که در سال 384 پیش از میلاد مسیح، در «استاگیر» که از مستعمرات یونان و تابع مقدونیه بوده است متولد شده و در حدود 323 قبل از میلاد، در شهر «خلکیس» وفات یافته است.

سخنان را به میان آوردن، در نزد این حقیر فقیر بی خردی و بی عقلی است. کیف؟! جسد خدا از اکل و شرب و سایر لوازمات جسمانیه منفک نگردید. در فصل سابق اشاره شد که اقامیم ثلاثه چون مجسم گردیدند در میهمانی جناب خلیل، خوردند و آشامیدند و همچنین در میهمانی جناب لوط باب 18 و 19 از سفر تکوین شاهد مدعاست. و همچنین اقوم ابن چون مجسم شد، سی و سه سال و نیم مشغول خوردن و آشامیدن بود. پس چطور می شود اهل آن عالم با وجود این که اجسامند، منفک شوند از لوازمات جسمانیه و چون جناب مسیح مثل جناب یحیی از اهل زهد و ریاضت نبود و اجتناب از شراب و کباب نمی نمود، لهذا منکرین او را سرزنش کردند و به نهایت مذمتش می نمودند و می گفتند: مردی است پر خوار و باده پرست، بنابر شهادت باب 11 انجیل متی. هر چند که این طعن و سرزنش در نزد ما مردود است. امثال آیات از مجعولات و منفعلات، و ساحت عصمت مسیح منزه از اکل کثیره و شرب خمر است، لکن گوئیم ایها المسیحین، خدای دوم شما وقتی که مجسم شد، خورد و آشامید و خوابید. و سایر لوازمات جسمانیه از او منفک نگردید. پس چطور می شود تصور کرد و باور نمود بر اینکه اهل بهشت با وجود جسمیت، خواب و خوراک نداشته باشند؟! و اگر اکل و شرب در جنت نیست، پس این نهر را خدا در جنت برای چه آفرید؟ و این درخت ها را که سالی دوازده ماه میوه

می دهند. برای چه در کنار این نهر قرار داد؟! بنابر شهادت باب 22 از مکاشفات یوحنا تنزیه حق تعالی از لغو و عبث واجب است.

بالجمله، بهتر این است که برویم بر سر عقاید نصارا در خصوص اهل جنت، پس گوئیم بالله التوفیق.

در صفحه 364 از کتاب تخمیناتی، نسخه مطبوعه افسک از مملکت نمسه⁽¹⁾ سنه 1859 - که از کتب معتبره حضرات مسیحین است - در عبادت و عقاید حال اهل جنت را در تحت این الفاظ تهونه شوتاپی و خیانا اهل هیی (ب. پطرس ا.د)؛ یعنی شما اهل بهشت شریک طبیعت خدا خواهید شد. به شهادت باب اول و آیه 4 رساله 2 پطرس بدین نحو عیان و بیان نموده است به مجرد اینکه مؤمنین به مسیح، خدا را در روز قیامت دیدند، يك آتش محبت در دل ایشان مشتعل می شود که هیچ چیز او را خاموش نکند و بعد از اشتعال آتش محبت، خود روح القدس که اقنوم سیم از اقانیم ثلاثه است، به ایشان عنایت خواهد شد، که جزای ایمان ایشان است که روح القدس محبت ایمان را در دل ایشان انداخته بود (رومیان باب 5، آیه 5 آن روح القدس که پدر و پسر را متحد نمود با محبت بی اندازه، همچنین دل عادلان و مؤمنان به مسیح را نیز متحد می کند با دل خدا). پس جزای اهل جنت این است که متحد می شوند با خدا. پس آن وقت تمام می شود آن دعای عجیب و غریبی که از

ص: 206

1- نمسه = از کشور اتریش.

حضرات مسیح صادر گردید بنابر شهادت آیه 21 از باب 17 انجیل یوحنا. و دعا این است تا همه يك گردند، چنان که تو ای پدر، در من هستی، و من در تو، تا ایشان نیز در ما يك باشند انتهی.

مراد آن است: مسیح عرض می کند ای خدا، چنان که من و تو متحد با هم هستیم، مؤمنین نیز با ما متحد شوند و این دعا در قیامت مستجاب می شود که تمامی مؤمنین به مسیح - حسب الاستدعای آن جناب - با خدا متحد گشته و خود خدا می شوند. و بعد صاحب کتاب گوید: چون هیزم و یا آهن را میان آتش می اندازیم، مبدل به آتش می شود، و خود آتش می شود. او از آتش و آتش از او جدا نیست و جمیع آثار ناریت از او بروز و ظهور می کند، بعینه همان طور است حال عادل مؤمن به مسیح. چون در جنت می افتد، در آن کوره مشتعل به آتش محبت رؤیت خدا در ملکوت آسمان، با خدا متحد می شود و شریک خدا می شود: اولاً در کار خدا، ثانیاً در حیات خدا و ثالثاً در دارایی خدا، رابعاً در یگانگی و طبیعت خدا. مؤمنین به مسیح شریک خدا می شوند و بعد گوید:

اول مؤمنین به مسیح شریک خدا می شوند در کار و شغل خدا از ابد تا ابد الابد. و کار خدا این است که ذات خود را می بیند و می شناسد و می خواند لهذا همیشه حیران ذات خود هست، مانند آدم مست محبت جان خود نسبت به خود، همان طور است حال مؤمنین به مسیح

(صفحه 365). چون می بینند ذات خدا را، می شناسند خدا را به حقیقت ذات، دوست می دارند خدا را به همان محبت خدا که محبت خدا ریخته می شود در دل ایشان و خود روح القدس داده می شود به ایشان، و خدا می شوند و مثل خدا متعجب و حیران. این است شراکت ایشان با خدا.

دوم مؤمنین شریک خدا می شوند در حیات خدا و مثل ایشان با خدا مَثَل درخت و شاخه های درخت است که خدا به منزله اصل و تنه درخت است و مؤمنین به منزله شاخه های درخت. پس تنه درخت و شاخه های درخت. از یک رگ آب می خوردند و زنده می مانند. پس شاخه ها زنده هستند به همان زندگانی اصل درخت و اصل درخت زنده است به زندگانی شاخه ها و منشأ حیات ایشان متحد است نه متعدد. مثل دیگر خدا منزله دل است و دماغ، و مؤمنین به منزله سایر اجزاء و اعضای بدن. و منشأ حیات دل و دماغ شیء واحد است. اعضاء به حیات دل و دماغ زنده هستند و بالعکس و همچنین است حیات مؤمنین که عین حیات مسیح و خداست، که هیچ تفاوتی با مسیح مؤمنین که عین حیات مسیح و خداست که هیچ تفاوتی با مسیح خدا ندارند و این سرّ عجیبی است که مسیح به ما عهد کردند که هرکس مرا خورد، در نان تقدیس زنده خواهد بود در من، یعنی حیات خدا در من حلول کرده و حیات من در او حلول خواهد کرد. دیگر به حیات خود زندگانی نخواهد کرد، بلکه به حیات من زندگانی خواهد کرد که عین

حیات خداست. پس خدا و من و مؤمنین به من حیتم به یک حیات، و زنده ایم به یک زندگانی و در این امر هیچ امتیازی از یکدیگر نداریم.

سیم مؤمنین شریک و وارث خدا می شوند در مایملک خدا. آنچه خدا دارد، مال ایشان خواهد بود. مثل پسر که وارث مایملک پدر خود می شود، همان طور ما دارای جمیع جلال و جبروت و کبریایی خدا می شویم. و تعبیر از این امور می شود برای فهم ما در کتاب مقدس از تاج و تخت و ملکوت. پس آنچه خدا دارد، می رسد به مؤمن به مسیح، مثل مال پدر و دارایی پدر که منتقل می شود به پسر به این معنا ما خود را پسر خدا می دانیم و خدا را پدر خود. این است معنی آنچه در کتاب مقدس وارد شده از قول خدا که شما پسر من هستید و من پدر شما، چنان که در آیه 7 از باب 21 از مکاشفات یوحنا وارد شده. و هر که غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد. او را خدا و پدر خواهیم بود. او مرا پسر خواهد بود و در کمال وضوح مسیح با ما عهد و پیمان بسته است که تاج حیات خود را خواهیم داد به مؤمنین، چنان که در جمله اخیر از آیه 10 از باب 2 از مکاشفات یوحنا مرقوم است: لکن تا به مرگ امین باش، تا تاج حیات را به تو دهم. و چنان که در آیه 21 از باب 3. ایضا از مکاشفات یوحنا مرقوم است: آنکه غالب آید، این را به وی خواهیم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنان که من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم.

ص: 209

تو می بینی که اینها صریحند در اینکه مؤمنین با مسیح در جلال مثل مسیح خواهند بود در قیامت. و مسیح هم مثل وعین خداست. پس ما مثل وعین خدا خواهیم بود، این است جزای اعمال ما در قیامت.

چهارم اینکه مؤمنین به مسیح شریک خدا می شوند در یگانگی او و طبیعت. و این سرّی است فوق ادراک عقول ما بنی نوع انسان، ولکن چون خود روح القدس این سر را برای ما کشف کرده و ما را از این سر خبر داده، پس بر ما لازم است که به امتنان و خوشحالی بزرگ این را قبول کنیم و ایمان بیاوریم که به طور حقیقت و واقعیت و راستی و درستی ما شریک خدا می شویم در یگانگی او و طبیعت او به نصّ پطرس در آیه 4 از باب 1 از رساله دوم خود. و آن نصّ این است: «تهون شوتاپی دخیانه الهی»؛ یعنی شریک طبیعت و یگانگی خدا خواهید شد انتھی.

و بعد صاحب کتاب در صفحه 367 گوید، بعد از نقل کلمات مسطوره: آه، این مرتبه بزرگ عجیب است که خدا مهیا کرده است برای ما! و این مقام بلند و مرتبه ارجمندی است که حاصل می شود برای بنی نوع انسان. و معنی فردوس این است که بنی آدم می شود يك با خدا و متحد می گردد در الوهیت با او. و اسم مسجودش نوشته می شود در پیشانی عادلان. (مکاشفات، باب 22، آیه 4 در پیشانی انسان نوشته می شود که این خدا است. آه، سرّ بزرگ تر از این و جلال زیادت از این

و سلطنتی بالاتر از این هرگز یافت نمی شود نه در زمین و نه در آسمان! این است که مارپولس در آیه 9 از باب 2 رساله اولای خود بر فُرتیان چنین گوید: چیزهایی را که چشمی ندیده و گوشی نشنیده و به خاطر انسانی خطور نکرده، آنچه را خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.

و بعد صاحب کتاب گوید: آه، ای اهل زمین و ای اهل آسمان بیایید مات و متحیر شوید از بلندی درجه که خدا می دهد به این جنس انسان مسکین مؤمن به مسیح که می رسند به مرتبه بزرگی الوهیت و ربوبیت که خدا خدایی خود را به ما می بخشد! اهل آسمان و زمین این سر را نخواهند فهمید. این است علو مرتبه ایمان به مسیح که انسان را به مرتبه خدایی می رساند انتهی. از صفحه 369 الی صفحه 380، صاحب کتاب در خصوص فردوس تکلم می کند، همه کلمات او از این قبیل است. مؤیدات ذکر می کند از کتاب مقدس برای اثبات این مسأله. حاصل عقیده مسیحیین این است در جزای اعمال که انسان خدا می شود - العیاذ باللّه من الاعتقاد بهذه الخرافات و الخزعبلات - .

ص: 211

تلخیص: خلاصه کلام از آغاز تا انجام اینک:

اولاً: مسیحین خدا را در قیامت می بینند.

ثانیا: بعد از دیدن مبهوت می شوند.

ثالثا: در این بهت و تحیر مثل خود خدا می باشند که خود را دیده، مبهوت و متحیر است.

رابعا: واصل به خدا می شوند، مثل واصلیه (1) از صوفیه.

خامسا: خدا در مسیح حلول کرده است. و مسیح در ایشان حلول خواهد کرد، پس با مسیح و خدا متحد و یک می شوند، مثل حلول و اتحاد صوفیه.

سادسا: شریک خدا می شوند در کار او. (بعد از اتحاد، شرکت معنا ندارد. عقاید ایشان مثل کتاب ایشان متناقض است).

سابعا: شریک خدا می شوند در حیات او، که حیات ایشان عین حیات خداست.

ثامنا: شریک خدا می شوند در مایملک او و آنچه جلال دارد خداوند، به ایشان می رسد.

تاسعا: خدا پدر ایشان و ایشان پسران خدایند. و آنچه خدا دارد، ارثا به ایشان منتقل می شود، لکن ما را خبر ندادند که پدر ایشان مرد یا در

ص: 212

1- واصلیه گویند ما به خدا واصلیم؛ یعنی به حقّ تعالی رسیده ایم و به او پیوسته ایم. نماز و روزه و حج و سایر تکالیف شرعی از ما ساقط است!

حال حیات ارث به ایشان منتقل شد. معلوم است کسی که جمیع شئون او مسلوب شد، حکم مرده را دارد.

عاشرا: شریک خدا می شوند در یگانگی و طبیعت او، لکن با کثرت شرکا یگانگی معنا ندارد.

الحادی عشر: اینها اسراری است خارج از ادراک عقول اهل آسمان ها و زمین ها. نه خود مسیحیین می فهمند که چه می گویند و چه اعتقاد می کنند، نه می توانند به فهم غیر برسانند، لکن کتاب مقدس ایشان را مجبور می کند به عقاید غیر معقوله. این قول ایشان است. ولکن قول ما این است که اینها محالاتی هستند که هیچ محالی در این عالم و آن عالم با این محالات مساوات و برابری نمی کند. کدام محالی است بالاتر از اینکه انسان عاقل ادعا کند که قدیم، حادث و حادث قدیم، ممکن، واجب و واجب، ممکن می شود؟! و خدا الوهیت خود را بدهد به اراذل از مخلوقات و با ایشان متحد و یک شود حاشا ثم حاشا سبحانه و تعالی عما يقول الظالمون علوا کبیرا. حمد خدای را که ما را از این عقاید که ثکلی (1) بر آنها می خندد، نجات داد.

الحاصل بهتر این است که از این خرافات اعراض نموده و موافق قول ایشان گوئیم: ماشاء الله که دین مسیح مملو از اسرار غیر معقوله است!

ص: 213

1- زن بچه مرده.

اولاً: تولد مسیح از خدا از اسرار معقول.

دوم: تولد روح القدس از اب و ابن مثل خود آنها سرّی است غیر معقول.

سوم: اجتماع وحدت و کثرت در ذات حقّ تعالی به شرح ایضاً غیر معقول است.

چهارم: متحد نمودن روح القدس، اب را با ابن غیر معقول است.

پنجم: فهم علاقه اتحاد فی ما بین اقانیم ثلاثه غیر معقول است.

ششم: اتحاد اقنوم ابن با مریم غیر معقول است.

هفتم: تجسم اقانیم ثلاثه و رفتن ایشان به میهمانی ابراهیم خلیل و خوردن گوساله، غیر معقول است.

هشتم: نزول اقنوم سوم در صورت کبوتر و یا شعله های آتش، غیر معقول است.

نهم: تجسم اقنوم ابن و شاگرد نجار شدنش غیر معقول است.

دهم: اجتماع لاهوت و ناسوت در مسیح غیر معقول است.

یازدهم: مصلوبیت و مقتولیت مسیح برای خاطر غیر، غیر معقول است.

دوازدهم: ملعون شدن مسیح عوض سایر ملعون ها غیر معقول است.

سیزدهم: معذب شدن مسیح معصوم، عرض فسقه و فجره غیر معقول است.

چهاردهم: جلوس مسیح از یمین(1) پدر بعد از صعود، غیر معقول است؛ زیرا که گفته اند خدا روحی است غیر متناهی. و غیر متناهی یمین و یسار(2) و فوق و تحت و قبل و بعد ندارد.

پانزدهم: نسبت صعود و نزول و اجتماع و تفرق و تمزق و تشکل به اشکال مختلفه نسبت به خدا، غیر معقول است.

بالجمله، تمامی اینها خرافات عجایز است. عاقل نباید معتقد خرافات شود و من تعجب می کنم از آباء و امهات و خال و خالات و عم و عمت و سایر اقارب و عشایر خود که با وجود داعیه عقل، چگونه این خرافات را معتقد می شوند و دست از اینها بر نمی دارند و به شرف اسلام مشرف نمی شوند؟! گمانم این است که انس و عادت، ایشان را مانع است و یا عدم التفات مرجو از عقول سلیمه ایشان آن است که بعد از مطالعه این رساله، ملتفت شده، فوج فوج داخل دین خدا شوند و ایشان را نیز اذن می دهم که این جواهر ثمینه را به زبان انگلیسی و فرانسه طبع نموده، منتشر سازند که فوایدش عامه باشد. بلکه ان شاء الله تعالی اختلاف ادیان که منشأ جمیع فسادات است و خرابی ها و خونریزی ها، مرتفع شود و همه ادیان، دین واحد شود و هو الاسلام.

اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون.

ص: 215

1- طرف راست.

2- طرف چپ.

فصل سیم: در بیان عقاید جماعت یهود است در باب حشر و نشر و معاد و جزای اعمال عباد

مخفی و مستور نماند که در اسفار خمسه تورات (1) منتسبه به حضرت موسی - علیه السلام - مطلقاً اسمی از جنت و نار و قیامت و تنعیم و ابرار و تعذیب اشرار در آخرت و دارالقرار برده نشده است. نه از بهشت خبری در تورات ذکر می شود و نه از جهنم. (2) و این بسیار محل تعجب است. وعد و وعید امت موسویه، منحصر به تهدیدات و تعویدات دنیویه است. (3) بدین نحو که اگر مرا اطاعت کردید، باران شما را در موقع می فرستم و محصولات شما را از ملخ و سایر آفات حفظ می کنم و طبق شما را پر از نان و شیرخشت شما را پر از انگور می کنم و خمره های شما را پر از شراب و شیر گاو و گوسفند شما را زیاد، و شما بر دشمنان خود غالب خواهیم بود. و اگر مخالفت احکام مرا نمودید، بلاهای متواتره بر شما خواهیم فرستاد؛ از قبیل وبا و شمشیر

ص: 216

1- در اصل لغت عرب به معنی شریعت و احکام است اما به تخیلی نام عربی پنج کتاب اول کتاب مقدس، سفر پیدایش، سفر خروج، سفر لاویان، سفر اعداد و سفر تثبیه است (درآمدی به مسیحیت، ص 483) نثر طوبی، ذیل لغت تورات.

2- نیز نك: سفر لاویین باب 26 عدد 3، سفر تثبیه باب 28 عدد 1 و باب 3 عدد 15؛ تاریخ مختصر ادیان بزرگ از فلسطین شاله، ص 319.

3- درست است که در اسفار خمسه تورات، تفریحی نسبت عالم آخرت نشده لیکن جنینی هم قسمت که به طور کلی در هیچیک از کتب عهد عتیق یادی از جهان بازگشت عالم پس از مرگ نشده، شد، هست ولی تفرق و محدود و سهم نك: به سوی جهان ابدی، ص 50 - 51 یکی دو مورد کلمه «آخرت» در تورات وجود دارد که می تواند به معنای عاقبت امور باشد، مثلاً تثبیه 8/16.

و ملخ و غیره و غیره. به ضد امور مذکوره قاتل مقتول شود. مرتد سنگسار شود. زانی سنگسار شود. صاحب فلان گناه، فلان نحو سیاست شود از عذاب و عقاب دنیوی، لهذا جماعت یهود در باب معاد و جزای اعمال، نفی و اثباتا اختلاف دارند: بعضی مطلقا نافی هستند. و بعضی مطلقا مثبت، و بعضی منکر معادند، و لکن سعادت و شقاوت ارواح را به نحو تناسخ معتقدند. رساله گنجایش ذکر جمیع فرق ایشان را ندارد. (1) لهذا اکتفا می کنیم به ذکر هشت فرقه به نحو اجمال:

فرقه اول: فریسیان می باشند که ایشان اعظم طوایف یهود و اکثر ایشان عددا و اقدم ایشان مذہبا، و این تسمیه عبرانیّه است «هفروشیم» دلالت می کند بر معنی افراز و امتیاز؛ زیرا که این قوم و فرقه بنا بر اعتقاد جمهور، مفروز و ممتاز بودند از سایر قوم به اعتبار قداست منسوبه به ایشان. و این فرقه در میان یهود در غایت نخوت و تکبر است. و معتقد عامه یهود درباره ایشان اینکه اگر از تمامی عالم دو نفر به آسمان برود، یکی از آنها فریسی خواهد بود. غالبا این فرقه حکمای سنت بودند و کتبه از ایشان است. تقلید مشایخ و قدما را مثل تورات معتبر می دانستند، بلکه رأی مشایخ را ترجیح می دادند بر تورات دایما افتخار می کردند به معرفت دینیه و می گفتند احکام در دست ماست.

ص: 217

1- برای آشنایی بیشتر با فرقه های مذہب یهود نک: تاریخ جامع ادیان 539 - 553؛ تاریخ تمدن، ج 8، ص 362 - 641؛ سید جلال الدین آشتیانی، تحقیقی در دین یهود؛ سیر تحولی دین های یهود و مسیح ص 159 به بعد؛ آشنایی با ادیان بزرگ، ص 95.

و خودشان را مستحق الطاف الهیه می دانستند به سبب افعال و حفظ و قربانی ها. و حضرت مسیح - علیه السلام - در اغلب اوقات از این فرقات از این فرقه بد می گفت بنابر شهادت انجیل. و ایشان را منتسب به ریا می کرد. ایشان را دشنام می داد به لفظ افعی زادگان و غیره، چنان که از آیه 13 - 33 از باب 23 از انجیل متی و سایر اناجیل مکتوب است. و ایشان هم می گفتند که مسیح عالم بی عمل است؛ زیرا که در اواخر باب 5 انجیل متی از قول مسیح مرقوم است که می گوید: «با شریر مقاومت نکنید و برای دشمنان خود برکت بطلبید». مع ذلك خودش عمل نمی کند پس بنابر شهادت یحیی در باب 2 از انجیل متی، عیسی - علیه السلام - مثل درخت بی ثمر است، پس باید بریده و به آتش انداخته شود. این ایراد متأخرین این فرقه است بعد از شیوع اناجیل.

بالجمله، این فرقه اقرار اجمالی به قیامت دارند و مستند اقرار ایشان اولاً تقلید مشایخ است. دوم احادیث حضرت موسی. سوم صحایف منتسبه به انبیاء.

فرقه دوم: صدوقیون می باشند. و این فرقه اکثر تعالیم مرسومه در کتاب مقدس را قبول نکردند. (1) و 280 سال قبل از مسیح این فرقه در میان یهود ظهور کرد و امام اول این فرقه صدوق نامی است یهودی. (2) و این فرقه، تقلید مشایخ و احادیث حضرت موسی را متابعت

ص: 218

1- به این فرقه تجدید نظر طلبان نیز گفته می شود ایشان هدیستان سیاسی ردمی ها بودند.

2- این کاهن بزرگ یهود در دوران سلیمان نبی علیه السلام می زیسته است.

نمی‌کنند. و گویند اینها الهامی و الهی نیستند، مثل فرقه پروتستانت نسبت به احادیث حضرت عیسی، در غالب این فرقه رأی افیخوریوس، فیلسوف یونانی و غیر او را متابعت می‌نمایند. و منکر اسفار و کتب جمیع انبیای بنی اسرائیل هستند مگر اسفار خمسه تورات موسی علیه السلام را. و منکر قیامت هستند چرا که اسم قیامت در تورات نیست و منکر وجود ملائکه هستند و منکر بقای روحند بعد از موت، ولکن مقر به وجود خدای قادر و عنایت های او هستند. و به تعلیم ثواب و عقاب، ابداء در آخرت معتقد نیستند و با جناب مسیح در باب قیامت در اغلب اوقات در منازعه بودند، از جمله از آیه 23 - 33 از باب 22 انجیل متی مکتوب است که صدوقیان که منکر قیامتند آمدند خدمت مسیح عرض کردند. اگر يك زنی را هفت برادر تزویج کرده باشند، در روز قیامت زن کدام یکی خواهد شد؟ جناب مسیح فرمود: در قیامت نکاح نیست. اهل قیامت مثل ملائکه خواهند بود انتھی ملخصاً.

متأخرین صدوقیان گویند این جواب افناعی صحیح نیست و الزام به آن غلط است چرا که اولاً صدوقیان منکر وجود ملائکه هستند رأساً. ثانیاً چرا نگفت که اهل قیامت مثل خدا می‌شوند و حال اینکه تعلیم او این بود بنابر اقرار تابعینش؟

اقول: مسیحین منکر وجود حورند در جنّت. و منشأ انکار ایشان مناظره مغلوطنه است که در مقابل منکرین قیامت از او صادر گردید.

بالجمله، یوسیفوس، مورخ یهودی مشهور معتبر در تاریخ خود گوید که این فرقه اقلّ عددا می باشند از فریسیان، الاّ اینکه صدوقیان غنی تر و مشخص تر بودند.

گفتیم که منشأ انکار این فرقه قیامت را همین اسفار خمسه تورات است.

فرقه سیم: سینیون می باشند. و ایشان نیز طایفه ای از یهود هستند که 200 سال قبل از مسیح و 80 سال بعد از صدوقیان ظهور کردند. غالب این فرقه فقرا بودند. معیشت ایشان تنگ تر از فریسیان بوده، حضرت مسیح غالب فرق یهود را ذکر کرده و لکن این فرقه را ذکر نکرد.

تابعین حضرت مسیح بدین نحو اعتذار می نمایند که چون بلاد ایشان بعیده بود از اورشلیم، کمتر می آمدند برای زیارت و قربانی.

و این طایفه ایمان می آوردند به سعادت بعد از موت. و لکن منکر قیامت بودند. سعادت را در تناسخ می دانستند، بدین نحو که اهل طاعت به صورت خوب به دنیا می آیند؛ اغنیاء و سلاطین می شوند، و اهل معصیت به عکس. تزویج را احرام می دانستند. اولاد فقرا را برای خود اخذ می کردند برای تهذیب عقاید و اخلاق. ایشان زمانی که کسی می خواست داخل این فرقه شود، سه سال امتحانش می کردند. و چون قبولش می کردند، ملزمش می نمودند به حزم بر نفس بعبادة الله تعالی، و استعمال عدل و عدم اخفای شیء از اسرار خود از جمعیت، و عدم

اظهار شیئی از آنها برای غیر. و حال ایشان شبیه بعضی بدعتیان بود. مال دنیا را حقیر می شمردند. و هم مذهبان خود را شریک خود می کردند در اکل(1) و شرب و ملبس(2) بسیطه می پوشیده اند. و در میان یهود این طایفه معروف بود به سه صفت: اول احسان به فقرا، دوم خضوع به حکام، سوم صدق در کلام. و هرگز به قسم نطق نمی کردند مگر وقت دخول در جمعیت کلام ایشان نه، آری آری بود. متأخرین یهود گویند که دو فقره از شرع مسیح مأخوذ از این طایفه است: اول عدم تزویج خود مسیح و رهبان و ربانتهها. دوم عدم قسم، چنان که در آیه 37 از باب 5 بدین نحو تعلیم داد به تابعین خود، بلکه مکالمه شما بلی بلی، نی نی باد؛ زیرا که زیاده بر این از شریر است.

فرقه چهارم: سامریون می باشند. و اینها طایفه ای بودند پس از آنکه پادشاه آشور، ده سبط از بنی اسرائیل را اسیر کرد و در بلاد متفرق ساخت و اینها را فرستاد به ارض اسرائیل تا متحد شوند با بقیه یهود تا اینکه سامره و ارض اسرائیل را آباد کنند، پس اینها مشغول بت پرستی شدند. خدا شیران را بر ایشان مسلط کرد. جمع کثیری را از ایشان خوردند. و چون پادشاه آشور این را دانست کاهنی از اسرای اسباط عشره فرستاد برای تعلیم سنت و بعد از آن، هم خدا را عبادت می کردند هم بت ها را.

ص: 221

1- خوردن.

2- آشامیدن.

و ایضا بر حسب سنن طوایفی که آمدند از بلاد ایشان به سامره، چنان که در آیه 24 - 33 باب 17 کتاب 2 ملوک مسطور است. و بعد از آن کم کم اصلاح شدند. اسفار خمسه موسی را قبول کردند و تورات ایشان معروف به تورات سامریون است. و اختلاف کثیره با تورات عبریون دارد. و ما اختلافات این دو تورات را در کتب مبسوطه خود عیان و بیان نموده ایم مثل باب دوم از مجلد اول «انیس الاعلام» و مجلدات «بیان الحق» طالب باید رجوع کند به کتب مذکوره. پس از آن هیكلی بنا کردند در کوه جرزئیم. و خدای اسرائیل را سجده کردند. سایر فرق یهود گویند محل عبادت، کوه عیبال است و اینها گویند جرزئیم زن سامریه، این مسئله معظمه را از مسیح پرسید که محل نزاع ما بود مابین دو فرقه از یهود حضرت مسیح جوابی نداد که موجب سکوت باشد. (باب 4 انجیل یوحنا ملاحظه شود). و حال آنکه بر جنابش بود که بیان کند تورات شما و یا تورات یهود محرف است. سایر فرق یهود از این فرقه اجتناب می نمودند. و چون در تورات اسمی برده نشده، و این فرقه هم غیر از کتاب یوشع و قضاة به کتاب دیگر معتقد نیست، لهذا معتقد به قیامت نیستند، بلکه تناسخی هستند.

فرقه پنجم: کاتبان هستند و ایشان را ناموسیون نیز گویند. (آیه 45 و 46 از باب 11 انجیل لوقا ملاحظه شود). و وظیفه اصلیه ایشان استنساخ کتب مقدّس بوده و اکثر ایشان مایل بودند به مطالعه علوم

و فنون و شریعت را تفسیر می کردند و اخلاق قوم را تهذیب می نمودند. در عقیده ظاهرا موافقت داشتند با فریسیان. عندالمسیح - علیه السلام - با فریسیان علی حدّ سواء بودند و اینها را با هم ذکر می کنند. اغلب مخاطباتش به این نحو بوده: ای کاتبان و فریسیان ریاکار، چنان که از آیه 13 - 23 از باب 22 انجیل متی مذکور است که حضرت مسیح عیوب این دو طایفه را واضح و ظاهر می سازد، و حال آنکه شرفا و فقهاء و رؤسا و نواب حضرت موسی - علیه السلام - بودند در صورتی که حال رئیس این باشد که مسیح شهادت می دهد، حال مرؤوس چه خواهد بود؟ ظاهرا اینها مقرّ به قیامت باشند.

فرقه ششم: هیرودیون می باشند. و اینها طایفه سیاسیه هستند در میان یهود نه دینیه. و در اکثر، عوائد و قواعد بت پرست ها را استعمال می کردند برای تلطف و خوش آیند هیرودس و رومی ها که بر ایشان مسلط بودند و این طایفه منکر قیامت اند.

فرقه هفتم: جلیلیون می باشند. و اینها طایفه ای بودند در میان یهود که جمع کرده بودند سیاست و دیانت را و امام اوّل این طایفه یهودای جلیلی بود (آیه 38 از باب 5 از کتب اعمال ملاحظه شود) و جلیلی ها عموما از اراذل بودند و دزد.

بالجمله، 11 سال بعد از میلاد مسیح این فرقه ظهور کرد. او امر غطس قیصر را مخالفت کردند به تعلیم امام خود؛ زیرا که می گفت یهودی ها پادشاه ندارند مگر خدا. اینها هم از شاگین در معادند.

فرقه هشتم: لیبرتیون هستند. در آیه 9 از باب 6 از کتاب اعمال رسولان که در مرتبه دوم انجیل است و از مؤلفات لوقا از کتاب الهامی مسیحیه، ذکر ایشان آمده است و این طایفه مجمع خاصی در اورشلیم داشتند بعضی گفتند یهودی بودند و بعضی گفتند متهود از امم متمتع به حقوق بت پرست های روم. اینها هم منکر حشر و نشر بودند.

این بود مجمل عقاید جماعت یهود در معاد و اینها هستند امناء بر حفظ تورات و سایر صحایف انبیاء که صاحب «الهدایة» افتخار می کند به دیانت اینها. هنیئا له ثم هنیئا له، عجب امانا دارد بر حفظ کتاب مقدس خود! (برای فهمیدن عقاید یهود علاوه بر آنچه گفته شد، مرشد الطالبین فرنگی ها تاریخ یوسفوس یهودی در لغت انگلیسی و عبرانی و سریانی ملاحظه شود)، الحاصل، چون عقاید جماعت یهود و نصارا را در مبدأ و معاد به طور اجمال دانستی. بر تو معلوم و محقق گردید که اینها معتقد به خدا و روز جزا نیستند، كما قال الله تبارك و تعالی:

«قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ» (1)

والحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على سيد الانبياء والمرسلين، و على آله اجمعين، و حفاظ دينه اکتعين و تابعيه ابصعين

من الآن الى يوم الدين آمين.

ص: 224

در ملحقات است:

بدان - ایدک الله بالتوفیق و ایانا - که در فصل اول از باب دوم این رساله شریفه سبق بیان یافت که در این رساله عقاید ادیان ثلاثه را بیان خواهیم کرد: اعنی عقاید مسلمین و یهود و نصارا و عقاید سایرین قابل نظر نخواهد بود. ولیکن بعد از ختم رساله به نظر شریف بعضی افاضل - ایدهم الله تعالی - رسید، مخصوصا از حقیر خواهش نمودند که عقاید سه مذهب دیگر را از مذاهب مشهوره اهل عالم را در این موضع ذکر نمایم تا اینکه فایده آن عامه و تامه باشد.

اول مذهب هندویان است دوم مذهب اهل چین، سوم مذهب فرس قدیم. مسألت ایشان را اجابت و قبول نموده و این باب را ملحق به این رساله شریفه نمودیم. و در ضمن فصول ثلاثه آتیه به ترتیب عقاید ایشان ذکر و بیان می شود.

بعون الله و حسن توفیقه.

بدانکه اکثر هندویان مذهب ایشان مذهب «برامه» است. و آن یکی از قدیم ترین مذاهب عالم است؛ زیرا که از تواریخ معلوم می شود که قبل از زمان حضرت موسی - علیه السلام - برقرار گشته، و در هندوستان جاری شده، و اشتهار یافته و الی یومنا هذا در میان هندوها باقی است. و الآن عدد متابعان آن دین تقریباً مساوی با عدد مسیحیین است؛ قدری کمتر و گزارش آن از این قرار است، به نحوی که هندوها در کتاب خودشان نقل می کنند، در اوان قدیم «برمه» که بزرگ ترین خدایان ایشان است، مجسم گشته در صفت انسان. به زمین آمده، مردم را تعلیم داده، و هدایت کرد و اخبار او از طریق تواتر،⁽¹⁾ به ایام بعد رسید. (در بیان عقاید نصارا قرین بیان ساختیم که ایشان گویند که خدای دوم که مسیح باشد، مجسم گشته، روی زمین آمد. مدتی تعلیم داده ثم مقتول و مصلوب گشت و این عقیده مأخوذ از عقیده بت پرست های هند است. پاپا سپندر صاحب «میزان الحق» در صفحه 72 از «طریق الحیات»، نسخه مطبوعه سنه 1861 عقاید هندوها را به نحوی که ما نوشتیم، در خصوص تجسم برمه تصدیق می نماید).

بالجمله، و بعد «یاصعه» نامی از علمای هند، هزار و دوست سال قبل از ظهور حضرت مسیح و مدت قلیلی قبل از داود - علیه السلام - تعلیمات

ص: 226

1- خبر دادن گروه کثیری است که هیچ گاه عقل سلیم باور نکنند نقل کنندگان آن برای گفتار دروغ خود تبانی و توافق کرده باشد. نك: الرعاية في علم الدراية، ص 62.

برمهه را جمع آوری کرده، در چهار کتاب ثبت و ضبط نمود زبان سنسکریت (1) که زبان قدیم هندوهاست. و این چهار کتاب را «وید» می نامند. و علاوه بر این چهار کتاب، شش «ساستر» و هجده «پران» نیز دارد. و مجموع 28 کتاب را کتب دینی خود می شمارند (و حضرات مسیحیین نیز مقرند 27 کتاب در عهد جدید و یک کتاب در عهد عتیق که مجموع عهد عتیق باشد، کتب دینی ایشان است. پس در عدد کتب نیز مطابقند با هندوها. وید چهار جلد است، اناجیل هم چهار جلد).

الحاصل، عقاید هندوها و عبادت های ایشان اصلاً و فرعاً در کتب مذکوره مزبور است. و گزارشات خدایان و دیوت های ایشان در این کتب موجود است. هرچند که هندوها خدایان بی شمار دارند، لکن «پرابرمهه» یعنی غیب الغیوب را نیز معتقدند که او را قدیم و مطلق و حاضر و اصل اصول و سبب و باعث کل می دانند! و از برای پرابرمهه دو حالت قائلند اول نرکن دوم سرکن. نرکن آن است کن باشد، یعنی لاصفت له. وقتی که خدا در نرکن باشد، عالم، معدوم صرف است. و حالت نرکن بیرون از تقریر و بیان است کانه در شبیه حالت خواب

ص: 227

1- زبان سنسکریت، زبان کلاسیک مقدس هندوان و از شاخه های زبان هندوپارسی به شمار می رود. این زبان در ابتدا زبانی بود که بر همین ها یعنی بالاترین کاست جامعه هندو با آن سخن می گفتند. سنسکریت با الفبای دواناگاری نوشته می شود. زبان متون مقدس هندوها از جمله وداهای چهارگانه، اوپانیشادها، برجانها، و...، زبان سنسکریت است. گفته می شود دستور زبان سنسکریت توسط پانی نی در حدود چهار قرن پیش از میلاد نوشته شده است. نك: معرفی مکتب های فلسفی هند، ص 40.

و سنه است. «لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ» (1) رد بر اینهاست. در آن حالت نسبت به او نمی توان گفت آیا قادر است یا عاجز، عالم است یا جاهل، صادق است یا کاذب ظاهر است یا غیر ظاهر. «تعالی الله عن ذلك علوا کبیرا»؛ زیرا که به کلی نرکن است، یعنی عاری از جمیع صفات. از همین جهت او را برمهه گویند، یعنی نه مذکر و مؤنث و بلکه مخنث است، العیاذ باللّٰه. و سرکن آن است که صفات داشته باشد و این حالت وقتی برای خدا رخ می دهد که اراده خلق و تکوین داشته باشد. در آن وقت در خدا ماده تکوینی به جنبش می آید و قوه غضبیه در برمهه پیدا می شود و دارای صفات ثلاثه آتیه می گردد.

اول است یعنی صداقت، دوم رج یعنی محبت. سوم تم یعنی غضب. و چون این صفات در خدا پیدا شد، عالم موجود می گردد. و چون عالم موجود شد، او در همه اشیاء حلول می کند. مثل شیر و شکر با مخلوق خود می آمیزد و با ایشان متحد می گردد. او و عالم شیء واحدند.

در وید مسطور است که در وقت ایجاد عالم خدا می فرماید که من واحدم لکن بسیار خواهم شد. و نیز در وید مرقوم است که همان یک خداست که گاهی به شکل زارع درآمده، در زمین زراعت می کند. و آب شده، آن زمین را سیراب می سازد. و گاهی غلبه می شود که همه خلق را

ص: 228

سیر می نماید و در «مندک انپشتا تهرون وید» به دین نحو عیان و بیان گشته در باب معرفة الله تعالی که آتش سر خداست و مهر و ماه چشمان او، و جهات عشره گوش های او، و وید کلام او، و هوا دم و نفس او، و مخلوقات عقل او، و زمین پای اوست. و جان تمامی خلایق همان است و همه چیز اوست. اجر دهنده و اجر یابنده هر خیر و شر، خود اوست. و او را در آدمیان و دیوت ها و در هواهوم و بلدان بود و باش می کند. و بر آسمان مشی می فرماید. ماهی شده، در آب شنو (شفاف) می کند. و نبات گشته، سر از زمین بیرون می کند. سرچشمه شده، در کوه ها جریان می کند. جسم هوم و بلدان همه اوست. غیر از او هیچ چیز نیست، لهذا همه چیز را باید عبادت کرد با وجود این همه امور، باز او نهایت قدوس و بزرگ است.

و ایضا در وید مرقوم است که جهان با خدا متحد و یک است انتھی.

از این جمله معلوم شد که هندویان به وحدت وجود قائلند، خدا و عالم را یکسان می دانند و عن قریب خواهد آمد که این عین مذهب صوفی ها است و هر کس از مذهب صوفی ها خبر دارد به طور جزم حکم خواهد کرد که مذهب صوفی ها و مذهب مشرکین هند، شیء واحد است. مکشوف باد که هندوها به خدایان بسیار معتقد و قائلند ولکن از میان خداها سه خدای بزرگ دارند: (1)

ص: 229

1- نیز نک: آشنایی با ادیان بزرگ، ص 38 - 39.

اول برمهه. (1) دوم شیوا. (2) سوم ویشنو. و این سه خدا را بزرگ تر از سایرین می شمارند. و گویند که در ازل پرابرمهه که به معنی غیب الغیوب است و اصل اصول - چنان که گذشت - برمهه را از ذات مغیب خود به صدور و ظهور رسانیده و او را زاییده و در برمهه خالق گشت، و به واسطه او عالم را ایجاد نمود. (در عقیده مسیحین سبق بیان یافت که ایشان اعتقاد می نمایند که در ازل اب، ابن را زاییده و از خود صادر نمود. و به واسطه او عالم را ایجاد کرد. باب اول انجیل یوحنا و عقیده ایشان که گذشت، ملاحظه شود. پس در این عقیده مسیحین و مشرکین هند متحدند و مسیحین این عقیده سوء را از ایشان اخذ نمودند).

بالجمله، هندوها گویند که پرابرمهه اول برمهه را زائید و بعد ویشنو را که حافظ است، و بعد شیورا که تخریب و تجدید کننده است. و این سه را از خود به ظهور رسانیده و زاییده و ایشان گویند: خدایان مزبور در اوان متعدده و ازمان مختلفه به صور گوناگون ظهور و بروز می نمایند انتهی.

از این عقیده سه امر معلوم شد:

اول اینکه آلهه ثلاثه از پرابرمهه زاییده شده اند و او اب است، اینها ابن. مثل مسیحین که گویند ابن و نصف روح القدس از آب زاییده شد و نصف دیگر روح القدس از ابن.

ص: 230

1- برهما.

2- شیوا.

دوم اینکه هندوها گویند که پرابرمه خالق است به واسطه برمه، ویشنو حافظ است، شیو تخریب و تجدید کننده و مسیحین گویند اب خالق است به واسطه ابن و ابن منجی است، و روح القدس مقدس. و این مابه الامتیاز ایشان است پس در این عقیده نیز با مشرکین متحدند.

سوم اینکه خدایان هندوها در ازمنه متعدده به صور گوناگون ظهور و بروز می کنند و مسیحین نیز گویند که خدایان ایشان نیز به صور مختلفه در ازمنه مختلفه ظهور و بروز می کند، چنان که اقانیم ثلاثه به صور مختلفه به حضرت ابراهیم ظاهر گشته و مهمان او شدند باب 18 از سفر تکوین ملاحظه شود. بعد دو نفر ایشان مهمان لوط شدند، چنان که در باب 19 از سفر تکوین مکتوب است و خدای ابن در مریم حلول کرد و به صورت مسیح مجسم گشت و سی و سه سال و نیم در دنیا تعلیم می فرمود. و خدای سوم که روح القدس باشد به صورت کبوتر بر خدای ابن نازل گشت، چنان که در باب 3 از انجیل متی مکتوب است. و در باب 2 از اعمال حواریون مکتوب است که خدای سوم ایشان که روح القدس باشد به صورت شعله های آتش افتاده بر حواریون حلول کرد.

پس در این عقیده نیز مسیحین با مشرکین یکی هستند و عقیده خود را از آنها اخذ کردند. الحاصل، هندوها گویند که ویشن یکی دیگر از خدایان ایشان است. در وقت در صفت انسان، در وقت دیگر در

صفت ماهی در وقت دیگر در صفت شیر، در وقتی در صورت شخص قصیر القامه،(1) و هکذا در اوقات دیگر با صور دیگر در عالم ظاهر گشت. و اینها خدایان بزرگ ایشان است که اینها را عبادت می کنند. غیر از اینها خدایان کوچک بسیار نیز دارند با صور عجیبه و غریبه در بت خانه های خود گذاشته و عبادت می کنند. و غرض ایشان از گذاشتن صور آن است که گویند پرابرمهه و یا ویشن و یا یکی دیگر از خدایان ایشان به صورت اینها ظهور و بروز کرده و در اینها حلول نموده است. پس باید اینها را عبادت کرد. علاوه بر اینها آفتاب و ماه و ستارگان و آتش را نیز عبادت می کنند. برهمنان را نیز عبادت می کنند که علما و کاهنان ایشانند، مثل نصارا. قال الله تعالی:

«اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ»(2)

علاوه بر اینها حیوانات را نیز عبادت می کنند مثل گاو و فیل و میمون و شتر مرغ و امثال اینها. و نباتات را نیز عبادت می کنند، مثل درخت پیپل و تلس و غیر اینها. و دراویش خود را که جوکی می نامند، نیز عبادت می کنند.

این بود حاصل اعتقاد هندوها در باب معرفه الله تعالی. آه آه! تا چه اندازه انسان مسخر شیطان شده است که این خرافات را معتقد شده، مایه نجات خود می داند. چقدر بعید است از ما مسلمانان که ترحم بر

ص: 232

1- کوتاه قد.

2- سوره توبه، آیه 31.

ابناء جنس خود نمی‌کنیم و رسولان نمی‌فرستیم برای دعوت ایشان به توحید خالص، جای هزار افسوس است که طریقه پیغمبر خود را فراموش کرده ایم که ابتدا در خیال توسعه دادن ملت و مملکت خود نیستیم.

[صوفیه]

تنبيه: در این تنبيه عقاید صوفیه بیان می‌شود به نحو اجمال و اختصار تا بر منصف لیبیب واضح و آشکار گردد که صوفیان با مشرکین هند هیچ تفاوتی ندارند.

بدان که شیخ عزیز نسفی (1) در صفحه 215 از کتاب «زبدة الحقایق» نسخه مطبوعه سنه 1303 چنین گوید: اصل سوم در سخن اهل وحدت: بدان که اهل وحدت می‌گویند که وجود یکی بیش نیست. و آن وجود، خدای تعالی و تقدس است. و به غیر از وجود خدا وجودی دیگر نیست، و امکان ندارد که باشد (2) انتهى.

و بعد در صفحه 216 گوید: ای درویش! وجود یکی بیش نیست. و آن وجود خداست. و به غیر وجود خدا، وجود دیگر نیست. و امکان ندارد که باشد. و این يك وجود، ظاهری دارد و باطنی دارد. و باطن این

ص: 233

-
- 1- وی عزیز الدین پسر محمد اهل (تحشب) است مؤلف راهنمای دانشوران درباره او می‌نویسد: از عرفای قرن هفتم و از علمای حقیقی و حاضر با جلال الدین خوارزمشاه و مرید شیخ سعد الدین حموی و صاحب کتاب نازل اسایری که در سال 616 در ابرتو از دنیا رفت.
 - 2- رساله عرفانی زبدة الحقایق، ص 75.

يك نور است و اين نور است كه جان عالم است كه سر از دريچه بيرون كرده است. خود مي گويد و خود مي شنود و خود مي دهد و خود اقرار مي كند و خود انكار مي كند. اي درويش، به اين نور بايد رسيد(1) انتهی بالفاظه و عباراته.

و بعد در صفحه 219 از كتاب مذكور گويد: فصل: بدان كه اهل وحدت مي گویند اگرچه ذات هر دو عالم وحدت صرف است، اما به هر صفت كه امكان دارد كه آن صفت باشد، و آن صفت و آن صورت در مرتبه خود، صفت و صورت كمال باشد، موصوف و مصوّر است.

و اين كمال عظمت و كمال كبريائي وي است و اين ذات دائم در تجلی است؛ تجلی صفات مي كند و تجلی صور مي كند، چنان كه دريا در تموّج است، اين ذات دائم در تجلی است، چنان كه گفته اند:

هر نقش كه بر تخته هستی پيدا است اين صورت آن كس است كاین نقش نگاشت

دريای كهن چو بر زند نقشی موجی نو موجش خوانند و در حقیقت درياست(2)

و از اينجا گفته اند كه اين وجود هم قديم است و هم حادث، و هم ظاهر است و هم باطن، هم غيب است و هم شهادت، هم خالق است

ص: 234

1- رساله عرفانی زبدة الحقایق، ص 76 - 77.

2- مقدّس اردبیلی مذاهب صوفیه را به چهار نوع تقسیم کرده و عزیز نسفی را متصف به كفر و زندقه می كند. حدیقة الشیعه، ج 2، ص 755 - 756.

و هم مخلوق، هم عالم است و هم معلوم، هم مرید است و هم مراد، هم قادر است و هم مقدر، هم شاهد است و هم مشهود، هم متکلم است و هم مستمع، هم رازق است و هم مرزوق، هم شاکر است و هم مشکور، هم عابد است و هم معبود، هم ساجد است و هم مسجود، هم کاتب است و هم مکتوب، هم مرسل است و هم مرسل.

و در جمله صفات همچین میدان، از جهت آن که هر صفتی که در عالم است و هر فعلی که در عالم است و هر اسمی که در عالم است جمله صفات و افعال و اسامی این وجودند. انتهی بالفاظه و عباراته حرفاً بحرف. (1)

تو می بینی که این عبارات صریحند در اینکه خالق و مخلوق، عابد و معبود، ساجد و مسجود، عالم و معلوم در نزد صوفی ها یکی است. عالم با خداوند با عالم متحد است و این بعینه مذهب مشرکین هند است.

بالجمله، از این قبیل کفریات در کتب صوفیه بسیار است، و این رساله گنجایش زیاده بر این ندارد. و هر کس اطلاع بیشتر خواسته باشد، رجوع کند به کتب صوفیه مثل «زبدة الحقایق» و «مقصد اقصی» و «مبدأ و معاد» شیخ عزیز نسفی و «شرح اشعة اللمعات» جامی و «جواهر الاسرار» و «مفتاح منتخب الاسرار» و «لمحات جامی» که شرح بر لمعات

ص: 235

فخرالدین عراقی و کتاب «طرب المجالس» از تألیفات سید حسن بن ابوالحسن بن حیدر و منتخب «کیمیای سعادت» محمد غزالی و «رساله بیان اصطلاحات عرفا» از تألیفات شاه نعمه الله ولی و شرح دو بیت اول مثنوی از مؤلفات جامی و «شرح گلشن راز» از مؤلفات شیخ محمود شبستری و «فتوحات مکی» محیی الدین و غیر اینها از کتب کثیره.

و برای فهمیدن حقیقت مذهب صوفیه علاوه بر آنچه ما نوشتیم، رجوع شود به «حدیقة الشیعه» مقدّس اردبیلی - قدّس سرّه - و «عین الحیات» و «حقّ الیقین» مجلسی و «احقاق الحق» علامه [تستری] - اعلی الله مقامهما - و غیر اینها از کتب و مؤلفات اثنی عشریه.

و چون عقاید صوفیه به این نحو که می بینی، خراب است و عین عقیده مشرکین هند است، لهذا در اخبار ائمه معصومین - سلام الله علیهم اجمعین - تحذیرات کثیره واقع شده است از مخالطت و مصاحبت و مجالست با ایشان. از جمله روایت کرده شیخ سعید محمد بن محمد بن نعمان به اسناد خود تا سند منتهی شد به محمد بن الحسین بن ابی الخطاب انه قال: قد كنت مع الهادی علی بن محمد - علیهم الصلاة والسلام - فی مسجد النبی صلی الله علیه و آله فاتاه جماعة من اصحابه، منهم ابوهاشم الجعفی و كان رجلاً بليغاً و كان له منزلة عظيمة عنده عليه السلام . ثم دخل المسجد جماعة من الصوفية و جلسوا في جانبه مستديرا، و اخذوا بالتهليل فقال عليه السلام : «لا تلتفتوا الى هؤلاء الخداعين. فانهم خلفاء

الشياطين و مخربوا قواعد الدين يتزهدون(1) لآكرامة الاجسام و يتهجّدون لصيد الانعام. لا يهلّلون الآ لغرور الناس و لا يقللون الغذاء الآ لملاء العساس و اختلاس قلب الدنفاس. اورادهم الرقص و التصدية و اذكارهم الترنم و التغنية فلا يتبعهم الآ السفهاء و لا يعتقد بهم الآ الحمقاء فمن ذهب الى زيارة احدهم، فكأنما اعان يزيد و معاوية و اباسفيان».

فقال رجل من اصحابه: و ان كان معترفا بحقوقكم؟

قال: فنظر اليه شبه المغضب و قال: «دع ذاعتك. من اعترف بحقوقنا، لم يذهب في عقوقنا. اما ترى انهم احسّ طوايف الصوفية و الصوفية كلهم مخالفتونا و طريقتهم مغايرة لطريقتنا. و ان هم الآ نصارا او مجوس هذه الامة اولئك الذين يجهدون في اطفاء نور الله (يا خواهم) و الله متمّ نوره و لو كره الكافرون» انتهى.(2)

از شرح طريحي بر باب حادي عشر منقول گرديد. و تو مي بيني كه حضرت مي فرمايد كه هر كس زيارت كند يكي از صوفيه را مثل آن است كه يزيد را اعانت کرده باشد بر قتل سيّد الشهداء عليه السلام، و معاويه را بر قتل اميرالمؤمنين عليه السلام، و اباسفيان را بر قتل پيغمبر صلى الله عليه و آله، العياذ بالله. و مي فرمايد: صوفيه نيستند مگر نصارا و يا مجوس اين امت. و اين كلام عين حقيقت است؛ زيرا كه مذهب ايشان متّحد است با مذهب مجوس و نصارا چنان كه مي بيني.

ص: 237

1- در اصل يتزودن لازاحة.

2- الاثنا عشرية شيخ حر عاملي، ص 28؛ حديقه الشيعة، ص 602؛ شرح نهج البلاغه خوئي، ج 6، ص 304؛ سفينة البحار، ج 2، ص 58.

بالجمله، از این قبیل اخبار از ائمه اطهار بر ذمّ این طایفه اشرار بسیار و بلکه بی شمار است. و بعضی از آن اخبار را در اواخر سؤال و جواب آقا سیّد محمّد باقر حجة الاسلام تواند یافت. و در «جامع الشتاة» میرزای قمی شرحی بر ذم ایشان موجود است. (1)

بالجمله برویم بر سر سخن و بیان عقاید هندویان:

معاد هندویان

پوشیده نماند که حضرات هندوها بقای روح را بعد از موت، قائل و معتقدند. لکن این تعلیم را آلوده می کنند به تناسخ. (2) و آن به موجب اقوال ایشان از این قرار است که گویند روح انسانی از قالبی به قالبی می گردد.

گاهی به جسم انسانی تعلق می گیرد و این را «نسخ» گویند.

و گاهی به جسم حیوان مثل سگ و خوک و موش و گربه و کرم و مگس و پشه و خنفس و دیدان و خر و گاو و امثال ذلك از حیوانات چون میمون و خرس و این را «مسخ» گویند.

و گاهی به جسم نباتی علف می شود، درخت می شود، و این را «فسخ» گویند.

ص: 238

1- نك: الاثنا عشریه.

2- درباره تناسخ پروژه های زیر قابل مراجعه است: اسفار اربعه، ج 9، ص 4 و ج 8، ص 342؛ الاسلام و التناسخ از سیّد حسین یوسف مکی عاملی؛ مکتب بازگشت از حمید رضایت، خلاصه ادیان، دکتر شکوی، 61؛ نیز نك: اسرار العقائد، ص 46؛ تناسخ یا بازگشت ارواح، ص 61؛ دائرة المعارف فارسی، ج 1، ص 672.

و گاهی به جسم جمادی و این را «رسخ»⁽¹⁾ گویند.

همان طور می‌گردد در اجسام تا از گناه پاک شود. اگر عملش خوب بود، در اجسام خوب به دنیا می‌آید و اگر بد بود در اجسام بد مثلاً «منو» که یکی از اعلم علمای هندویان است، گوید: هر آدمی که طلا از برهمن دزدیده باشد، حین تولد دیگر، در انگشت‌های دستش مرض کهنی خواهد بود. و هر که شراب بخورد، سیاه دندان و آنکه بر دیگران تهمت کند، گنده دهان، و آنکه به خواندن وید استحقاقی ندارد و بخواند، ابکم و کند زبان پیدا خواهد شد. و اگر کسی جامه بدزدد، مبروص، و اگر اسب بدزدد، لنگ. و اگر چراغ بدزدد، نابینا. و آنکه از راه شرارت چراغ را بکشد، یک چشم متولد خواهد گردید. پس بر طبق اعمال تولد نخستین، نادان و گنگ و نابینا و ناشنوا و بی دست و پا پیدا می‌شوند تا در روبروی مردمان صحیح و تندرست، حقیر و ذلیل نمایند.

و باز در شاستر هندو مرقوم است که مردمان به سبب گناه تولد

ص: 239

1- این تقسیم، مورد عنایت اکثر تناسخ‌نویسان قرار گرفته است از جمله: المبدأ و المعاد، ص 32 و ترجمه آن، ص 381؛ مرحوم حاجی ملاهادی سبزواری در منظومه حکمت در این باره سروده است: نسخ و مسخ رسخ فسح *** فسما انسا و حیوانا حمادا و نما لکل انس باب الابواب و ذا *** نزول الصعود عکس ذا خذا برای اطلاع بیشتر درباره تناسخ و بطلان آن به منبع زیر مراجعه فرمایید: الاسفار، 9 از ص 2 به بعد، سبزواری، ص 311 و 312؛ حقّ الیقین، مجلسی، ص 38؛ گوهر مراد، ص 117 - 121؛ کفایة الموحّدين، ج 3، ص 52.

نخستین خود هانه (1) صرف بی دست و پا و نابینا و غیره بلکه در قالب جانور و درخت و نباتات و غیره نیز متولد می شوند، مثلاً در شاستر مینومسطور گشته که هر کس غله را که هنوز از خوشه نیامده است بدزدد، در قالب موش تولد خواهد یافت. و اگر آب را بدزدد، در قالب غوطه خوار، و اگر روغن چراغ را دزدی کند، در پروانه، (2) و اگر آهورا به سرقت برد، به بدن گرگ، و اگر میوه بدزدد، در بدن میمون و اگر مال پندت (3) بدزدد در بدن نهنگ یا در مثل آن تولد خواهد یافت. و آنکه جواهر بدزدد، پس صدها هزار دفعات به صورت نباتات گیاه و گل و گلین و غیر مصور گشته، متولد خواهد شد. بلکه آنچنان گناه کرده اند، خفیف یا شدید، تولد خواهند یافت. و مردم خشمناک و عیب گیر، در قالب شیر، و مردمان شهوت پرست و متابعان خواهش های بد، در جانوران مردارخوار و در زشت ترین کرم ها تولد خواهند یافت. و در اکتی پران مسطور است که کسی که از ولادت انسانی محروم و مهجور شده، در مخلوقات دیگر تولد یافت بعد هشتاد لك تولدها باز هم در جسم انسانی متولد می تواند شد انتهی.

الحاصل، گویند که روح بعد از آنکه از بدن مفارقت نمود تا اینکه مستوجب نجت (4) بهشت خدایان گردد، باید چند قرن از بدنی به بدنی نقل کند. پس اگر در ایام عمر بدی کرده است، تا اینکه روحش از

ص: 240

1- کذا.

2- کذا.

3- کذا.

4- کذا.

آلودگی پاک گردد، بعد از مفارقت از بدن انسانی، به بدن حیوانی نقل می کند. چنان که اگر در این عمر بدتر بوده، به بدن بدترین حیوانی حلول، و اگر بهتر بوده، به بدن حیوانی بهتر دخول خواهد کرد و بالعکس: کسی که در این عمر خوب رفتار و صادق بوده، بعد از وفات روحش در بدن شخص خوب و عابد قرار خواهد گرفت و اگر کسی خود را در آب رود کنکاغرق، و یا آتش حرق ساخته، و یا مال و ملک خود را ایثار برهمنان نموده، یا به بت کنگ خدمتی کرده، در بهشت خدایان متنعم و واصل به خدا خواهد شد. ولکن بهترین بخت و مراتب اعلی را در آن نشئه جوکیان خواهند یافت که در ریاضت و خودرنجانی به مرتبه کمال رسیده اند. بخت و سعادت ایشان این خواهد بود که چنان که قطره ها به دریا، همچنین ارواح ایشان با ذات خدا غرق و متحد خواهد شد. در کتاب باپانیشاد تصریح به این مطلب شده است، و این عین عقیده مسیحیین است، چنان که در باب معاد ایشان گذشت. و فرقه واصلیه از صوفیه را نیز اعتقاد همین است که گویند مرشد به واسطه ریاضات واصل به خدا می شوند. و بعد از وصول به این مرتبه، تکلیف صوم و صلاة از ایشان ساقط خواهد بود، چرا که خدا شده اند، العیاذ باللّه تعالی. «تعالی اللّه عن ذلك علوا کبیرا»⁽¹⁾ نمی دانم ایشان چقدر بی شعورند که گویند قدیم، حادث و حادث،

ص: 241

1- اقتباس از آیه 34 سوره اسراء: «سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا».

ایقاز: پوشیده نمانند که رکن اعظم از مذهب بایی ها، قول و اعتقاد به تناسخ است که مأخوذ از مشرکین و بت پرست های هند است. در کتاب بیان(1) که کتاب الهامی و آسمانی ایشان است، بنابر زعم خود چهارده باب قرار داده، موافق عدد چهارده معصوم علیهم السلام پس جناب باب در آن ابواب بدون بیته و برهان کذب ادعا می نماید که چهارده معصوم علیهم السلام با جمیع تابعین خود به دنیا برگشته اند و نقطه الاولی رایعت کرده اند. مثلاً گوید: باب في انّ محمد صلی الله علیه و آله مع من آمن به رجع الى الدنيا و بايع النقطه.

باب في ان علی علیه السلام مع شیعتہ رجع الى الدنيا و بايع النقطه تا آخر چهارده باب.

پس اگر از ایشان سؤال کنی که در چه زمانی این بزرگواران با تابعین خود به دنیا آمده اند که هیچ کس ندید، در جواب گویند که ارواح ایشان در اجسام دیگران آمده اند مثلاً روح حضرت محمد صلی الله علیه و آله در قالب استاد محمد، روح حضرت علی در قالب کربلایی علی، تا آخر. مثلاً یکی از مسما به سلمان می نمایند و دیگری را به ابذر، مرادشان همین است. چندی قبل می گفتند دوره، دوره حسینی است. مرادشان این بوده است که حضرت سیدالشهداء با هفتاد و دو تن به دنیا برگشته اند؛ مثلاً در

ص: 242

1- بیان مهم ترین اثر میرزا علی محمد باب است و محتوی احکام و دستورهای اوست.

قالب ملاّ حسين و غيره و غيره. و اين عين تناسخ و مذهب مشرکين هند است فرقى که دارد، اين است که مشرکين هند می گفتند خوبان در صورت خوب تر از اول می آیند. و اينها بدرت کرده اند، مثلاً گویند حضرت على عليه السلام به صورت على بقال به دنيا آمده کسی که مدرک و شعور او اين باشد، طرف شدن با او صحيح نیست. بدبخت! ارواح مقدسه اگر به دنيا بيابند، بايد آثار تقدّس از آنها ظاهر شود نه شرارت. و اگر نه، فرقى مابين ارواح مقدسه و شرير نخواهد بود. اين اشخاصی که تو گفتي ارواح مقدسه در ايشان حلول کرده، دیدیم که نفس شرارت بودند در زمان خود. پناه بر خدا از کوری دل که ادعای بلابرهان نمودن و قبول آن را کردن، هر دو از کوری دل است. جای هزار افسوس است که عقلا معتقد اين خرافات شوند.

ص: 243

بدانکه اهل چین در ولایتی وسیع(1) که در سمت شمال شرقی آن طرف هندوستان(2) واقع است، ساکنند. و مملکت ایشان بر حسب عدد نفوس بزرگ ترین ممالک عالم است، تقریباً نهصد کرور جمعیت(3) دارد. و از ایام قدیم در علوم و صنایع به درجه کمال و مرتبه ماهریت کلی رسیده اند لکن به حسب مذهب گرفتار ظلمت بت پرستی هستند. حالشان شبیه حال اهل اروپاست در خرابی مذهب. و از کتب قدیمه ایشان معلوم می شود که خدای واحد را معتقد بوده اند، و او را شانکطی یعنی حاکم علی الاطلاق می گفته اند، و طیسین (یعنی آسمان) و او را عبادت می نمودند، ولیکن فعلاً خداشناسی به کلی از میان ایشان مرتفع گردیده، و منقسم بر سه قسمت و ملت شده: قسمت اول فوحی می باشند. دوم طاعوئی می باشند. سوم بودائی. پس عقاید ایشان به نحو اشاره در ضمن سه مقصد بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی.

مقصد اول در بیان عقاید فوحی ها - که در ایام قدیم در میان ایشان ظهور نموده، و تاریخ ظهورش به طور صحیح از کتاب های ایشان به دست نیامده، لکن ششصد سال قبل از میلاد مسیح و هزار و دویست

ص: 244

1- مساحت این کشور به 300/700/9 کیلومتر مربع می باشد.

2- چین در شرق قاره آسیا واقع شده است و از شمال به روسیه و مغولستان؛ از جنوب به ویتنام، تایلند و برمه، از شرق به کره شمالی، کره جنوبی و اقیانوس آرام، و از غرب به قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان، پاکستان و هند منتهی می شود.

3- جمعیت آن بیش از یک میلیارد و دویست میلیون نفر است.

و بیست و سه سال قبل از بعثت نبوی قانکفوتشه نامی پیدا گشته، معلم آنها گردید. و به قراری که از کتب آنها معلوم و واضح می گردد، شخص مذکور احادیث و تعلیمات قدیمه را که تا عصر او از فوحی باقی مانده بودند، فراهم آورده و اصلاح داد با ازدیاد خیالات و تعلیمات خود در دو کتاب: اول کونیو و شون تینک نامی ثبت و ضبط ساخته.

بالجمله، قانکفوتشه مذهب فوحی را بدین نحو تعلیم می دهد که آسمان، خداست. صفات و اموراتی را که می بایست به خدای واحد منسوب سازد، منتسب به آسمان نموده است. و آسمان را مدبر عالم دانسته است و بت پرستی هم که در میان چینی ها بود، بر نداشته، بلکه آن را تقویت نمود. و به اهل چین گفت به خدایان اجداد خود سجده نمایید و محض در نیکی و پسندیدگی سلوگ ظاهری، ساعی باشید. و حاصل تعلیم او در باب معرفة الله، اعتقاد به الوهیت آسمان و دعوت به شرك و بت پرستی شد که اقسام موجودات را عبادت می نمایند.

مقصد دوم در بیان مذهب طاعو(1) است. در باب معرفت الله باید دانست که در ایام قانکفوتشه شخصی لاوتته(2) نامی نیز در میان اهل چین خروج نموده، مذهب طاعورا بنا نهاد و متابعان او مدعی می شوند که او با معجزات متولد گشت. و تمامی عمر خود را در کنج عزلت به سر برده، اکثر تعلیمات خود را بر سبیل تمثیل بیان ساخته، مثل تعلیمات انجیل.

ص: 245

1- تائو.

2- لاوتسه.

بالجمله، اعتقاد يك ملت که به حسب عدد کمتر از اولند، بدین طریق است که به سه خدایان بزرگ و به خدایان بی شمار کوچک قائلند و معتقد به ارواح شریره که جنود شیطان باشند و حکم تأثیر آنها بر آدمی نیز معتقدند. و طاعو در نزد ایشان که عبارت از واجب الوجود است، خارج از خیال و تقریر است. و از ریاضت می شود انسانی به جایی برسد که با طاعو متحد گردد، مثل اتحادی که در بیان مذهب هندویان و صوفیان سبق بیان یافت. ولی این اتحاد با طاعو برای کسی ممکن است که هوا و هوس و نفس را مغلوب خود ساخته، آنچه تواند حسنات به جا بیاورد، و از ملك و مال دنیا به کلی دست کشیده و مشغول هیچ باشد. و عمر خود را به طوری بگذرانند که گویا در عالم هیچ نیست. وقتی که از ماسواه و خود فانی شد به طاعو متحد می گردد. آن وقت دیگر تکالیف از او ساقط می شود، نه ثواب در او اثر می کند و نه گناه. بلکه هر چه کند، مختار است: لواط کند، لواط دهد، نماز بخواند، برای او علی السویه است بعد از رسیدن به این مقام، ولی قبل از وصول به آن مقام باید مقید به این اعمال باشد ترکا و فعلاً.

مقصود سوم در بیان عقیده بودائی ها که در چین مشتهر گشته است. مکشوف باد که بوده شخص معلمی بود که چندی قبل از میلاد مسیح در یکی از ولایات هندوستان خروج نمود و مذهبی تأسیس کرد شبیه

مذهب برمهه. و مذهب او در هندوستان سیما(1) ولایاتی که در اطراف آن واقعند، و در جزو اعظم از مملکت چین، اشتهاار یافت. و اشخاص کثیره او را تابع شدند به نحوی که در انظار خارجه الیوم کأنه مذهب اهل چین منحصر به مذهب بوده است. و عدد ایشان بیشتر از عدد مسیحین است.(2)

و عمده سبب انتشار مذهب بوده، فونامی است که یکی از علماء و تابعین مذهب او بوده است. صد سال قبل از میلاد مسیح، عالم مذکور مذهب بوده را به وعظ منتشر ساخت و اهالی چین را معتقد آن مذهب نمود. و عمده تعلیم او در معرفت اللّٰه همان بت پرستی است. صورت بوده را در بتخانه های خود گذاشته و او را سجده و عبادت می کنند و اعتقادشان در خصوص بوده این است که گویند او خدا بود و مجسم گشت، چنان که مسیحین گویند مسیح خدا بود و مجسم شد. و این عقیده سوء را مسیحین از ایشان تعلیم یافتند.

علاوه بر صورت بوده صور و اشکال کثیره در بتخانه های خود قرار داده اند و آنها را سجده و عبادت می کنند. لکن عالمان و کاهنان ایشان عالم را خدا دانسته، وحدت وجود را معتقد گردیده اند. و گویند خدا و عالم از حیث اصل یکسان است. به نحوی که در عقیده هندویان سبق بیان یافت، گویند خدا در همه اشیاء حلول می کند، مثل هندویان

ص: 247

1- خصوصاً.

2- نك: بازتاب اسطوره بودا در ایران، ص 3.

تناسخی نیز هستند⁽¹⁾ و گویند که روح انسانی بعد از آنکه مدت ها از قالبی به قالبی خواه به ابدان حیوانات و خواه به ابدان انسان نقل کرده باشد، به مرتبه آرامی کلی رسیده، آخر الامر با ذات خدا متحد می گردد، یعنی مردم باز به آن ذات و نفس کلی که از آن خروج نموده اند و ذره از آنند، عود کرده مانند قطره ای در آن غرق خواهند شد و با ذات خدا يك خواهند گردید. و این مرتبه را درجه اعلی و در غایت عظیم تر از بهشت می شمارند. و گویند منتهای سعادت انسانی آن است که انسان از خدا جدا شده و به خدا برسد. مبدأ و معاد کل خداست. و هر که به خدا رسید، مثل قطره ای است که به دریا رسیده باشد. خدا را مثل یم و خلق را مثل نم می دانند و در حقیقت نم و یم شیء واحدند. (و بر احدی مخفی و مستور نخواهد بود که این عین مذهب صوفیه است).

معلم دیگر نیز در حدود چین یافت می شود که او را کنفش یوس⁽²⁾ نامند و او را خلیفه بوده می دانند و تعلیم او تقریباً همین هاست که گفته شد.

نصایحی که در اوایل «انجیل متی» است تا باب هشتم غالباً در کتاب او موجودند، او هم تخمیناً ششصد سال قبل از مسیح بوده است افسوس که این رساله گنجایش زیاده بر این ندارد به خصوص این باب که از ملحقات است.

ص: 248

1- نیز نك: خلاصه ادیان، ص 75.

2- کنفوسیوس ظ، درباره او نك: اسلام و عقائد و آراء بشری، ص 165، تعالیم کنفوسیوس.

گزارش آن بدین نحو است که مذهب مزبور از زردشت که نبی کاذب آن اهل بوده، مجمل حال او بدین نوع است که ششصد سال قبل از مسیح در ولایت آذربایجان(1) در شهر ارومی، زردشت تولد یافت.(2) (نمی دانم ششصد سال قبل از مسیح چه خبر بوده که غالب اهل بدعت در آن زمان بوده اند) و در ایام سلطنت گشتاسب(3) آغاز تعلیم نمود. و مذهب خود را که جزو اعظم آن آتش پرستی است، منتشر ساخت.(4) (آثار آتش پرستی از آن زمان تاکنون در ارومیه باقی و آن عبارت است از تپه های خاکستری که از آتشکده ها می کشیدند و جمع می کردند آتشکده باید هرگز خاموش نشود. و تاکنون آن تپه ها باقیمانده است، مثل دیگاله(5) تپه سی که در سمت شرقی ارومیه نزدیک دروازه هزاران(6)

ص: 249

- 1- جمعی چون ابن خرداد به (نک: المسالك و الممالك، واژه آذربایجان)، ابن الفقیه (نک: البدان، ص 33)، مسعودی، حمزه اصفهانی، یاقوت و قزوینی، زرتشت را آذربایجانی به ویژه از ارومیه دانسته اند. برخی هم محل تولد او را فلسطین، که به آذربایجان کوچ کرده است می دانند.
- 2- این نظر مشهور است اما آقای ابراهیم پور داود در کتاب یسنا، جلد اول، چاپ تهران، سال 1334 راجع به زمان زرتشت در 35 صفحه از صفحه 75 تا 110 بحث کرده و تاریخ سنتی زرتشتیان و عقاید دانشمندان دیگر را مردود شناخته و تاریخ زندگی زرتشت را در سده یازدهم قبل از میلاد قرار داده است. ص 17 مجموعه قرن زرتشت.
- 3- گشتاسب فرزند لهراسب پنجمین شاهنشاه کیانی است.
- 4- چهارده مقاله سهروردی، ترجمه سید محمدباقر سبزواری، ص 139؛ مجمع التواریخ، و القصص، ص 91، چاپ تهران.
- 5- در متن کتاب با او ثبت شده است که صحیح آن ذکر شد.
- 6- در متن کتاب «هزارخران» آمده است که غلط است.

واقع شده است. و شیخ تپه سی در سمت غربی قرب کوه الامان واقع است. و تپه کوك که فعلاً مقبرة النصارى است. و توپرا قلعه و غیر اینها. و همچنین در بلاد دیگر ایران از قبیل فارس و سمنان و غیره که آتشکده ها از آثار زردشت تا کنون باقی است).

پوشیده نماند که از تواریخ و کتب قدیمه و از کتاب شیخ محمد محسن فانی معلوم می شود که مذهب اهل فرس قبل از خروج زردشت، مذهب صابئین⁽¹⁾ بوده، که آن مذهب در آن اوان رواج کلی داشته در ولایات ایران و شام و عربستان. بنابراین اهالی ولایات مذکوره آفتاب و ماه و ستاره پرست بوده اند.

اگرچه در قدیم به خدای واحد معتقد بودند، ولی در زمان زردشت به کلی بت پرست شده بودند، عساکر آسمانی را عبادت می کردند و چون زردشت حال را بدین منوال دید، به خیال افتاد که ایرانی ها را اصلاح نماید. بنابراین مدعی نبوت گشت. و اظهار داشت که هر مز⁽²⁾ بر

ص: 250

1- نک: الکامل ابن اثیر، ج 1، ص 184 و تاریخ مختصر الدول از ابن العبری، ص 3. درباره صابئین، پژوهش های زیر قابل مراجعه است: پژوهشی درباره صابئین از یعقوب جعفری، مؤسسه انتشارات هجرت؛ الصائبة قدیما و حدیثا سیّد عبدالرزاق حسنی، قاهره، مکتبة الخامجی؛ مقالات تقی زاده، ج 9، ص 42 - 48؛ یادنامه مطهری، ج 1، ص 42 - 60؛ مقاله محمد مجید طباطبایی، کیهان فرهنگی، ش 7، ص 52 - 53 از قاسم یاحسینی؛ تحقیق در اصول و مذاهب و رسوم صابئین عراق و خوزستان از حسینعلی ممتحن.

2- هر مز یا ارمزد، اورمزد، اهورامزدا اوستا به املاهای چندی و به چند نظر آمده است دانشنامه مزدیسنا، ص 49. اهورامزدا، به معنی خردمندترین و داناترین هستی بخش که خدای زرتشت شد. نک به کتاب سوادآموزی و دبیری در این دین زرتشت از جمشید سروش سروشیان چاپ آمریکا.

من وحی می فرستد و حکم فرموده است که مردم را بدین صابئین برگردانم. و چون گشتاسب به او ایمان آورده به مفاد: الناس علی دین ملوکهم عموم ایرانی ها معتقد او گردیدند. همان طور بودند تا اسلام آن مذهب را برطرف کرد. و در زمان خلافت خلیفه دوم اسلام داخل ایران گشت. حمد خدای را که امروز ایران از برکت اسلام مظهر توحید است.

مجمعل تعلیم زردشت از قرار ذیل است که او تعلیمات خود را در کتابی ثبت و ضبط نموده. تا زمان الکسندر کتاب او محفوظ بود در میان ملت و چون الکسندر بر مملکت ایران غالب و قاهر گشت، به قدر امکان از آن کتاب به دست آورده و تلف نمود. بنابراین از کتاب اصلی زردشت چند اوراقی باقی ماند و تا زمان سلطنت ساسانیان اوراق متفرق بودند. پس در عصر ایشان اوراق مزبوره جمع آوری گشته، در یک مجلد مجتمع گردیدند، و به (زند اوستا) (1) یعنی زند و پازند مسما شدند. و الی الآن در میان گبران (2) هندوستان ندرتا اوراق مذکوره یافت می شود. و عالم فرنگی جلد صحیح از آن را به دست آورده و به فرنگستان برده و به السنه فرانسه و نمسه (3) ترجمه شده است. ثم به زبان سریانی. و ماصوح بن عبدالحسن نیز در کتاب ریاض الذهب از مذهب

ص: 251

-
- 1- اوستا، کتاب مذهبی زرتشتیان است که پیش از اسلام به بیست و یک کتاب تقسیم می شد. غالبا اوستا را، زند در یکجا آورده، زند اوستا می گویند.
 - 2- نام دیگر زردشتیان است.
 - 3- نمسه = از کشور اتریش.

زردشت خبر داده است. و ما در این موضع، چند کلمه از زند و پازند ترجمه و ثبت خواهیم کرد.

تعلیم زردشت در باب معرفة الله بدین نحو است که واجب الوجودی هست که او را سروانه گویند و چنین اظهار داشته، اول کسی ك از سروانه صدور یافته و متولد گشت، هر مز بوده که او متولد شده از واجب الوجود است. (مثل تولد یافتن مسیح از اب بنابر قول مسیحین). و هر مز در نزد او بهترین جمیع مخلوقات و خالق سایر موجودات واصل کل خیرات است. و از واجب الوجود فقط هر مز صادر گشت. و سایر مخلوقات را او ایجاد کرد. (مأخذ قول حکما «لا یصدر عن الواحد الا الواحد»⁽¹⁾ شاید ما ذکر باشد. و همچنین قول ایشان صادر اول، عقل است). و بعد هر مز در ابتدا هفت ارواح نور را که پادشهان آسمانند و «امشاسپندان»⁽²⁾ خوانده می شوند، خلق کرد. بعد از اینها یزدان را، و بعد از اینها سایر مخلوقات نیک را آفرید بنابراین متابعان دین زرتشت همه خیرات و خوبی ها و نورها را که در عالم هست، از هر مز می دانند، و شرارت و موزیات را از اهرمن. و اهرمن در ابتدا به حسب اصل با هر مز هم مرتبه و برابر بوده حسد کرد، شریر گشت. و هفت دیو بزرگ و سایر دیوان از او به وجود آمدند. اهرمن انسان را نیز اغوا کرده، به مذلت انداخت. و لکن در آخرالزمان هر مز بر

ص: 252

1- الاشارات و التنبیها.

2- نك: دانشنامه مزدیسنا، ص 123.

اهرمین غالب خواهد گشت و سلطنت او را منهدم، و ظلمت را از عالم منعدم، و کل شرور را از عالم مرتفع خواهد ساخت. اشخاص پاك و نورانی به بهشت خواهند رفت. و اشخاص نجس و ناپاك به ظلمت ابدی انداخته خواهند شد. و در باب معاد از قول هرمز در کتاب زردشت بدین نحو مکتوب است که هرمز گوید اگر شخص پاك فکر و پاك گفتار و پاك رفتار باشد، او را بزرگ خواهیم ساخت. و در بهشت بهمن که سلطان اول است از سلاطین سبعه آسمان، او را فراوانی خواهیم داد. شخصی که پاك باشد در اعمال، و ساعی باشد در عدالت، مقبول هرمز خواهد بود.

و در باب ترحم بر حیوانات در کتاب مذکور، مزبور است که انسان سرور حیوانات است. پس باید برای آنها برکت بطلبید. و این برای او سزاوار و لازم است، چرا که حاکم بر آنهاست و این عمل موجب طهارت او خواهد بود، ولی مخلوقات اهرمن را باید کشت.

بالجمله، زردشت گوید که امشاسد پندان و یزدان و آفتاب و ماه و آتش و آب و به همه درختان که هرمز خلق کرده است، باید سجده کرد، چراکه از آنها اعانت و کرامت می یابند، ولی اعانت آتش بیش از همه اینهاست. از سجده او نباید غفلت کرد. فعلیهذا تابعین او نیز بت پرست و مشرك در عبادتند، علاوه بر سایر فسادات که در دین اوست.

و ایضا در کتاب اوست که تابعین او باید غسل کنند. غسلشان بدین

نحو است. اول بدن را باید به بول گاو بشویند، و بعد به خاک بخشکانند و بعد به آب بشویند. و طهارت دیگر هم دارند، آن را سیشو گویند. و به آداب مخصوصه باید بدن خود را سی مرتبه بشویند.

و خیرات اموات ایشان بدین نحو است که بعد از وفات شخص، مدت چهار روز اقبایش به جهت وی باید نماز گزارند. و تکالیف لازمه به جا آورند تا بدین وسیله روح میت از عذاب اهرمن خلاص و نجات یابد. و روز چهارم گوسفندی قربانی کنند. روز دهم نیز نماز کنند. و قربانی نیز بکشند. و قربانی ایشان لباس هایی است که به مؤبدان(1) باید بدهند، و گوشت و برنج و میوه و هیزم مخصوص که هوم(2) نامیده می شود. بر اینها باید دعا خوانده شود و به مؤبدان داده شود، و یک آبی که از این هیزم با تکالیف مخصوصه ساخته که آن را پراهوم(3) گویند و آن را به مؤبدان می دهند و می خورند. و این برای میت نفع کلی دارد، کأنه آب حیاتی است که به میت داده اند.

بالجمله، از این قبیل سخنان بسیار است و اطلاع مسلمانان بر آنها لازم، تا قدر دین خود را بدانند. لکن این خلاصه، گنجایش زیاده بر این

ص: 254

1- مؤبد، پیشوای دین زرتشتی است.

2- حکیم مؤمن در تحفه می نویسد: هوم المجوس گیاهی است ساقش يك عدد و باریک و صلب و گلش زرد و تیره شبیه به یاسمن و برگش ریز است و ظاهرا از جنس ارغوان زرد باشد و نزد برخی بخوم و مریم است.

3- پراهوم: فشرده گیاه هوم باشد که با آب زرد و شیر و فشرده ساقه هذائتپتا آمیخته شده باشد.

ندارد. و سایر بت پرستان عالم نیز تقریباً مذهبشان شبیه به مذاهب ثلاثه است و چون حقیقت این مطالب را دریافت نمودی، بر تو واضح و آشکار خواهد گشت که از میان تمامی ادیان افتخار برای اسلام است، چرا که توحید خالص یافت نمی شود مگر در اسلام؛ زیرا دانستی که جماعت نصارا مشرک در ذات و صفات و افعال و عبادتند. و شرک در مراتب اربعه از خصایص ایشان است. و در میان سایر ملل یافت نمی شود شرک مگر در دو یا سه امر. و جماعت یهود هم مجسمه هستند و معتقد به اموری می باشند که هیچ عاقل فریفته آنها نمی شود و هندویان و اهل چین و گبرها و سایرین هم بت پرست هستند پس خداپرستی در عالم یافت نمی شود مگر در دین اسلام پس هر که می خواهد خداپرست باشد، باید متدین به دین اسلام باشد، لاغیر:

«إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (1) «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ» (2)

اکنون که حق واضح و آشکار گردید، مطالعه کننده عزیز اگر نجات می خواهد، متابعت حق را خواهد نمود، و الا مختار است. و اینکه در اول رساله گفتیم که انسان باید در اصول دین مجتهد باشد نه مقلد، مقصود ما از این کلام و بلکه مقصود تمامی ارباب ادیان که قائل به اجتهاد در دین اند، آن است که انسان در اول تکلیف مثلاً در اصول ادیان

ص: 255

1- سوره آل عمران، آیه 19.

2- سوره آل عمران، آیه 85.

اجتهاد کند. و هر دینی که با عقلش موافق و مستقیم آمد به شروطی که در اول باب رساله مذکور گردید قبول نماید. بعد از دخول در آن دین باید ملتزم شود به آنچه نبی آن دین از جانب حضرت ربّ العالمین آورده است و همه معتقد شود و عمل نماید مردانه. آن است که بعد از دخول در دین هزار بدعت احداث کند،⁽¹⁾ و گوید که اصول دین اجتهادی است. و این تخریب و تضييع دین است نه متابعت دین. و این امر بیشتر موجب هلاکت او شود از کفر اصلی، چرا که علاوه بر کفر، حقّ را فاسد و ضایع کرده، و اکثر اهل بدعت از همین راه به ضلالت افتاده اند. و اگر این نحو اجتهاد در دین جایز باشد بعد از انقیاد به آن لازم آید که تمامی اشقیاء از اهل نجات باشند، مثل ابن ملجم، و معاویه و یزید و عبیداللّه و عمر سعد و شمر و سایر اشقیاء و خلفای بنی عباس که قتله ائمه علیهم السلام بودند، چرا که می گفتند ما اجتهاد کردیم، صلاح امت را در قتل امیرالمؤمنین و سایر ائمه طاهرین دیدیم، یزید و عبیداللّه در قتل سید الشهداء علیه السلام این سخن را گفتند و بلکه باید نمرود و فرعون و یهودی ها و ابوجهل و امثال او نیز از اهل نجات باشند، چرا که در دین خود اجتهاد کرده، دفع خلیل الله و کلیم الله و روح الله و حبیب الله را بر خود واجب دانسته اند. و هذا ما لا یقال به العاقل فضلاً عن العالم.

و اگر خواسته باشیم اشخاصی را که از دین گمراه شده اند بشماریم.

ص: 256

در مجلدات كبريه نمى گنجد. مقصود ما در اين رساله اشاره است. بالجملة، در مذهب نيز چنين است، وقتى كه انسان مثلاً مذهب امام جعفر صادق عليه السلام را اختيار كرد، بايد تابعش شود.

الحمد لله على التوفيق و الهداية مع الصحة و السلامة.

والسلام خير ختام رساله خلاصة الكلام في افتخار الاسلام در دست مصنفش اقل الأنام محمد صادق فخر الاسلام، بعون الله الملك الاعلام. شرف اختتام پذيرفت در 28 شهر جمادى الاولى من شهر سنه 1322، من الهجرة النبوية.

ص: 257

ایقاظ: مخفی و مستور نماند که در این ایام دعوات مسیحیه کتب کثیره در رد بر اسلام و توهین بر قرآن و صاحب آن و ائمه انام - سلام الله علیه و علیهم اجمعین - به زبان اهل اسلام تألیف و تصنیف نموده اند، از آن جمله چهار جلد الهدایة نی، غلط گفتم بلکه الغوایة و ابحاث المجتهدین و غیره و غیره که در مصر طبع نموده در بلاد اسلامیة نشر کرده اند و کتب مذکوره از آغاز تا انجام کذب و افترا و سب و ناسزاست. لهذا ناله مسلمانان از اطراف بلند شده؛ از آن جمله عبدالوهاب سلیم التسییر در مقدمه ترجمه کتاب اضرار تعلیم التوریه و الانجیل که از مؤلفات تشارلس وطس می باشد در لغت انگلیسی، در رد این تورات و انجیل چنین گوید:

قد الفّ اولئك القوم المستحلّون السباب بهذه الايام كتابا باللغة العربية و دعوه الهدايه استغفر الله، بل هو الغوايه و طبعوه بمصر لم يسبق له مثل بالسفاهة و القحة و الدنائة و الكذب و التمويه. نعم انا نعلم ان الافتراء و نهشل الاعراض خلق لهم. غير اننا لم نكن نظن انهم قد بلغوا هذا الحد الذي لم يسبقهم اليه احدا من العالمين. انتهى بحروفه حرفا بحرف.

در صفحه 64 از خاتمه کتاب مذکوره چنین گوید: و کلام صاحب الغوایة فی هذا الكتاب و غیره فی غایة الرکاکة و السقوط. و مهما وجد فی غوایة من کلام النفیس اتی به فی غیر محله لتأیید اباطیله التي جاء بها

ص: 258

فقد سرقه من كلام علمائنا الافاضل، كما لا يخفى على الناقد البصير. انتهى بحروفه.

و در صفحه 62 از خاتمه چنین گوید: و لا يشك بكماله صلى الله عليه و آله الا من ختم على قلبه و على سمعه و على بصره كهذا العتل الزنيم الذي تجاوز الحد بما اختلقه من الأكاذيب التي لا يقدر ان يبرهن عليها كقوله انه صلى الله عليه و آله كان يعبد الأصنام و انه كان يصرع و يشرب الخمر، الى غير ذلك مما دلنا على ان هذا المعنوي من اكذب الناس. لكن ليس هذا بعجيب منه و لا ممن هو على شاكلته بعد ما افادنا مؤلف هذا الترجمة ان الكذب و البهتان معدود من الكمالات المسيحية اذا كان من الوسائط المقوية للكنيسة. انتهى بحروفه.

از این قبیل ناله و استغاثه بسیار است که از مسلمان ها بلند شد، چرا که آنچه مؤلف مذکور توانسته است از کذب و افترا منتسب به حضرت رسول صلی الله علیه و آله نموده است. از قبیل اینکه گوید تا چهل سال از عمر شریفش گذشته العیاذ باللّٰه مشرک بوده، و اینکه ابوبن آن جناب و عم اکرش ابوطاب مشرک از دنیا رفتند، و اینکه آلهه مشرکین را مدح می کرد، و جائر در احکام بود، و قسی بود، و مصروع بود، شارب بود، و شهوی بود، و جبرئیلش شیطان بود - العیاذ باللّٰه - و امثال ذلك از تهمت و افتراء و اینکه قرآن مجید مشتمل بر اغلاط و تناقضات و احکام غیر لایقه است، و اینکه وصی آن جناب حرت

ص: 259

امیرالمؤمنین علیه السلام کذاب بود، حریص بود، طماع بود، و فلان و فلان بود! العیاذ باللّٰه و هكذا در حق سایر ائمه طاهرین - سلام اللّٰه علیهم اجمعین - و علماء اعلام که پیغمبر و ائمه و قرآن ما را در میان قلعه کذب و افتراء و تهمت و بهتان محاصره کرده اند و احدی از علمای ما تاکنون به مقام رفع و دفع این افتراء و تهمت و بهتان بر نیامده. و این اقلّ خدّام اسلام به مفاد «مَنْ اعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ فَاَعْتَدُوا عَلَیْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَىٰ عَلَیْكُمْ»⁽¹⁾ به مقام جواب و دفع کذب و تهمت و افتراء و بهتان برآمده پیغمبر و امام و کتاب آسمانی خود را نصرت و اعانت نمودم. به توفیق و تأیید الهی ده جلد کتاب مستطاب بیان الحق و الصدق المطلق را در جواب این کتب ضاله مضله تألیف و تصنیف کردم و چون حاصل و خلاصه جمیع کتب ایشان این دو کلمه است که محمّد صلی الله علیه و آله رسول اللّٰه و قرآن مجید کلام است نیست، و این دو کلمه را به الفاظ قبیحه رکیکه، شنیهه مملو از سبایی و فحاشی ادا نموده اند که شأن و لایق خود ایشان است، لهذا این حقیر فقیر اوّل چهار جزو که هر جزوی تقریباً در هزار بیت است در اثبات این دو امر اعظم تألیف و تصنیف نمودم. حمد خدای را که در میبضه حاضر است و جزو اوّل آنها زیر سنگ است. همین ایام از طبع بیرون خواهد آمد - ان شاء اللّٰه - و بعد مفردات ایشان را کلمه به کلمه و سطر به سطر جواب گفته ام بعون اللّٰه تبارک و تعالی کذب و افتراء را

ص: 260

رفع کردم. و توفیق اتمام خدمات خود را از خدای متعال و قادر بی مثال می خواهم.

پس اگر صاحب غیرتی و حمیتی در میان مسلمانان یافت شود و این حقیر را در طبع و نشر این کتب عنایت نماید، بالقطع و یقین اعانت و نصرت دین نموده، از انصار الله و انصار رسول الله و انصار امیرالمؤمنین علیه السلام محسوب خواهد شد.

«إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ» (1) «(یا ایها الناس) [وَأَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ]» (2) «فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ» (3)

و اگر يك نفر یافت نشود، جمعی رفاقت کنند و شراکت نمایند. هر کس به قدر قوه و استطاعت خود و کلیه مقصود مصنف این است که این کتب در مقابل خرافات ایشان نوشته شده است، هرچه زودتر طبع و نشر شود که بدین وسیله رسول الله و کلام الله و حجج الله تعالی از محاصره تهمت و کذب و افتراء خارج شوند.

اعان الله تعالی من اعاننا في هذا الامر

(فخر الاسلام مصنف این رساله)

ص: 261

1- سوره محمد، آیه 7.

2- سوره آل عمران، آیه 133.

3- سوره بقره، آیه 148.

ضمیمه: مصنف این رساله مخصوصاً از مطالعه کنندگان عزیز ملتمس و مستدعی است که عموم بانیان خیر را حیاً و میّتاً در مظان اجابت از دعای خیر فراموش نفرمایند، لاسیّما جناب مستطاب اجلّ اکرم افخم، ناصر شریعت حضرت خیر الأنام - علیه و آله اشرف التحیة و السلام - متصف به صفت غیرت اسلام، خیر خواه ملّت و جان نثار دولت، شخص کامل، انسان معتدل، محسنِ باذل، جوادِ فاضل، مشیّد ارکان دین، معین فقراء و مساکین به خصوص در لیالی ولادت ائمه طاهرین - سلام الله علیهم اجمعین - اعنی آقای میرزا هاشم خان آصف السلطان لشکر نویس باشی توپخانه مبارکه کل مملکت محروسه ایران حقّت بالأمن و الأمان - ادم الله بقائه و بلّغ آماله و تقبّل اعماله - که حسبه لله و طلباً لمرضاته تعالی، محض ترویج دین و اعانت اسلام و مسلمین، و انتفاع عامه مؤمنین و جلب دعوات صالحات برای سلامتی ذات ملکوتی صفات، اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی - صان الله ملکه عن التناهی - به طبع و نشر این رساله شریفه موفق گردید. پس بر مطالعه کنندگان لازم است که این شخص جلیل را از دعای خیر فراموش نفرمایند. ازدیاد عمر و عزّت ایشان را از خدای متعال بخواهند.

و انا ادعو لمن دعاه. اللهم اجعل الكتاب مقبول الانام و منتفعا به الخاصّ و العامّ و اجعله ذخيرة لى في يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم. آمين يا رحمن يا رحيم.

قال الله تعالى:

« (ان) الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ * لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ» (1)

در صافی و در کافی و در فقیه از حضرت مقدّس نبوی صلی الله علیه و آله منقول است که فرمود: «البشرى في الحياة الدنيا، الرؤيا الحسنة يراها المؤمن فيبشّر بها في دنياه»؛ یعنی بشارت در حیات دنیا که در آیه مبارکه مسطور است، عبارت از خواب خوبی است که مؤمن آن را می بیند. پس بشارت داده می شود به واسطه آن خواب در دنیا.

وفي الجوامع عن النبي صلى الله عليه وآله : «هي في الدنيا الرؤيا الصالحة يراها المؤمن لنفسه او يرى له، وفي الآخرة الجنة». (2)

به موجب این دو خبر مراد از قول الله تعالى: «لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا» خواب خوبی است که مؤمن می بیند برای خود. و یا شخص دیگری می بیند برای او «او يرى له».

از این قبیل آیات و اخبار بسیار است.

بدان ايدك الله تعالى که چون جزو اول این رساله شریفه از چاپ در آمد، مؤمنه صالحه در شب شنبه 19 شهر شعبان المعظم سنه 1322 در خواب دید که دو نفر شخص منور مجلل، یکی ملبس به لباس سیادت

ص: 263

1- سوره یونس، آیه 63 و 64.

2- الجوامع.

و دیگری ملبس به لباس مجاهدت (زره پوش) دق الباب(1) می نمایند. مؤمنه می رود نزدیک در و سؤال می کند که شما که هستید، می فرمایند: آقا هستید، می گوید: چکارش دارید؟ می فرمایند که از جانب جناب سید الشهداء علیه السلام عصا برای ایشان آورده ایم.

ملتفت نمی شود که مراد چیست؟ عرض می کند: عصا را بدهید به ایشان بدهم.

می فرمایند: دست تو احتیاط دارد، نباید به این عصا بخورد. تو عقب برو ما خودمان می دهیم.

پس سید دم در توقف می فرماید شخص ملبس به لباس جهاد مجلل وارد می شود. بسیار بلند بالا و شجاع بوده است.

و می فرماید به حقیر که بگیر این عصا را که مرحمتی سید الشهداء علیه السلام است عوض آن رساله که در سرفقات در اصول دین نوشتید.

حقیر عصا را می گیرم و می بوسم و حقیر از ایشان سؤال می کنم که شما که هستید حال این مرحمت شده اید؟

می فرماید که من حضرت عباس [علیه السلام] هستم.

پس آن بزرگوار غایب می شود و ایشان هم از خواب بیدار می شوند. انتهى.

ان شاء الله تعالی این رؤیای صادقه دلیل بر قبول خدمات حقیر است و موجب عزت اسلام و اسلامیان و عصای عزت خود حقیر در دنیا و آخرت.

ص: 264

1- در زدن را گویند.

اهم منابع تحقیق

قرآن کریم؛ کتاب الهی

نهج البلاغه؛ گردآوری شریف رضی (م: 406 هـ)

[آ- الف]

آشنایی با ادیان بزرگ: حسین توفیقی، سمت و طه (مرکز جهانی علوم اسلامی، 1379 ش)

آشنایی با مکتب وحی (مسیحیت): علی آل اسحاق خوئینی، چاپ قم، چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی قم، 1364 ش.

آیات بینات: محمدتقی شوشتری، (م 1415 هـ)

الاثنا عشرية: حر عاملی، 1104 هـ)

الإحكام في اصول الأحكام: علی بن محمد آمدی

ادیان جهان باستان: وهاب ولی، میترا بصیری، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

ادیان خاور دور: دکتر فیاض قرایی، دانشگاه فردوسی مشهد.

ادیان و مذاهب جهان: سید صادق بنی حسینی، ناشر مؤلف

الأسفار العقلية الأربعة: ملاصدرای شیرازی

اسرار العقائد: میرزا ابوطالب شیرازی

ص: 265

اظهار الحق: رحمت الله هندی

افسانه های بت پرستی در آئین کلیسا: محمد طاهر تنبیر (م 1352 ه) ترجمه و پاورقی از سید عبدالکریم خلخالی، دارالکتب الاسلامیه تهران

اقامة الشهود: ترجمه منقول رضایی، محمدرضا جدید الاسلام

الامام الحسين عليه السلام في احاديث الفريقين: موحد ابطحي

انيس الاعلام: محمّدصادق فخر الاسلام (م ح 1330 ق)

ایران در زمان ساسانیان: آرتور کریستنسن، ترجمه رشیدیان

[ب - پ]

باب حادی عشر: علامه حلی، شرح از فاضل مقداد

بازتاب اسطوره بودائیان و اسلام: سید حسن امین، نشر میرکسری، 1378

بحار الانوار: محمّد باقر مجلسی (م 1111 ه)

البداية و النهاية: ابن کثیر (م 774 ه)

البرهان في تفسير القرآن: سید هاشم بحرانی (م 1107 یا 1109 ه)

برهان المسلمین: فخر الاسلام

به سوی جهان ابدی: زین العابدین قربانی، انتشارات شفق قم

پژوهشی درباره صابئین: یعقوب جعفری، هجرت قم، 1374

[ت]

تاریخ جامع ادیان: جان بی ناس، ترجمه علی اصغر حکمت، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1373 ش

ص: 266

تاریخ اصلاحات کلیسا: جان الدر

تاریخ تمدن: آرنولد، ترجمه دکتر یعقوب آژند، انتشارات تهران

تاریخ تصوف اسلامی از آغاز تا پایان سده دوم هجری: عبدالرحمن بدوی، ترجمه محمود رضا افتخارزاده، دفتر نشر معارف اسلامی، قم، 1375 ش

تاریخ مختصر ادیان بزرگ: فلیسین شاله، ترجمه دکتر منوچهر خدایار محبی

تاریخ مختصر الدول: ابن العربی

التممة في التواریخ الائمة: سید تاج الدین بن علی بن احمد حسینی عاملی (از دانشمندان قرن 11 ه)

تحفه حکیم: مؤمن حسینی محمد بن امیر محمد زمان (م 923 ه)

تحقیقی در دین یهود: مهندس سید جلال الدین آشتیانی، نشر نگارش تهران، چاپ دوم، 1368 ش

تفسیر البصائر: یعسوب الدین رستگار جویباری

تفسیر ابن کثیر:

تفسیر الدر المنثور: جلال الدین سیوطی (م 911 ه)

تفسیر طبری: محمد بن جریر طبری (م 310 ه)

تفسیر صافی: ملا محسن فیض کاشانی (م 1091 یا 1090 ه)

تفسیر نمونه: جمعی از دانشمندان زیر نظر ناصر مکارم شیرازی

التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب) فخر رازی: محمد بن عمر خطیب (م 606 ه)

تناسخ یا بازگشت ارواح: ناصر مکارم شیرازی

تنزیه الانبیاء: سید مرتضی علم الهدی (م 436 ه)

التوحید و التثلیث: محمد جواد بلاغی (م 1352 ه)

تهذیب التهذیب: ابن حجر عسقلانی (م 852 هـ)

تهذیب الاحکام: شیخ طوسی (م 460 هـ)

[ج - ح - خ]

الجامع لاحکام القرآن: طبری

جواهر الکلام: محمد حسن نجفی (م 1266 هـ)

جن و شیطان:

جنايات الخلود: محمدرضا امامی مدرس خاتون آبادی (از دانشمندان قرن دوازدهم هجری)

جیب السیر: خواندمیر (م 942 هـ)

حديقة الشيعة: احمد مقدس اردبیلی (م 993 هـ)، تصحیح صادق حسن زاده، با همکاری علی اکبر زمانی نژاد، انتشارات انصاریان، قم

خلاصه ادیان در تاریخ دین های بزرگ: دکتر محمد جواد مشکور، انتشارات شرق چاپ ششم، 1277

خزانة الادب: میدانی

[د]

دائرة المعارف: فریدو جدی

دانشنامه مزدیسنا: جهانگیر اوشیدی، نشر مرکز تهران، 1371

درآمدی بر مسیحیت: مری جودبور، ترجمه حسن قنبری، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، قم 1381

در رابطه با خدمات متقابل اسلام و ایران: داود الهامی، انتشارات مکتب اسلام

ص: 268

الدروس الشريعة: شهيد اول؛ محمد بن مكي محمد عاملی (م 786 هـ)

ديوان منسوب به امام على عليه السلام

[ذ - ر]

الذريعة: شيخ آقا بزرگ تهرانی (م 1389 هـ)

رادّ شبهات الكفار: آقا محمدعلي بهبهانی (م 1216 هـ.ق)، تحقيق، سيّد مهدي رجايي، منشورات مؤسسه علامه مجدّد و حيد بهبهانی

رساله عرفاني زبدة الحقايق: عزيز الدين نسفي، تصحيح و تعليق از حقّ وردی ناصري، كتابخانه تهران، 1405

رساله طريق صواب: مير حسين عرب باغي

راهنمای دانشوران: سيّد على اكبر برقي قمی

روح القوانين: منتسكيو

زرتشت و دين بهی: دكتور على اكبر جعفری، انتشارات جامی، تهران، 1385

[س - ش - ص]

سفينة البحار: عباس قمی، (م 1359)

سير تحوّل دين های يهود و مسيح: يوسف قضايی، مؤسسه مطبوعاتی عطائي، تهران، 1361.

سيف الامة و برهان الملة: ملا احمد نراقي (1185 - 1245 هـ)، تصحيح سيّد مهدي طباطبائي، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي

شرح نهج البلاغه: ميرزا حبيب الله هاشمي خويی

صد مقاله سلطانی: سلطان الواعظین شیرازی (م 1391 هـ)

ص: 269

[ع]

عیون اخبار الرضا علیه السلام: صدوق (م 381 هـ)

[ف - ق]

فرهنگ و مسیحیت در غرب: محمدرضا کاشفی، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، 1380

فروغ خاور زندگی، آئین و رهبانیت بودا: تألیف هرمان الدنبرگ، ترجمه بدرالدین کتابی، اقبال

فلسفه علم کلام: ولفسن، ترجمه احمد آرام

قاموس قرآن: سید علی اکبر قریشی

قاموس الكتاب المقدس: جیمز هاکس آمریکایی

قصص الانبياء: نجار

قصص الانبياء: قطب الدین سعید بن هبة الله راوندی (م 573)، تحقیق میرزا غلامرضا عرفانیان یزدی، الهادی قم، 1376 ش

قصص الانبياء یا سرگذشت پیامبران: سید نعمت الله جزایری (م 1112 هـ)، ترجمه عزیزی، انتشارات تهران 1375

قصص القرآن: صدر بلاغی (م 1415 هـ)

[ك - ل]

الکامل فی التاریخ: ابن اثیر جزری (م 630 هـ)

الکافی: محمّد بن یعقوب کلینی (م 329 هـ)

ص: 270

کتاب من لا يحضره الفقيه: محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (م 381 هـ)

کشف الحقایق: عبدالعزیز بن محمد نسفی، به اهتمام و تعلیق احمد مهدوی دامغانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، (1344 ش)

کشف الغمة: علی بن عیسیٰ اربلی (م 629 هـ)

لغتنامه دهخدا: علی اکبر دهخدا (م 1334 ش)

[م]

المبدأ والمعاد: صدر الدین محمد شیرازی با مقدمه و تصحیح سید جلال الدین آشتیانی، انتشارات انجمن فلسفه ایران، 1354

مجموعه قوانین زرتشت یا ونیدداد اوستا: دار مستتر، ترجمه دکتر موسی جوان، انبار کتاب 1382

مکتب بازگشت: حمید رضانیا، بضعة الرسول، قم 1381

مجمع البحرين: فخر الدین طریحی (م 1085 هـ)

معجم مقایس اللغة:

مجمع البیان: فضل بن حسن طبرسی (م 548 هـ)

معرفی مکتب های فلسفی هند: ساتیش چاندراچاترجی، دریندراموهان داتا، ترجمه دکتر فرناز ناظرزاده کرمانی، قم انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب

المفردات: راغب اصفهانی (565 هـ)

مرآة العقول: مجلسی

المستصفی من علم الاصول: محمد بن محمد غزالی (م 505 هـ)

المسیح فی القرآن و التوراة و الانجیل:

ص: 271

معجم البلدان: ياقوت حموی

الملل و النحل: شهرستانی (م 626 هـ)

المناقب: بن شهر آشوب (م 588 هـ)

مصقل صفا: میرسید احمد علوی عاملی، مقدمه، تصحیح و تعلیقات حامد ناجی اصفهانی، به اهتمام سیّد جمال الدین میردامادی، چاپخانه امیر قم، 1377 ش

موسوعة امثال العرب:

[ن]

نثر طوبی: ابوالحسن شعرانی (قرن چهاردهم)

نگرش اسلام به سایر ادیان و ملل: سیّد محمّد موسوی زاده، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1384

نگرشی بر مقاله بسط و قبض تئوریک شریعت: حسین تهرانی

نور الابصار: مؤمن شبلیجی (از دانشوران قرن سیزدهم هجری)

[و]

وفاة الصديقة الزهراء: سیّد عبدالرزاق مقررّم (م 1391 هـ)

[ی]

یهود در گذشته: محمّد ابراهیم جناتی، ترجمه محمّد بحرینی کاشمیری، انتشارات شریف قم

والحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات

ص: 272

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود. برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

